

مینورسکی

هه و التامه و کثیر

ترجمه و توضیح:

حبیب‌الله تابانی

گرد

پروفسور مینورسکی

ترجمه و توضیح

از

حبیب‌اله تابانی



۱۳۷۹

مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ، ۱۸۷۷ - ۱۹۶۶.

Minorskii, Vladimir Fedorovich

کرد / مینورسکی؛ ترجمه و توضیح از حبیب‌اله تابانی. - تهران: نشر گستره، ۱۳۷۹.
ص. ۱۲۵

ISBN 964-6595-08-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. کردان. الف. تابانی، حبیب‌الله، ۱۳۲۳ - مترجم. ب. عنوان.

۹۵۶/۰۰۴۹۱۵۹

DS۵۹ / ک۴م۹

م۷۸-۲۷۰۸۲

کتابخانه ملی ایران



کرد

مینورسکی

ترجمه و توضیح: حبیب‌اله تابانی

چاپ اول: ۱۳۷۹

تیراژ: ۳۳۰۰

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: پیمان

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات گستره

تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، بن‌بست پرچواد، شماره ۱۳

تلفن و نمابر: ۶۴۶۰۳۸۸

شابک: ۹۶۴-۶۵۹۵-۰۸-۱

ترجمهٔ این کتاب را
به همراه باوقای زندگی‌مانیم و
به نوری‌بخش چشمان کم‌سوی حیاتم
«به همسرم» پروین»،
تقدیم می‌دارم.

	فهرست
۷	پیش‌گفتار
۱۹	وطن کردها و جغرافیای سرزمین‌های آنان
۲۷	تاریخ کرد
۳۷	مشاهیر کرد
۳۹	زندگی روزمره، رسوم اجتماعی، و شخصیت و مقام کرد
۴۳	زبان، ادب و خط
۵۳	مذهب و آیین
۶۳	راه و روش و خصوصیات کردها
	تقش زن - رابطه کرد با اقوام دیگر و سایر مسائل مربوط به
۷۵	کرد
۸۱	کرد در روسیه
	آثار و کارهای پرفسور مینورسکی درباره کردشناسی
۸۴	پانویس

به نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

سال‌ها بود که نگارنده در فکر تهیه و تنظیم یادداشت‌هایی بودم که بتوانم راجع به تاریخ و سابقهٔ کرد و همچنین مرزهای اصلی سرزمین این قوم و ریشهٔ نژادی و روابطشان با سایر اقوام در طول تاریخ و خیلی چیزهای دیگری که در نظر داشتم، مطلبی بنویسم که حاکی از داستان‌پردازی و حماسه‌سازی و حاوی مسائل علمی و تحقیقی قابل قبولی باشد در تأمین این خواسته مطالعات، بررسیها و تحقیقاتی انجام دادم و تا آنجا که میسر بود، یادداشت‌های برمی‌داشتم و روی هم می‌انباشتم که بلکه روزی به هدف نهایی خود برسم.

موضوع اصلی این بود که برای اینکار می‌بایست از کانالهای مختلف وارد شوم که در هر کدام از آنها هم با مشکلات و دشواریهایی روبرو می‌شدم و کوشش برای رفع آن مشکلات هم باز موانع دیگری پیش می‌آورد که خود مزید بر علت می‌شد، بدین‌گونه که من می‌توانستم از راههای زیر وارد عمل شوم:

۱- بررسیهای جغرافیایی و ناحیه‌ای که خود در طول تاریخ درگیر تحدید و توسعه‌های زیادی شده که هر یک از آنها خود محتاج تحقیق و یافتن دلیل و برهان دیگری بود.

۲- بررسیهای نژادشناسی و یافتن ریشه‌های نژادی و چگونگی روابط آنها و... که اینجا دو علت پیش می‌آمد، یکی کمبود بضاعت علمی نگارنده از نظر

(نژادشناسی) و دیگری تنوع نظریه‌ها و کوشش برای دریافتن صحیح‌ترین آنها

۳- تحقیقات و تتبعات در سوابق تاریخی، تحولات تاریخی و قبیله‌ای و سیاسی و... در ازمنه گذشته و حکومت‌ها و اماراتی که کردها تشکیل داده و سرزمینهای تحت تصرف و آنها.

۴- تفحص در زمینه‌های فرهنگی و فولکلوریک و آداب و رسوم و... که اگرچه این بخش خود نیاز به مطالعه و جستجوی فراوان دارد ولی نه برای یک کرد که خود مجری آن آداب و رسوم و سنن است.

چیزی که ضمن این کنکاشها و مطالعات با آن برخورد پیدا می‌کردم این بود که در هر شاخه و قسمتی که شروع به مطالعه و بررسی می‌نمودم، نام چند نفر از مستشرقین و محققین، همه جا، بعنوان واضح نظریه‌ها و مجری اصلی تحقیقات و بیان‌کننده خط‌مشی‌ها، به چشم می‌خورد و مثل این بود که اصلاً نمی‌شود دربارهٔ کرد تحقیق کرد مگر به همراهی آنان. مثل «سون Soun»، لرج Lerch، مینورسکی Minoreski، «اوژن پیتارد Augen pittard»، «نیکیتن V. Nikitine»، «مورگان Morgan» و...

پس به این نتیجه رسیدم که از بین این محققین و باستان‌شناسان و مستشرقین دنبال چند نفری که بیش از سایرین صاحب نظراند بروم و نوشته‌ها و نظریه‌های آنان را در این باره یک‌به‌یک بخوانم و بعد نظریات آنان را با نتیجهٔ مطالعات خود بسنجم و سرانجام حاصل این کار را بر روی کاغذ بیاورم و این کار را شروع کردم. ولی هر چه پیشتر می‌رفتم، به یک حقیقت انکارناپذیر برمی‌خوردم می‌کردم و آن، اینکه در تمام نوشته‌هایی که مطالعه می‌کردم، با اسمی برخورد می‌نمودم که برای خود محققین هم گفته‌های او سندیت دارد و هر جا که کم می‌آوردند از او یاری می‌جویند این اسم هم «مینورسکی» بود. پس حال که به قول حافظ: هر چه داریم همه از دولت حافظ داریم، چرا نکوشیم این حافظ را بهتر بشناسیم و بعد از این شناسایی، استنتاجات او را با دیگر محققان و صاحب نظران درهم آمیزیم و

توأم با دانسته‌های ناچیز خویش که بیشتر در زمینه تاریخ و فرهنگ و آداب و رسوم است، مجموعه مورد نظر را بسازیم. وقتی باینجا رسیدم این سؤال پیش آمد که از کدام اثر وی استفاده نمایم؟، زیرا چنانکه در آخر کتاب تا آنجا که توانسته‌ام فهرست آثار او را در این باره آورده‌ام، تألیفاتش در زمینه کردشناسی بسیار است.

در این روزها بود که به صورت اتفاقی یک مجله خارجی که قسمتی از آن پاره شده بود، توسط دوستی به دستم رسید در زیرنویس یکی از صفحات آن به یک سخنرانی از مینورسکی در کنگره شرق شناسان روسیه در سال ۱۹۱۵ میلادی اشاره شده بود که وی در آن از کردها صحبت کرده بود - و به تفصیل جنبه‌های گوناگون وطن، نژاد و ... کردها را تشریح نموده بود. نویسنده زیرنویس اشاره کرده بود که متن این سخنرانی تقریباً جواب تمام سئوالاتی است که یک نفر درباره کردها می‌تواند داشته باشد.

پس تکلیف دیگری حاصل شد و آن اینکه ضمن مطالعه دنبال این سخنرانی هم بگردم. سرانجام پس از چند سال توسط یکی از دوستان، کتابی را به زبان عربی بدست آوردم که نشان می‌داد باید ترجمه همان سخنرانی باشد. در همین ایام از خوش شناسی من، در جریان آوارگی اخیر کردهای عراق در اثر هجوم وحشیانه رژیم بغداد و پناهندگی وسیع آنها به ایران (۱۳۶۸) با یکی دو نفر از آوارگان اهل علم که استاد دانشگاه هم بودند، به نامهای دکتر جمال رشیداحمد و عزالدین مصطفی رسول، آشنا شدم که مردانی دانشمند و بسیار خوش صحبت بودند. دکتر جمال رشیداحمد استاد دانشگاه صلاح‌الدین هولیر «اربیل» عراق است و در دانشکده ادبیات آن دانشگاه در رشته تاریخ تدریس می‌کرد^(۱) و آقای دکتر عزالدین مصطفی رسول استاد دانشگاه سلیمانیه بود.

ضمن صحبتهایی که از مباحث زیاد از آن کتاب مینورسکی هم بزبان عربی سخن به میان آمد و گفتم که به علت پارگی جلد و چند صفحه اول کتاب مشکلاتی از نظر ترجمه برآیم پیش آمده است، در کمال حسن نیت و خوشحالی

رفت و کتابی با خود آورد که متوجه شدم همان کتاب است، منتهی به زبان کردی که از روی همان کتاب عربی ترجمه شده بود. کتابی تمیز و بی نقص بود. در حالی که من بسیار خوشحال از این پیشامد بودم، نامبرده گفت اتفاقاً من قسمتی از متن اصلی به زبان فرانسه کتاب را هم دارم و امیدوارم در بین کتابهایی که با خود آورده‌ام باشد. توضیحاً یادآور می‌شود ایشان هم مثل بسیاری از آوارگانی که وسیله‌ای یافته بودند و یا داشتند، هر آنچه می‌توانسته، از آنچه که داشتند، بار کامیون کرده و با خود آورده بود.

چند روز بعد متن فرانسه این رساله و کردی و عربی آن را کنار هم گذاشته و با عطشی فراوان به مطالعه پرداختم و در نهایت به این نتیجه رسیدم که مینورسکی چکیده‌ای از مطالعات و تحقیقات خود را در این رساله جای داده، بطوری که تقریباً به تمام سئوالاتی که اروپاییان مشتاق ممکن است درباره‌ی کردستان داشته باشند، پاسخگو باشد البته در بعضی موارد نه بطور کامل. پس اگر من بتوانم مطالعات خود را در زمینه‌هایی که بخصوص مربوط به تاریخ و فرهنگ این قوم است بر آن اضافه کنم، می‌شود آن چیزی که می‌خواستم.

در مورد رساله‌ی مینورسکی باید اشاره کنم که نگارنده با اینکه از نسخه‌ی عربی و فرانسه آن استفاده کرده است ولی به علت کامل بودن متن ترجمه‌ی محمدسعید محمدکریم و عدم اشکالاتی، مثل پارگی و قلم خوردگی و ... تقریباً بیش از نسخ دیگر از آن بهره برده است.

در معرفی پروفیسور مینورسکی از مقدمه‌ی مترجم عربی آن پروفیسور «معروف خزانه‌دار»^(۲) سود برده‌ام و همچنین از توضیحاتی که به صورت زیر نویس آورده‌اند که به حروف «م.خ» مشخص شده‌اند.

آقای محمدسعیدمحمدکریم با اینکه پراکندگی‌هایی در ترجمه‌اش دیده می‌شود ولی در نهایت ترجمه‌ای خوب و رسا بدست داده‌اند و این در حالی است که می‌دانیم ترجمه نوشته‌های علمی و بخصوص نوشته‌هایی از این نوع - که بعدها گوناگونی از یک مطلب را ادائه می‌دهند - کار آسانی نیست.

اینجا لازم می‌بینم که به یک مسئله مهم در امور تحقیق اشاره کنم و آن اینکه بررسی و تحقیق در مسائل تاریخی و فرهنگی یک قوم به علت وسعت موضوعات مورد بررسی همیشه یک کار مشکل بوده است، زیرا تعدد مسائل مورد مطالعه، تحقیق دقیق و خالی از اشکال را، حتی بصورت ناقص، سخت و صعب می‌نماید. زیرا در درجه اول لازم‌هاش بودن محقق به مدت زیادی در میان آن قوم و گشت‌وگذارش در لابلاهای آنها و رفتن به نقاط مختلف مسکونی آنان در سطحی وسیع است.

هر چند که تاریخ یک قوم، یکی باشد و هر چند ریشه نژادی واحدی داشته باشند، باز هم بنا به علل بیشمار؛ مثل دوری و نزدیکی با اقوام دیگر و ارتباط بین آنها و مهاجرت‌های مختلف در زمانهای مختلف و... همه افراد و طوایف آن قوم در تمام منطقه جغرافیایی محل سکونتشان دارای آداب و رسوم و سنن و فرهنگ واحدی نیستند و بنابراین وقتی در یک منطقه کوهستانی صعب‌العبور با امکانات معیشتی ناچیز و فقر و فاقه ساکنان محل، محقق با مردمی عاصی و راهزن و خشن روبرو می‌شود، نمی‌داند تمام افراد آن قوم مردم عاصی و خشن و دزد و راهزنند، و این مطلبی است که درباره تمام اقوام روی زمین صادق است و بر همین پایه هم هست که وقتی سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌ها و نوشته‌هایی را از افراد مختلف راجع به یک قوم واحد می‌خوانیم، می‌بینیم که آراء و نظریه‌های مختلفی ابزار داشته‌اند و در حالی که یکی از آنها ستایش می‌کند و خصوصیات آنها را نیک می‌داند، دیگری با سخنی کاملاً متفاوت درباره آنها قضاوت می‌کند.

علاوه بر آنچه گفته شد، خود محقق هم باید دارای خصوصیات یک محقق واقعی باشد؛ بیطرف، بی‌غرض، بی‌کینه و دشمنی، دارای سرمایه علمی لازم در زمینه مورد تحقیق و مهمتر از همه بر اساس علاقه و خواست خود و نیاز علمی به بررسی بپردازد نه اینکه از سوی مرجعی سیاسی و یا دولت و حکومتی مأمور شناسایی آن قوم برای پیاده کردن برنامه‌های بخصوصی باشد - که می‌دانیم شق اخیر در اکثریت سیاحان و شرق شناسان و مطالعه‌کنندگان یکی دو قرن اخیر

صدق می‌کند و بیشتر آنها بخاطر منافع دولتهای خود دست به این کار (گشت‌وگذار) می‌زدند. (۳)

در مورد کردستان و قوم کرد این جنبه‌های منفی، چه از نظر سیاحان و مطالعه‌کنندگان اروپایی و چه از نظر نویسندگان و سیاحان مغرض و تفرقه‌افکن منطقه، بیشتر بوده و گاه اظهارنظرها آنقدر دور از واقعیت‌اند که خواننده را به خنده می‌اندازد و با اینکه آوردن دلایل برای اثبات گفته‌های فوق از نظر اهل علم و دانش لازم نیست، ولی ذکر این مطلب لازم است که: موقعیت استثنایی و استراتژیکی این سرزمین، که همیشه محور اصلی تمام اختلافات و محاربات بوده و بنا بر کلیدی‌بودن آن برای شرق و غرب و قدرتهای اصلی جهان که به قول معروف چهارراه حوادث و برخوردها بوده و هست هر نیرویی که نبض ناحیه را در اختیار داشته، در نهایت برنده منازعات و درگیریها شده است، بعلاوه وجود مردمی سلحشور در آن منطقه که هیچگاه نخواسته است آلت دست قدرتهای منطقه باشد و همیشه با تمام نیرو در طول تاریخ خود بر علیه استیلاگران جنگیده است و خیلی عوامل دیگر، دلایل کوشش‌های دیگران در بال‌وپردادن به این جنبه‌های منفی بوده است. تا جایی که اقوام همجوار و همخونش هم توسط این سم‌پاشیها و اخلال‌گریهای کاذب چنانکه باید و شاید این قوم همسایه را نشناخته و گاه چنان بیگانه‌اند که افراد آگاه از شنیدن گفته‌های دور از واقعیتی که از آنان می‌شنوند، به قول معروف، شاخ در می‌آورند. (۴) بنابراین کسی که در راه شناسایی این سرزمین و مردم آن قدم برمی‌دارد باید دارای مشخصاتی باشد کمی بالاتر از آنچه گفته شد و در این راه صادقانه و عاشقانه سفر کند و آنچه را که بدست می‌آورد؛ علمی و در راه علم بکار گیرد و لاغیر.

با توجه به اصول مشروحه، نگارنده در تمام طول بررسی و تحقیق در این باره؛ به دنبال چنین راهنمایی می‌گشت تا بتواند دنبال آنها حرکت کند و در روشنایی علم و آگاهی آنها تاریکیهای عملی خود را روشنی بخشد و سرانجام پس از بسیار به این نتیجه رسید که در بین مستشرقین و کردشناسان بزرگ و

دانشمندانی که تا به امروز در این راه کوشیده‌اند، پرفسور ولاد میر فتودورویچ مینورسکی یک سر و گردن از همه بالاتر است و وی بحق آن کسی است که بیش از همه آن خصوصیات و شرایط گفته شده را دارد. زیرا مینورسکی جزو نادر دانشمندان و مستشرقینی است که بطور مطلق متعلق به یک کشور و یا ملتی نیست، و نظری سطحی به زندگیش این گفته را ثابت می‌کند.

مینورسکی در پنج نوامبر سال ۱۸۷۷ در آبادی «گورجیگا» در ناحیه غربی مسکو بدنیا آمد. پس از اتمام دورهٔ مقدماتی برای ادامهٔ تحصیل به کالج حقوق دانشگاه مسکو رفت و همزمان در دانشکدهٔ لازیف، مرکز زبانهای مشرق زمین، هم تحصیل می‌کرد و توأمأ از هر دو مرکز فارغ‌التحصیل شد و به استخدام وزارت خارجه امپراطوری روسیه تزاری درآمد.

در سال‌های ۱۹۰۴ - ۱۹۰۸ در سمت رایزن در سفارت روسیه در ایران (در شهرهای تهران و تبریز) بکار مشغول شد و در همین زمان بود که به مطالعه روی آورد و از هر فرصتی استفاده می‌کرد و به شمال غرب ایران و کردستان می‌رفت و به تحقیق می‌پرداخت. در سال ۱۹۱۳ در سمت عضو هیئت تعیین مرزی بین ایران و عثمانی و بعد به عنوان مشاور مخصوص سفارت روس در تهران تا سال ۱۹۱۹، ضمن انجام مأموریت، بارها و بارها به نواحی مختلف کردستان رفت و تحقیقات وسیعی را در تمام زمینه‌های جغرافیایی و انسانی آن منطقه بعمل آورد. در سال ۱۹۱۹ به پاریس رفت و پس از مدت کمی، کار سیاسی را بطور کلی رها کرد و تمام وقت خود را صرف کاری کرد که لایقش بود، یعنی تحقیق و تتبع در زمینه شرق‌شناسی، و از اینجا جهان‌وطنی مینورسکی آغاز شد و پس از مدتی که در دانشگاه پاریس به تدریس پرداخت و نیز به عضویت آکادمی علوم فرانسه که شرایط عضویت در آن بسیار سخت و مشکل بود درآمد. پس از چندی به لندن رفت و در کتابخانه شرق‌شناسی لندن در کمبریج مشغول بکار شد و بعد که کتابخانه به دانشگاه کمبریج منتقل شد، او نیز به آنجا رفت و ضمن کار در آنجا اقامت گزید و در دانشگاه لندن نیز به تدریس ادبیات و تاریخ اقوام پرداخت.

پس از درگذشت پروفیسور د. رؤسای، سرپرست قسمت ایران‌شناسی، این مقام به مینورسکی واگذار شد. و از سال ۱۹۲۰ در این قسمت باقی بود و در این مدت به عضویت آکادمی علوم بریتانای کبیر و عضویت افتخاری انجمن آسیایی فرانسه و عضویت انجمن آسیایی فرانسه و عضویت انجمن آسیایی آلمان رسید و از دانشگاه‌های کمبریج لندن و دانشگاه بروکسل بلژیک دکترای افتخاری گرفت و مدال طلای انجمن آسیایی بریتانیا را هم دریافت نمود.

در سال ۱۹۴۰ مینورسکی که با مجله کنگره شرق شناسان جهانی همکاری داشت، در بیستمین کنگره شرق شناسی در بروکسل گزارشی درباره نژاد کرد قرائت کرد که زمینه تحقیقات بسیاری از شرق شناسان شد.

مینورسکی چنانکه اشاره شد؛ پس از انقلاب اکتبر روسیه به علت مخالفت با کمونیسم دیگر به وطنش مراجعت نکرد و در کشورهای معتبر اروپایی ضمن تدریس در رشته مورد علاقه خود «شرق شناسی» به شیوه روسی به تحقیقات در این زمینه ادامه داد. اینجا باید توضیح داده شود که روسیه در شرق شناسی و تحقیقات مربوط به آن «ستون اصلی شناسایی و شناساندن اقوام این سرزمین‌ها است و روس‌ها بخصوص درباره کردستان سنگ تمام گذاشته‌اند و حتی بسیاری از آثاری که در اروپا هم در این راه گام برداشته‌اند، روس بوده‌اند مثل خودزکو، نیکیتین، مینورسکی و...»

حیات علمی و سیاسی مینورسکی را می‌توان در سه بخش مطالعه کرد:

- ۱- مدتی که در روسیه بوده و یا تحت انقیاد دولت روسیه بوده که تا سال ۱۹۱۷ دوام داشته است. در این دوران ضمن خدمت در وزارت خارجه روسیه همیشه در تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات و اسناد درباره اقوام مشرق زمین کوشیده است. از آثار برجسته این دوران مینورسکی کتاب «اهل حق» است که در ۱۹۱۱ در مسکو به چاپ رسید و نیز، رساله‌ایست که درباره کرد نوشته است.
- ۲- فاصله بین انقلاب اکتبر روسیه و جنگ جهانی دوم. این دوران اوج شکوفایی علمی مینورسکی است و تحقیقات و آثارش درباره ادبیات اسلامی و

تاریخ اسلام و ترکیه و همچنین شاهکار بی‌مانندش «انسکلوپدیای اسلامی = دایرةالمعارف اسلامی» که ضمن سرپرستی هیئت تحقیق و نگارش آن که همه از اعظام دانشمندان زمان خود بودند، خودش نیز در نگارش قسمت اعظم آن و بخصوص در امور اسلامی و کردشناسی سهمی بسزا داشت و همچنین چند اثر دیگر درباره‌ی کرد و کردستان مثل کتابهای «لُکُ» و «لُر» و... که به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی می‌نوشت و منتشر می‌کرد. هر یک از این نوشته‌ها یک شاهکار و اثر برجسته‌ای است که وی به عالم علم و ادب هدیه کرده است.

۳- آخرین دوره از حیات مینورسکی، این دوران را مینورسکی در سکون و آرامش گذراند. در این دوره با حمله آلمانی‌ها به روسیه سوسیالیستی، مینورسکی برخلاف سابق به نفع کشورش وارد عمل شد. کتاب «شرف‌الزمان مروازی» را به دانشگاه مسکو و در سال ۱۹۴۳ کتاب تذکره‌العلوم را به شرق شناسان روسیه تقدیم نمود و ضمن نزدیکی به دانشمندان روس با آنها باب مکاتبه و نامه‌نگاری را باز نمود.

در سال ۱۹۶۰ برای اولین بار پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، به روسیه برگشت و در کنگره بیست و پنجم شرقشناسان جهانی شرکت نمود. در این سفر به لنینگراد پتسبورگ و باکو و تفلیس رفت و به صور مختلف از رابطه‌اش با کردها و مطالعاتش در این باره اظهار خرسندی کرده است و به آن عده از شرکت‌کنندگان در کنگره جهانی شرق شناسی مسکو می‌گفته است: در اوایل این قرن بود که سرزمین زیبا و آراسته شما (کردستان) را دیدم. امیدوارم ترقی کرده باشد، اما آنچه که برای من مهم است این است که آنجا را همیشه دوست خواهم داشت و بسیار خوشوقتیم که در این مجمع جهانی کردها را می‌بینم که دنبال بینش بیشتر خود می‌گردند.

مطالعات شرق شناسی و تحقیقی دیگر مینورسکی از دیدگاه مستشرقین و دانشمندان اروپایی و جهانی ارزش فراوانی دارد و برای آن ارج فراوانی قائل‌اند و این نوشته‌اش که اکنون در دسترس شما خواننده ارجمند قرار دارد، با اینکه نیم

سده از نوشتن آن می‌گذرد، علاوه بر اینکه کهنه نشده و ارزش خود را حفظ کرده است، بلکه از بهترین مراجعی است که کرد در آن با دیدی عمیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و بهترین اثر از نظر اهل تحقیق اروپایی بشمار می‌رود.

مینورسکی برای تنظیم و مرتب کردن نظریات مستشرقین اروپایی درباره کرد زحمت فراوانی کشیده و نظریات سریع و گاه سطحی آنان را روشن ساخته است، موقعی که به نوشته و نظریات خود می‌رسد، با آنکه آنها را تحقیقاتی راضی‌کننده می‌داند ولی بازنگری و تأمل بیشتر را در آنها هم توصیه می‌کند.

از مهمترین مشخصه‌های آثار مینورسکی، علاقه و احترام قلبی و محبت واقعی وی نسبت به آن اقوام و ملت‌هایی است که درباره آنها صحبت می‌کند و گاه چنان از ته دل نسبت به سرنوشت و تاریخ و آداب و رسوم آنها با علاقه سخن می‌گوید که گویی خود یکی از آنها است.

مینورسکی در خیلی جاها به آداب و رسوم بد کردها اشاره و به نمونه‌هایی استناد نموده که ظاهری و سطحی‌اند و نمی‌توان آن صفت‌ها و مشخصات را عمومیت داد، با اینهمه چون در همه جا بی‌غرضی و عدم سوءنیت خود را ثابت کرده است، اندیشه‌ای از این بابت به فکر خواننده‌اش خطور نمی‌کند و طوری است که هر انسان منصف بعد از مطالعه نوشته‌هایش آرزو می‌کند که تمام کسانی که درباره کرد مطالعه می‌کنند و بخصوص آنهایی که دور از حقیقت و واقعیت به مسائل می‌نگرند، اینگونه باشند و به اصلاح نوشته‌ها و نظریات خود بیشتر توجه نمایند.

مینورسکی قبل از درگذشتن وصیت کرد که تمام دست نوشته‌ها و کتب و رساله‌های انتشار نیافته او را به گنجینه اسناد مرکز مطالعات اقوام آسیایی وابسته به آکادمی علوم روسیه در لنینگراد اهداء کنند، که پس از درگذشتن اینکار صورت گرفت و اسناد و کتابخانه غنی وی به لنینگراد منتقل شد و به صورتی شایسته از آنها استقبال بعمل آمد و آن مرکز هم بنام مینورسکی نامگذاری شد. مینورسکی دانشمندی که یک عمر خدمتگزار اقوام آسیایی و بخصوص

کردها بود، در بیست و پنجم مارس سال ۱۹۶۳ در لندن جان بجان آفرین تسلیم کرد، در حالی که ره آورد زندگیش تا دنیا هست در خدمت رونق علم بشری است و نگارنده برای اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی این سطور، تا آنجا که برایش مقدور بوده، صورتی از تحقیقات و نوشته‌های وی (مینورسکی) را درج نموده است.

با توجه به زندگینامه و سرگذشت علمی مینورسکی، فکر می‌کنم، خواننده محترم این سطور متوجه شده‌اند که چرا مینورسکی را انتخاب کرده‌ایم و به ما حق می‌دهند و قبول می‌کنند که مینورسکی، اگر بزرگترین کردشناس اروپا نباشد، قطعاً پیشرو حرکت کردشناسی اروپا در قرن بیستم هستند و بقول پروفیسور معروف خزانه‌دار، مترجم عربی این اثر، کردشناسی را از صورت یک حالت تفننی و اتفاقی بیرون آورد و آن را در یک قالب علمی و تحقیقی ریخت و از حالت تحقیقی به آن صورت فرهنگ ملی داد.

بهر حال اینک ترجمه فارسی رساله کرد پروفیسور مینورسکی و توضیحات و حواشی مربوط به آن پیش روی شما است. ولی تغییر عمده‌ای که از اول مقدمه تا آخر آن در این اثر حاصل شد، آن است که برخلاف آنچه که قرار بود این ترجمه و تحقیقات نگارنده این سطور با هم بنظر خوانندگان محترم برسد، به صلاح دید صاحب نظران قرار شد، ابتدا به چاپ و نشر ترجمه فارسی این اثر ارزنده پروفیسور مینورسکی اقدام شود و تحقیقات نگارنده را جداگانه بنظر اهل نظر و تحقیق برسانیم و ضمناً مطالبی گنگ و نامفهوم و دارای ایراد و... مشاهده شود، تا آنجا که ممکن گردد، ضمن آنکه مطلب را باز می‌کند، در آگاهی و روشننگری خواننده ارجمند کوشش لازم را معمول دارد.

چقدر بجا و جالب خواهد بود که تمام بزرگواران و اهل تحقیق و بررسی، در این زمینه قدم بردارند تا بلکه تاریخ و فرهنگ اقوام ملت ما روشن شود و مردم خوب ما و دیگران، ما را آنچنانکه هستیم بشناسند، نه آنچنانکه ما را نمایانده‌اند، مخصوصاً در کردستان. این سرزمین دارای یک موقعیت استثنایی و

از لحاظ استراتژیک حساس است و در تمام طول چه آنهایی که از شرق به غرب قصد جهانگشایی را داشته‌اند و چه آنها که از غرب چشم طمع به سرزمین‌های شرق دوخته‌اند، همه مجبور به گذر از این سرزمین زیبا بوده‌اند و در این راه بعد از عبور، دنیایی از ویرانی و قتل و چپاول و فقر و فاقه را برای مردم آن سامان بجای گذاشته‌اند. در تمام این وحشیگری‌ها و جنایتکاری‌ها، اگر مردم دلیر و باغیرت آن نخواستند سر تعظیم فرود آورند و از جان و مال و ناموس خود تا پای جان دفاع کرده‌اند، گناهی مرتکب نشده‌اند^(۵). بنابراین اقوام و افراد دیگر هم حق ندارند بخاطر نیات خود آنان را هر طوری که می‌خواهند به دنیا بشناسانند و بر پایه منافع و عقاید و نظریات خود آنها را معرفی کنند.

در هر حال این گوی و این میدان، مطالعه با شما و با توجه به اینکه این نوشته خالی از نقص نیست و نیز با علم بر این حقیقت که «گل بی خار جهان مردم صاحب نظرند» لذا از تمام صاحب نظران گرامی انتظار دارد تا آنجا که می‌توانند در رفع نواقص و نارسایی‌ها و تکمیل مطالب کتاب، ما را مورد توجه خویش قرار داده و با اشارات خویش متنی بر نگارنده و حقی بر تاریخ این سرزمین بگذارند. در پایان این مقدمه لازم است اشاره شود که توضیحات و حواشی مترجم فارسی که به صورت زیرنویس نوشته شده است، با کلمه مترجم با حرف (م) مشخص گشته و توضیحات و زیرنویس‌های دیگر را با علامت اختصاری نام نویسنده‌اش به نظر خوانندگان ارجمند این اثر رسانده‌ایم (از مترجم عربی با حروف «م» و «خ» و از مینورسکی با کلمه مؤلف و از محمدسعیدمحمدکریم «م.م.» و نویسندگان خارجی را بنام خودشان. و بالاخره سپاس خود را به تمامی عزیزانی که هر یک به نحوی در این راه یار من بوده‌اند.

وطن کرد و جغرافیای سرزمینهای آنان^(۶)

برای اینکه جغرافیای این ناحیه از آسیا را که متعاقباً از آن سخن خواهیم گفت بخوبی مشخص نماییم لازم است که اول از دو خصیصه در هم بیچیده این ناحیه صحبت شود، که آنهم کوهستانهای آزارات و کانال خلیج اسکندرون می باشد. در قسمت پایین آزارات و در فاصله‌ای بیش از هزار فرسخ (حدود شش هزار کیلومتر)، برشته کوههایی بسیار منظم از شمال به جنوب (مینورسکی آن را از بالا به پایین مینوسد) کشیده شده‌اند که کاملاً در هم رفته و بهم بافته شده‌اند. همین کوهها، کوهستانهای فرعی دیگری نیز در اطراف دارند که بسوی جنوب شرقی (خلیج فارس) سرازیر شده‌اند.

قسمت اول این کوهستانها که بنام کوههای مرزی ترکیه و ایران معروف‌اند، منطقه را به دو بخش تقسیم می‌کند که دریاچه‌های وان و ارومیه در دو سوی آن قرار دارند. قسمت دوم آن نیز به پایین خزیده و به مرز ترکیه و ایران می‌رسد. این کوهستانهای مرتفع نیز بین دو منطقه کوهستانی ایران و بین‌النهرین (مزوپتامیا) قرار می‌گیرند که نام قدیمی آن «زاگرس» می‌باشد.^(۷)

کوههای آغری یا آگری‌داغ^(۸) از آزارات بسوی جنوب کشیده می‌شوند و ادامه‌اش پس از قفقاز جنوبی از رشته کوههای ارمنستان جدا شده و دوباره به آغوش آن برمی‌گردند.

پس از مسافتی کوتاه در قسمت فوقانی آن رشته جبال «توروس» که سرچشمه

و منقسم آبهای دریای سرخ و ناحیه بین دو حوضه‌اند، دیده می‌شوند.

اما تمام این رشته کوهها روی بسوی شمال شرقی دارند و از سه جهت کشیده می‌شوند که عبارتند از: رشته شمالی، رشته میانی و رشته «توروس». در «ارمنستان سقلی این کوهها تا قارص و ماکو و آارات ادامه می‌یابند»^(۹) و سرچشمه فرات در لابلای همین کوهها و دره‌ها، از پیوستن آنها با رشته کوههای «آنتی توروس» تشکیل می‌شود و حوضه‌های دوگانه آن بشرح زیر، ایجاد می‌گردد:

- ۱- حوضه مرادسو: که از نزدیکی‌های آارات و دره «آلاشگرد» آغاز می‌شود.
 - ۲- حوضه قره‌سو: یا فرات^(۱۰) که آنهم از ناحیه ارض روم سرچشمه می‌گیرد.
- سرچشمه رودخانه «آراز یا ارس» از میانه این دو حوضه و از سلسله کوههای «بن‌گول»^(۱۱) است که بصورتی بیخ‌دریخ رو به بالا ادامه می‌یابد، در صورتی که «مرادچای» و «فرات» از همان آغاز روی به جنوب غربی دارند. مرادچای وقتی به حوالی سرچشمه‌های دجله می‌رسد چون قادر به بریدن دیواره تنگ مسیر خود نیست، در بستر دره‌ها به مسیر خود ادامه داده و در نزدیکی «خربوت» به رودخانه «قره‌سو» می‌ریزد. پس از همراهی این دو رود است که بزرگترین رودخانه خاورمیانه، یعنی «فرات»، تشکیل میشود (بطول ۲۶۷۰ فرسخ یا بیش از ۱۶۰۰۰ کیلومتر). فرات رو به مدیترانه به راه خود ادامه می‌دهد ولی کوههای «آنتی توروس» جریان آن را بسوی جنوب غربی قطع کرده و بسوی جنوب شرقش هدایت می‌کند و سرانجام به خلیج فارس منتهی می‌شود.
- رشته جبال دوم که رو به جنوب شرقی (اسکندورن) دارد و ادامه آن به کوههای شمال سوریه متصل می‌شود، بنام رشته جبال «توروس» معروف است. این رشته به صورت مستقیمی به شرق ادامه پیدا می‌کند و در حوالی دریاچه «وان» یک رشته از آن جدا شده و به شمال روی می‌آورد، ولی خود رشته توروس از مسیر جنوب شرقی، دریاچه را ترک کرده و به مرزهای ایران در حوالی «قطور» (شمال دریاچه وان) نزدیک می‌شود و بدینسان گودال دریاچه وان را در قسمت

فوقانی از «زبی یا زاب» بزرگ جدا می‌کند. این رشته رو به جنوب ادامه می‌یابد که حاصل آن دو رشته کوه مرتفع جدید است که در قسمت فوقانی، رودخانه دجله را در آغوش می‌گیرند و رو به جنوب شرقی، به راه خود ادامه می‌دهند اما رودخانه دجله قبل از آنکه به جلگه برسد، قسمت کوچکی از فرات را به خود جذب می‌کند.

کوهستان «جودی یا گودی» که در کناره چپ دجله قرار دارد، منشاء داستان پهلوگرفتن کشتی حضرت نوح در میان ملل مشرق شده است^(۱۲) ولی رشته کوههای «جوله مرگ» که از آن کوهها مرتفع‌ترند، در ساحل راست دجله و زاب بزرگ قرار دارند^(۱۳) که قبل از آنکه به قسمت‌های علیای دجله برسند. برگشته و در ناحیه میانه به دجله می‌رسند. اگر قسمت‌های علیای حوضه فرات و ناحیه فرات و ناحیه دریاچه وان (دریاچه ارمینه قدیم) برای کردها و اجتماع آنان سرزمینی کهن و قدیمی است، اما به نظر من (مینورسکی) سرزمین‌های پایتزر سلسله جبال توروس و کرانه‌های چپ رودخانه دجله، یعنی سرزمین‌های خربوت، بوتان و زاب علیا، در هر زمانی از تاریخ که بررسی شود، اولین وطن برای کردها است. و اگر بخواهیم از همان آغاز تاریخ وطن اصلی کردها را مورد بحث قرار دهیم، باید به نواحی جنوب شرقی، شرق و جنوب روی آوریم و بدانیم این سه منطقه در جهت فوق، میهن کردها است. در این ناحیه است که سلسله جبال سر به فلک کشیده ارمنستان و کردستان ترکیه و کوهستان‌های غرب ایران را می‌توانیم نظاره کنیم.

قوم کرد امروز در سرزمین‌های وسیعی زندگی می‌کنند. از مرزهای ترکیه و ایران گرفته تا آزارات و از مرزهای ما (منظور روسیه است) گذشته و به قفقاز می‌رسند. در تمام این کوهها، کردها با ارمنیان و آشوریان زندگی می‌کنند و مرز شمالیشان در ترکیه، در حوالی ارض روم، پایان می‌رسد^(۱۴). در قسمت جنوب، کردها نواحی وسیعی را اشغال کرده‌اند و در غرب نیز فرات و یا قره‌سو مرز آنها را می‌سازد. با این همه کردها آنجا هم متوقف نشده و به اعماق آسیای صغیر

رخنه کرده‌اند. علاوه بر تسلط بر ناحیه شرق سیواس، تا حدود قونیه و کلیکیه هم اجتماعات پراکنده‌ای ایجاد نموده‌اند و بدین ترتیب به سواحل دریای مدیترانه رسیده‌اند. اما چنانکه اشاره شد، مرکزیت سازمان یافته کردها در چند ناحیه است که ذیلاً^{۱۵} به آنها اشاره می‌شود:

روسیه: کردها در این منطقه در ناحیه «اریقان = اریک‌خان» در آن قسمت که به آزارات می‌رسد، زندگی می‌کنند. البته در نواحی دیگری هم هستند مثل اطراف «اردهان»، «قارمان»، ناحیه «قارص» و نیز «زنگه‌رو» و «جوانشیر» همچنین «آرش» و «جبریلی‌ل» که در ناحیه «الیزابت پُل» قرار دارند (لازم به ذکر است که اغلب به غلط، مردم این نواحی (جبریلی‌ل و آرش) را جزو کردها به حساب نمی‌آورند).

کردهای نواحی اریقان و قارص در سال ۱۹۱۰ یکصد و بیست هزار نفر بوده‌اند که بیست و پنج هزار آنها را یزیدی نوشته‌اند^(۱۵)

کردها ایران: کردها در تمام منطقه کرمانشاهان و کردستان سنه (سنندج) و اکثر نواحی گروس و قسمتی از آذربایجان و تمام منطقه مهاباد (سابلاغ) و جنوب دریچه ارومیه و غرب رودخانه (تاتانو = تتهو = سیمینه‌رود) و نواری که در مرز ترکیه کشیده می‌شود (جنوب ارومیه و سلماس و خوی و ماکو)^(۱۶) سکونت دارند و کهن‌ترین مردمی‌اند که در این نواحی شناخته شده‌اند و فکر می‌کنم بازماندگان واقعی مادهای قدیم می‌باشند.

کردهایی که در جنوب شرقی ساکنند، (کرمانشاهان و ایلام - مترجم) در زبان و آیین با جماعت هم‌نژاد خود، فرق دارند و خود را جدا از آنها می‌دانند (این مردم شیعه و علی‌اللهی‌اند)، ولی در این نکته اصرار دارند که با کردهای دیگر از نظر نژادی و قومی فرقی ندارند و از یک ملت‌اند.

در مورد ارتباط اینها با قسمت‌های شمال ایران، باید گفته شود که در قرون اولیه میلادی «سلماس»^(۱۷) منطقه‌ای کردنشین و خودمختار بوده و آرامنه آنجا را «کورتچیا» که همان کردستان است^(۱۸) می‌خوانده‌اند. اما در مورد قسمت‌های

جنوبی دریاچه ارومیه، کردها در این اواخر در این ناحیه سکونت اختیار کرده‌اند و در منطقه مهاباد یا ساابلغ، هنوز اسماء ترکی بر روی آبادیها و... به جای مانده است. (۱۹) (۲۰) علاوه بر اینها بخوبی معلوم شده که اسمان اولیه اینها (کردها مکرری) که از اقوام قبیل بابان سلیمانیه بودند. در زمان فرمانروایی آق‌قویونلو و قره‌قویونلوها یعنی در حدود قرن پانزدهم میلادی صورت گرفته است و این نواحی که از آنها صحبت کردیم وطن اصلی کرد را تشکیل می‌داده‌اند.

در ایران کردها در نواحی پراکنده‌ای زندگی می‌کنند، مثلاً در خراسان «شادیلی‌ها» در نواحی شمالی و در قزوین «امیرلویها» و در اطراف شیراز «گالون عبدها» که نادرشاه در سالها ۱۷۳۶ - ۱۷۴۷ میلادی به زور آنها را کوچانده است. کردها ترکیه: کردها از همان ابتدا به صورت مجتمع در مناطق جنوبی و شرق و جنوب شرقی ترکیه سکونت دارند و این در حالی است که ناحیه بین تبلیس و وان را بیشتر ارامنه اشغال کرده‌اند، (۲۱) چیزی در حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد جمعیت آن، باید اضافه کرد که اینها (ارامنه) نیز وابستگی دیرینه به حواشی دریاچه وان دارند، اما تمام رشته‌های وابسته به رشته اصلی که روبه مرزهای ایران دارند و نیز اکثر نواحی کوهستانی، در هر دو طرف مرز، روستاها اکثرشان کردنشین می‌باشند.

در جنوب ناحیه‌ای بسته در «جوله مرگ» هم گروههای آشوری زندگی می‌کنند. اما در هر حال دو منطقه دیار بکر و خربوت هم اکثریت را کردها تشکیل می‌دهند. شهر جزیره که جزو منطقه دیار بکر است و قسمت علیای حوضه دجله (ناحیه بوتان) (۲۲) مهد و گهواره کردن شناخته می‌شود. و معتقدند که کردها از آن نواحی پراکنده شده و گسترش یافته‌اند و از همین ناحیه هم اکثر قیام‌های ملی کردن آغاز شده است.

اینجا لازم است گفته شود که در آن قسمت که به ناحیه خربوت ارتباط دارد، یعنی «درسلیم» که بین دو قسمت از حوضه آغازین فرات قرار دارد. کردها حدود ۱/۴ مردم ناحیه را تشکیل می‌دهند. (البته زمان نوشتن رساله در قیل از ۱۹۱۵

میلادی. مترجم) و چون دارای آیین بخصوص (علی‌اللهی) هستند و زبانشان کردی «زازا» است (۲۳) عده‌ای چنین تصور کرده‌اند که اینها کرد نیستند - که بنظر من (مینورسکی) تصویری غلط است، زیرا زبان کردی هم مثل خیلی از زبانها تلفظ و گویش‌های مختلفی دارد و در سایر نقاط کردستان هم هستند کسانی که پیرو عقیده «علی‌اللهی» می‌باشند. (۲۴)

برای نشان دادن مناطق کزدنشین ترکیه بهترین نقشه، نقشه معروف موجود در کتابخانه اعضای انجمن سلطنتی بریتانیا و نیز نقشه «سرمارک سایکس» (۲۵) می‌باشد که یکی از شاهکارهای نقشه‌برداری برای کردها، بخصوص کردهای ترکیه به حساب می‌آید.

اطلاعات و سرشماری‌های دیگری نیز هستند که درباره ارمنی‌ها و کردها و دیگر ساکنان منطقه در اطلاعیه رسمی وزارت خارجه منتشر شده است که برای مراجعه و کسب اطلاعات بیشتر مقیدند (مثل اصلاحات در ارمنستان ۱۹۱۵).

نقشه مشهور «م. سایکس. ۱۹۰۸» که کردستان در زمان امپراطوری عثمانی را بصورت کامل مشخص می‌کند [خطوط نقطه‌چین: محدوده سرزمینهای کردنشین را نمایان می‌سازد و شماره‌ها نمایانگر نواحی کوچ زمستانی و تابستانی عشایرند. صلیب‌ها هم مناطق مسکونی مسیحیان را در کردستان نشان می‌دهند.]

Main body of handwritten text, consisting of several lines of cursive script. The text is significantly faded and difficult to decipher.

A small handwritten mark or signature located near the bottom center of the page.

A small handwritten mark or signature located near the bottom right of the page.

تاریخ کرد

بررسی ریشه کرد به صورتی دقیق‌تر و جدا از دیگران و چگونگی اولین پیدایش آنان در کردستان مسئله‌ای است کهن و امروز هم بحث‌های بسیاری در این باره صورت می‌گیرد و آراء مختلف و نظریات گوناگون ابراز شده و می‌شود. در کتاب‌های کلاسیک^(۲۶) زمانی که از کردستان صحبت می‌شود اسم‌های زیادی را مطرح می‌کنند که به گونه‌ای به لفظ و کلمه کرد شباهت دارند. تا همین اواخر گفته می‌شد که کردها نواده (کارد و خیانی) هستند که در ۴۰۱ قبل از میلاد «گزنفون»، فرمانده هزار نفر یونانی، هنگام عقب‌نشینی تاریخی خود از ایران به یونان، آنها را دیده و با آنها برخورد پیدا کرده است.

اما در این اواخر این نظر تغییر پیدا کرد^(۲۷)! و اطلاعات تازه‌ای که در این مورد به دست آمد، سبب شد که این مردم (کردها) را در دو شاخه، برحسب ارتباطی که با این کلمه (کارد و خوبی) دارند، به قرار زیر مورد مطالعه قرار دهند:

یک شاخه که می‌گویند «کارد و خوبی‌ان» ریشه آریایی ندارند^(۲۸) و دیگر آنکه کورتی‌ها یا «کارد و خیان» که در قسمت شرق سرزمین کارد و خیان زندگی می‌کنند، نیاکان کردها امروزی‌اند! آنهايي که در غرب سرزمین «کارد و خوبی‌ان» هستند.

این نظریه هر طور باشد، در غایت قومی که درباره آنها صحبت می‌کنیم، قبل از شناخته شدن هم چندین قرن در کوهستان‌های کردستان بوده‌اند و نیز روشن شده است که کردها، آریایی نیستند و فقط زبان آنها به گروه زبانهای آریایی

وابسته است. بر این مبنا من (مینورسکی) تصور می‌کنم که سرزمین و زبان آنها هم به شرق برمی‌گردد. (۲۹)

وقتی می‌دانیم اولین حرکت آریاییها در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد صورت گرفته است، پس باید این را هم بدانیم و قبول کنیم که در همان زمان که مادها و هم‌پیمانانشان در سال ۶۰۷ قبل از میلاد بر آشور تسلط یافتند، عده زیادی از کردها ساکن این منطقه رو به غرب رفته‌اند. و در این مورد باز هم شایان ذکر است که نزدیک‌ترین و کهن‌ترین همسایگان کردها آرامنه بوده‌اند که در همین زمان آرامنه که نژادی غیر از کردها داشته‌اند در «مزگیئا» خود را نشان داده و اوزارتورا اشغال کرده‌اند (۳۰) و در اطراف دریاچه وان اسکان یافته‌اند. (۳۱)

بر این مبنا، چنانکه ریشه نژادی آرامنه از شمال غرب باشد، ریشه اصلی کردها در شرق است و بدینگونه مهاجرت این دو قوم هم جبال «توروس» را به دو قسمت تقسیم کرده است. در تاریخ حکومت‌های فارس قدیم از کردها به صورت مستقل نام برده نشده است و بر این پایه است که گفته می‌شود ممکن است کردها هم در سرزمین آرامنه سکونت داشته‌اند.

علمای جغرافیدان نظیر (استوابون، تپولیمی و دیگران) در آغاز قرون میلادی، بخوبی نواحی کردویه یا کردنشین را مشخص کرده‌اند و، از شهری کوچک بنام «پنیاک» نام برده‌اند که امروز هم در منطقه سرچشمه‌های دجله قرار دارد، ولی به نام «فینیک» خوانده می‌شود (۳۲) (۳۳)

امروزه می‌توانیم بین کلمه «کوردوییه» و لغت «کورجیا» که سرزمین کردها است مقایسه برقرار کنیم و مطابقت آنها را درک نماییم.

بنا به اظهار آشوری‌های ارمن، این ناحیه از «سلماس» و قسمت‌های پایین حکاری به طرف مغرب تا «بوتان» ادامه می‌یابد. (۳۴)

تفاوت بین نظریه و تئوریهای محققین درباره چگونگی سرگذشت این منطقه هر چه باشد یک حقیقتی را آشکار می‌سازد که نواحی جنوب شرقی کردستان مرکزی تحت تسلط اقوام «هایکانی» آرامنه، خودمختاری داشته‌اند و بعدها هم

هیچگاه در مقابل حکومت‌های هخامنشی و اسکندر کبیر و کلتوباترا و رومی‌ها و ساسانیان یا رومیان مسیحی و امپراطوری بیزانس و سرانجام عربهایی که بعدها بر این نواحی استیلا یافتند و آرامنه را بیرون راندند و بالاخره مروانیان که از ۹۹۰ تا ۱۰۹۶ میلادی حکومت کردند^(۳۵) سر تعظیم فرود نیاوردند. ضمن این‌که برای احقاق این حق خود هیچگاه در این منطقه امنیت و آسایشی نداشته‌اند.

حملات و لشکرکشی‌ها و استیلاهای زیادی از طرف اقوام دیگر مشرق زمین بر این نواحی تحمیل شده است، نظیر استیلای سلجوقیان در یازدهم میلادی و به دنبال آن ستیزی بسیار سخت با مغول‌ها و در قرن سیزدهم میلادی با هلاکوخان و سپس با تیمور لنگ که در حدود ۱۴۰۰ میلادی اتفاق افتاد و در پیکارهای سختی که با کردها کرد آنها را بخصوص در «آمد، در هم شکست و سرانجام قوم استیلاگر دیگری که این بار از غرب، در قرن شانزدهم میلادی، آمدند و در سال ۱۵۱۴ میلادی کردستان را اشغال کردند که آنها هم عثمانی بودند.^(۳۶)

سلطان عثمانی پس از تصرف کردستان اداره این منطقه را به یک نفر از نژدیکان خویش بنام «ادریس»^(۳۷) که فردی دانشمند و مورخ و خود از کردها «تبلیس»، بود سپرد^(۳۸).

عده‌ای را عقیده بر این است که «ادریس» برای تأمین چند منظور سیاسی کردها را به ناحیه‌ای که منطقه آرامنه بوده، کوچ داده است^(۳۹)، در حالیکه واقعیت این است که کردها خیلی پیش از این زمان یعنی از زمانهای بسیار دور در این سرزمین پراکنده بودند.

با این واقعیت در حالی که عده‌ای از آنها چادرنشین و کوچنده بوده‌اند و عده‌ای هم که در پناه دین اسلام بودند، در این سرزمین سکونت اختیار کرده و با مسیحیان ارمنی ناحیه رقابت و ستیزه‌جویی می‌نمودند (بد نیست اینجا اشاره شود که اجداد صلاح‌الدین ایوبی بزرگ که از طایفه راوندیه بودند، در قرن دهم در حوالی قلعه (دُورین که جزو ناحیه (اریکان)^(۴۰) است سکونت اختیار کرده‌اند.

درباره اولین کردهایی که در این ناحیه اقامت گزیده‌اند، می‌گویند طایفه «روژه‌کی» بتلیس را به تصرف درآورده و از فرمان امیر داود (جورج) سرپیچی کرده‌اند. و نیز در همین باره می‌نویسند که در سال ۸۷۳ میلادی طوایف کرد در بتلیس حکومت می‌کرده‌اند.

بنظر من (مینورسکی) باید کمی دیرتر از این تاریخ، این مطلب را قبول کنیم و بگوییم این رویدادها در قرن دهم و یازدهم روی داده‌اند^(۴۱).

بدون تردید این را باید گفت که کردها بصورتی مداوم قسمتی از منطقه نفوذ و امارت ارامنه را به زیر نفوذ خود درآورده‌اند و این استیلا در قرن ۱۱ میلادی کامل شده است.

به همین دلیل است که بیشتر اوقات کردها ساکن سرزمین اصلی خویش نیستند، ضمن اینکه نباید فراموش شود که این مسئله تازگی ندارد و دارای سابقه تاریخی بسیار طولانی است و یونانی‌ها قبلاً طلب گرفته می‌شود، متوجه می‌شویم که ارمنستان قدیم، ناحیه‌ای کردی - ارمنی است.

اولین کتابی که درباره کردستان بزرگ بر سر تاریخ جالبی کرده، کتاب «شرفنامه» است که در قرن ۱۶ میلادی انتشار یافته و درباره حکومت کردها و مناطق نفوذ آنها در زمان سلطان سلیم عثمانی اطلاعات بسیار جالبی در اختیار محققین قرار می‌دهد.

بر این مبنای ساحل چپ (و غرب) رودخانه فرات و تمام مناطق واقع در سواحل شرقی «مرادسو» مدت‌ها تحت فرمانروایی و حکومت امرای کرد بوده است، امرایی که معتقد بودند از نسل اقوامی اند که بعد از اشاعه دین مبین اسلام، به این منطقه آمده و سکونت اختیار کرده‌اند^(۴۲).

بزرگترین این امارت یادشده بتلیس بوده که امیری آن را خانواده نویسنده همین کتاب (شرفنامه) داشته‌اند. در این کتاب به تفصیل از شهر و دیار خویش و چگونگی تصرف آن و از مساجد و بازار و مدارس و... اطلاعاتی بدست می‌دهد. این مأخذ از ریشه کردها با افتخار صحبت می‌کند و از آداب و رسوم و

نمونه‌هایی از جنگ‌ها، کوچ‌ها، آمد و رفت‌های طوایف، قبایلشان و کوشش‌ها و مبارزات مداومشان بر علیه ترک‌ها و ایرانی‌ها، سخن گفته و ادامه آن را به زمان خویش کشیده است و رویدادهای تاریخی قوم خود را بازگو می‌کند.

در شرفنامه از علاقه و عشق به آزادی و خودمختاری کردها سخن رفته و می‌نویسد: سلاطین بزرگ و امرای قدرتمند هیچگاه نتوانسته‌اند بر سرزمین کردستان تسلط واقعی داشته باشند و وطن کردها را در اختیار بگیرند و این همیشه کردها بوده‌اند که سرزمین خود را در اختیار سلاطین می‌گذاشتند و در مقابل خواسته‌های خود را می‌گرفتند. چنانکه در مواقع لزوم کردها از تهیه و در اختیار گذاشتن سپاه هم مضایقه نمی‌کردند^(۴۳).

ولی این تفاهم در قرن نوزدهم، زمانی که سلطان محمود دوم تعهد و قرار داد سلطان سلیم را درباره کردها زیر پا گذاشت و پیمان شکنی کرد، به پایان رسید. سلطان محمود می‌خواست کردستان را مجدداً تصرف کند و به همین نیت دستور جمع‌آوری سپاه و لشگرکشی را صادر کرد و سرانجام در سال ۱۸۳۴ بعد از دادن تلفات سنگین، تحت فرماندهی محمدرشیدپاشا و جنگ‌های طولانی کردستان را به زیر استیلای خود درآورد. این استیلای دوباره عثمانی‌ها سبب اولین شورش سالهای ۱۸۴۶-۱۸۴۲ کردها به فرماندهی بدرخان بیگ گردید، ولی این اولین شورش نتیجه‌ای نبخشید، زیرا سپاهیان عثمانی بسیار زیاد و مجهز بودند و در نتیجه کردها کاری از پیش نبردند و بدرخان هم اسیر و به جزیره «کیرت» تبعید گردید. در جریان جنگهای «قرم» قیامی ملی‌تر به سرپرستی «یزدان شیر» که از اقوام بدرخان بود، جرقه زد و زمانی که سپاهیان ترک برای جنگ با روسیه رو به شمال حرکت کردند، یزدان شیر در سال ۱۸۵۵ در منطقه «حکاری» و «بوتان» قیام خویش را آغاز نمود و تبلیس و موصل را تصرف کرد و بعد رو به جنوب سرازیر شد و تمام مناطقی را که بین «وان» و بغداد بود زیر نفوذ خویش درآورد.

شکست سپاهیان ترک در ناحیه «سعرت» بسیار شدید بود و عده زیادی از

فرماندهان و سربازان ترک به هلاکت رسیدند. در این جنگها مطلبی که شایان ذکر است اینکه قیام یزدان شیر سبب شد آرامنه و آشوریه و یونانیان منطقه هم، زیر پرچم یزدان شیر به این قیام پیوندند.

یزدان شیر بسیار کوشید که با روسها اتحادی بوجود آورد و بارها هم پیشنهاد این اتحاد را به آنها داد ولی هیچگونه پاسخی دریافت نکرد. (۴۴) و جالب اینکه در حالی که برای آمادگی در نبرد بهاری در سال ۱۸۵۵ کوشش میشد، یزدان شیر به دنبال یک قول و قرار دروغین یک جاسوس انگلیسی بنام (نمرود رسام) (۴۵) خود را تسلیم کرد که نتیجه اش بازداشت او و اعزامش به استانبول شد، بدون اینکه مقاومتی کرده باشد و بدینسان قیامی به آن خوبی و عظمت، خاموش و نابود گردید.

نکته قابل توجه در این مورد اینکه دولت عثمانی به تمام افسران و سربازانی که در فرونشاندن!!! این قیام شرکت کرده بودند مدال افتخار داد! (۴۶)

یزدان شیر پس از این قیام به صورت یک قهرمان ملی در آمد و اشعار زیادی در مدح خدمات ارزنده اش به قوم کرد سروده شد، (سوتسین) (۴۷) ترانه ها و اشعار زیادی را که در مدح این قهرمان سروده شده بود جمع آوری کرده است.

هنوز جنگهای ۱۸۷۷-۱۸۷۸ به پایان نرسیده بود که قیام دیگری در حکاری و بادینان (آمد) و بوتان آغاز گردید. قیامکنندگان افراد و وابستگان گروه قبلی و بخصوص نوادگان بدرخان بودند که همه خودمختاری را آرزوی نهایی خویش می دانستند.

این قیام نیز در «سعرت» خفه شد و رهبران قیام جملگی دستگیر و زندانی شدند و بدینگونه این جنبش ضعیف نیز خاموش گردید.

در سال ۱۸۸۰ (۴۸) قیامی صورت گرفت که با قیامهای پیشین تفاوت داشت، زیرا رهبری این جنبش را شیخ عبیداله به عهده داشت که دارای مقامی دینی و ادبی بود و همین شخص در جنگهای ۱۸۷۸ ترکان را یاری داد. قیام شیخ عبیداله هم با هدف خودمختاری کردستان صورت گرفت.

نهضت شیخ عبیداله از خاک ایران آغاز گردید، بدین ترتیب که: نیروهای کرد در اطراف ارومیه گرد هم آمدند و دریاچه ارومیه هم در کنترل این نیرو بود. بناب را اشغال کردند و بسوی تبریز پیش رفتند. در فواصل کم سنگرهایی ایجاد نمودند و جنگ را بشدت آغاز کردند.

کنسولگری ما (منظور کنسولگری روسیه است چون پروفیسور مینورسکی روس بود. مترجم) خود را برای دریافت سابقه و اسناد آن آماده می کرد که نیروهای عشایر اطراف ماکو برای نجات ارومیه براه افتادند، و از حدود مرزی ما هم (روسها - مترجم) یک تیپ ویژه از مردم نخجوان به فرماندهی ژنرال «الخازوف» برای کنترل اوضاع فرستاده شد.

ایرانی ها مقابله شدید کردند، مخصوصاً در اطراف مراغه، و سرانجام کردها را مجبور به عقب نشینی نمودند. در ابتدای این قیام، غارت و چپاول از خصوصیات آن بود. من شخصاً به این نتیجه رسیدم که کردها وقتی به سرزمین های خویش برگشتند دیگر توانایی آن را نیافتند که دست به یک قیام دیگر بزنند.

«گ. آراکلیان» در این زمان به صورت خبرنگار مخصوص روزنامه «دنگ = صدا» به این ناحیه رفته و یادداشت هایی را انتشار داده است. (۴۹)

ارامنه در قیام شیخ عبیداله ضرری ندیدند ولی عده زیادی از ایرانیان کشته شدند و زبان های مالی فراوانی بر آنها وارد آمد. دولت ایران نهایت خشم خود را از این قیام نشان داد، اما در نهایت شیخ عبیداله به استانبول فرستاده شد و از آنجا از طریق قفقاز به آذربایجان رفت. و سرانجام در دنباله فعالیت های بعدی گرفتار و به مکه معظمه تبعید گردید.

شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیداله پس از شورش پدر به ترکیه مراجعت کرد و امروز (زمان نویسنده کتاب، مترجم) عضو مجلس سنای ترکیه می باشد. (۵۰)

در دهه آخر قرن گذشته ترک ها کوشیده اند که کردها را وادار به اذیت و آزار همسایگان ارمنی خویش بکنند، اما در برابر وجود و راهنمایی های شیخ عبیداله

در این نیت شوم، موفق نشدند. شیخ در پاسخ به عده‌ای که از او می‌خواستند به درخواست ترکان پاسخ مساعد بدهد و بقول آنها (برای کافران کشتارگاهی بسازد) گفت: پیشنهادی که ترک‌ها به ما برای نابودی ارامنه می‌دهند، در حقیقت طلب مساعدت ما برای فنا خود ما است، زیرا اگر امروز ما موفق به از بین بردن ارامنه شدیم، آنها فردا بدون اغتشاش فکری از یک نیروی دیگر، ما را از بین خواهند برد.

شاکر پاشای معروف - که مسئول امور اصلاحی عثمانیها بود - بسیار کوشید که در سرزمین انادولی، سپاهی از کردها بوجود آورد و آنان را بقتون نظامی آشنا کند تا نیرویی شبیه سپاهیان قزاق در روسیه باشند.^(۵۱)

در سال ۱۸۹۲ در استانبول و بغداد مدرسه‌ عثمایی ایجاد شد و وظیفه آن مدارس ایجاد وابستگی بیشتر به ترکها در افکار و اندیشه فرزندان کرد و عرب بود که تا اندازه‌ای هم در این نیت خود موفق شدند.

چندی نپایید که این آموزشکده‌ها افتتاح شدند و بعد از مدتی به زکی پاشا سپرده شد که به این کار معتقد بود و می‌خواست بخصوص در امور نظامی از آنها استفاده کند تا بتواند در مدتی کم و با هزینه‌ای ناچیز نیرویی مسلح ایجاد نماید. این آموزشکده‌های نظامی بنام حمیدی، خوانده شدند و بزودی چیزی بالاتر از یک نیروی نظامی برای ترک‌ها بوجود آورد^(۵۲)

ترک‌ها خواستند که این نیرو را به یک نیروی منظم سواران سبک اسلحه تبدیل سازند، و مخصوصاً سلطان عبدالحمید کوشید که از این نیروی کرد و آلبانی‌ها در راه خواسته‌های خود استفاده کند و اعتقاد داشت که این‌ها نباید پیرو یک قانون مدنی و پیشرفته باشند و از آن اطاعت کنند.

چگونگی این امر هر چه بوده باشد، آنچه مسلم است اینکه صدور این دستور روز به روز سبب پراکندگی و ناراحتی بیشتر کردها گردید و در این میان آنچه که باید دانسته شود اینکه حرکت نوپای ترکیه خیلی زود تبدیل به یک احساسات زشت ترکیسم در میان ترک‌ها شد و بخصوص سعی در اینکه بزور در

تحت لوای برقراری میهن جامع عثمانی افکار ترک بودن را بر مردم تابعه بقبولاند (۵۳).

این نهضت می‌کوشید امارات و حکومت‌های تحت تسلط را از حالت موروثی فرمانروایشان در آورد و اغلب فرمانروایی به امیران می‌رسید که زبان و آداب و رسوم منطقه خود را نمی‌دانستند و از حکومت و حکومت‌کردن هم چیزی سرشان نمی‌شد. تنها چیزی که از حکومت می‌دانستند، سخنرانیهای آنچنانی بود که در روزهای جشن و سرور و یا جنگ و ستیز، با آب و تاب فراوان ایراد می‌کردند و در این کارها و شرکت در اجتماعات بسیار خبره بودند. جای مینورسکی خالی.

نایب القضاة و قضاة و محققان و کاتبان و درباریان و نویسندگان و مترجمان و ...
 و در این باره نیز در کتاب «تاریخ ایران» نوشته دکتر سید علی شریعتی و ...
 و در کتاب «تاریخ ایران» نوشته دکتر سید علی شریعتی و ...

مشاهیر کرد

بحث درباره کردها، بدون شناسایی مردان بزرگ این ملت که به وجودشان افتخار می‌کنند، نتیجه‌ای نخواهد داد. مثلاً سلطان صلاح‌الدین ایوبی یکی از اولین کردهای بزرگ و از نامداران این قوم است که از سال ۱۱۶۹ میلادی تا پایان قرن سیزدهم بر مصر و سوریه و سرزمین‌های بین رودهای دجله و فرات (منطقه مزوپوتامیا) فرمانروا بودند و همین صلاح‌الدین بود که کاخ فرمانروایی مسیحیان را در قدس (سرزمینی که امروز به نام فلسطین توسط اسراییلی‌لی اشغال شده است. مترجم) ویران کرد و فاتحانه در برابر ریچارد شیردل، امپراتور انگلیس و فلیپ اگستوس فرانسوی، ایستاد. (۵۴)

از دیگر مشاهیر بزرگ کرد باید از خاندان کرد زندیه که کریم خان زند در سال ۱۷۵۰ میلادی حکومت آنرا تأسیس کرد، نام برد. این مرد بزرگ شیراز را مرکز حکومت خود قرار داد و تا سال ۱۷۷۵ میلادی امیری کرد. (۵۵)

در وطن اصلی کردها (کردستان) نیز می‌توان از حکومت‌های خودمختار (مروانی ۹۹۰-۱۰۹۶) و حسنوی (۹۵۹-۱۰۱۵) واردلان، سلیمانیه، بادنیان، رواندوز، حکاری، شمدنیان و بایزید نام برد. (۵۶)

بعضی از این حکومت‌های محلی هنوز هم (زمان نوشتن کتاب. مترجم.) به حکومت خویش ادامه می‌دهند و در قدرت و اقتدار باقی هستند و این استیلا بصورت مستقیم و صور دیگر اعمال می‌شود.

در همین احوال در قسمت جنوبی دیار بکر در «شهر ویران» در آغاز قرن حاضر فرماندهی یکی از طوایف میللی به نام ابراهیم پاشا، از طرف ترکها حکومت می‌راند و حتی قسمتی از طوایف عرب را هم زیر نفوذ خویش در آورده بود و بدون این‌که باج و مالیاتی بپردازد کنترل اوضاع را در دست خویش داشت. (۵۷)(۵۸)

تا اینجا یک بررسی کوتاه دربارهٔ کرد و کردستان بود، اما عدم وحدت ملی در کل کردستان و صرف نظر از وحدت جغرافیایی آنها و پیوستگی سرزمینشان؟! در رود و کوه و دره‌های گسترده و آبهای روان و پرتحرک و سلسله کوههای سر به فلک کشیده، سبب اختلافات سیاسی و پیدایش حالتی ملوک‌الطوایفی و خان‌خانگیری در بینشان گشته است، ولی با تمام این‌ها نیروی آزادگی و آزادیخواهی و حس خودمختاری و عدم وابستگی در آنها بسیار قوی‌تر است و همین نیروی روحی هم سبب بقا و حیات کردها بوده و مثل ستونی پابرجا و مقاوم در مقابل ناملایمات، تکیه‌گاه آنها بوده و می‌باشد که این خصیصه را از تاریخ قیام‌های کردها، و مبارزاتشان نیز می‌توان دریافت و نیز باید هیچگاه این نکته را فراموش نکرد که کردها در منطقه‌ای که زندگی می‌کنند و کرده‌اند، بر شناخت‌ها و اندیشه‌های کهن خویش متکی بوده‌اند. نوشته‌ای که از «مار» مورد استفاده ما قرار گرفته است این مطلب را به صورت زیبایی بیان می‌دارد. وی می‌گوید: در مورد اثر درک و فهم و فرهنگ قوم کرد در خاورمیانه، بی‌گمان باید قبول کرد که تا اندازه زیادی معتقدات مذهبی و اعتقادات آیینی کردان، سبب وابستگی آنان به سرزمینشان بوده که با معتقدات و اندیشه‌های مذهبی مسیحیان و مسلمانان در هم آمیخته است. (۵۹)

زبان کردی هم اثر بسیار زیادی بر مردم سایر نقاط بخصوص همسایگان خویش داشته و دارد تا جایی که عده‌ای از ارامنه تپلیس زبان اصلی خود را از یاد برده و به زبان کردی تکلم می‌کنند. (۶۰) و نیز آشوری‌های ناحیه کوهستانی، که آوازها و ترانه‌های کردی را می‌خوانند و وقایع ملی کردها را برای هم بازگو می‌کنند. (۶۱)

زندگی روزمره، رسوم اجتماعی و شخصیت و مقام کرد

کردها به گروههای چادرنشین و یکجا نشین (شهرنشین) تقسیم شده و در عین حال با هم زندگی می‌کنند [نباید فراموش کرد که امروز چادرنشینی از بین کردها رخت بریسته و تقریباً از بین رفته و همه آنها اسکان یافته‌اند. مترجم] طبقات چادرنشین در قسمت علیای (مزوپوتامیا سرزمین زاگرس) به سختی زندگی می‌کنند و شیوه زندگی آنها بسیار شبیه زندگی کولی‌ها است. (۶۲)

امروز عده زیادی از کردها حالت نیمه‌شهری اختیار کرده‌اند (زمان نوشتن کتاب) و در زمستان میان دره‌ها و دامنه‌ها، در خانه‌های کاهگلی زندگی می‌کنند و در بهاران روی مزارع خویش به حیات خود ادامه می‌دهند، ضمن اینکه عده‌ای را هم به نگاهبانی می‌گمارند تا همراه با دام و حیوانات خود از کوهستان‌ها بالا روند و خیمه تابستانی خود را برپا کنند. (به این کارشان در سلینانیه «هوار HAVAR» می‌گویند) خیلی وقت‌ها حتی زمستان‌ها را هم در همان هوارها بسر می‌برند.

ارامنه که در مسیر این کوچ‌ها قرار داشتند، مخصوصاً در شهر موش (از شهرهای ترکیه امروز مترجم) زندگی مشقت باری را می‌گذراندند و تقریباً همیشه در فصل کوچ این قبایل در وحشت و اضطراب بسر می‌بردند.

البته امروز این حالت صورت معکوس پیدا کرده است چنان‌که «لینچ» کارشناس و متخصص در امور ارمنستان، می‌گوید: قبایل کرد کوچ‌نشین بر بلندی‌های سلسله جبال ارمنستان برای خود روستایی دارند. (۶۳)

این گفته دلیل بر آن است که کردها جمعیت زیادی از ارمنستان را تشکیل می‌دادند و می‌دهند، بطوری‌که در منطقه‌ای مثل موش هم که ناحیه‌ای بزرگ در ارمنستان محسوب می‌شود، قبایل بزرگ ناحیه، همان آداب و رسوم و عادات اجتماعی را دارند که قبایل اطراف آنها دارند. مثل قبیلهٔ جاف در شهر زور (البته ریشهٔ قبایل جاف در ایران است).

باید گفت در بین قبایل چادرنشین، آداب و رسوم غالب توجه زیاد است. مثلاً "اینان روزها در حرکت‌اند و شب‌ها در مناطق مشخصی به سر می‌برند و باروبنهٔ خود را هم در بلندی‌های کوهستان خالی می‌کنند. در بعضی از این مسیرها شماری از قبایل کرد، به صورت دشمنی سرسخت برای قبایل هم‌تژاد و هم زبان خود درآمده‌اند که این مخالفت هم بیشتر در مناطق دوردست و بر سر اختلافات قبیله‌ای است، حال آن‌که قوم کرد همه جزو مجموعه‌ای از عشایرند و ریشه‌ای جدا از هم ندارند.

عشایر کرد از دو قسمت تشکیل می‌شوند:

۱- جنگجویان که اینها از بزرگان (آغاها) و نیز اطرافیان و وابستگانشان تشکیل می‌یابند.

۲- زارعین یا رعایا، که اینها تقریباً نیمه‌برده‌ای بر روی مزرعه بیش نیستند، اما به صورتی متعادل و متوسط^(۶۴). پیدایش پیوند این خانواده‌های زارع با آغاها یا ارباب یا رعیس عشیره، پیوند پرافتخاری برایشان محسوب می‌شود، بخصوص اگر جنبهٔ فامیلی داشته باشد که در این صورت جزوی بارز از زندگی آنها خواهد بود^(۶۵).

در بسیاری از موارد دیده می‌شود که به آغاها طور دیگری نگاه می‌کنند. حقیقت هم همین است که آغاها، این غاصبین غالب، با رعایا فرق دارند و شخصیت و رفتار و کردارشان کاملاً "با رعایا فرق می‌کند به طوری که می‌توان در یک جمع با یک نگاه آغا و رعیت را از هم تشخیص داد^(۶۶).

آغا توانایی بسیاری در استیلا و غصب اموال رعایا دارد، برای قبول و صحت این رأی و نظریه می‌توان به سوابق تاریخی کردها استناد کرد. اجداد طوایف شکاک بر همین قیاس توانستند بر حیات و ساکنین قدیمی آنها تسلط یابند و بر منطقه (کانی کوتر)^(۶۷) و «سومار» و نواحی دیگر مسلط گردند.

به طور کلی باید گفت که خصوصیات کردها گوناگون است. از یک سو بسیار مشکل است که به انسان‌شناسی و علائم آن اطمینان داشته باشیم،^(۶۸) زیرا در میان کردها هم صورت گرد ارامنه، سامی و عربی، دیده می‌شود،^(۶۹) اما کردها در ناحیه سلیمانیه تقریباً کلیه خصوصیات ایرانی خود را حفظ کرده‌اند،^(۷۰) زیرا اینها دور از گروه‌های دیگر زیسته‌اند. نویسندۀ ارمنی (آبوقیان = به نظر مترجم باید هاکویان باشد) از خصوصیات کردها چنین صحبت می‌کند: با یک نگاه می‌توان کرد را شناخت، مردانگی و قد و بالای پرهیبت و گاه ترسناک، مشخص‌کننده و معرف وی می‌باشد. به علاوه سر و صورت بزرگ و براق (آتشین)، ابروان پرپشت و پیشانی بلند و دماغ دراز و برگشته و گامهایی سنگین و قدرتمند دارند و بهتر است که گفته شود دارای صفاتی پهلوانی شبیه پهلوانان قدیم می‌باشند.

چیزی که قابل بحث است، این که کردهایی که در غرب ایران و لرستان زندگی می‌کنند تا امروز (زمان نویسنده) تنها قوم چادرنشینی از اقوام هند و اروپایی هستند که به این صورت باقی مانده‌اند.^(۷۱)

زبان، ادبیات و خط

زبان کردی از ریشهٔ آریایی است. آنچه مسلم است این که زبان کردی ترکیبی از زبانهای ایرانی و افغانی و بلوچی بوجود آمده است و زبان کردی فارسی نیست که به کردی تبدیل شده باشد بلکه زبانی است مستقل که قواعد و قوانین و لهجه‌های مخصوص به خود را دارا است و رابطه‌اش با زبان فارسی مثل رابطهٔ زبان صربی و روسی و یا بهتر بگوییم مثل ارتباط زبان آریایی سوییسی‌های کوهستانی است با زبان ایتالیایی. زبان کردی پیوند صریحی هم با زبان اوستا دارد و کتاب «اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان هم به این زبان نوشته شده است (۷۲).

این نظریه هم هست که زبان کردی مثل بیشتر زبانهای تازه ایرانی، قسمت اعظم ارکان خود را از زبان «مادی» قدیم گرفته باشد که البته منظور از ماد همان قومی است که بر ایران قدیم حکومت رانده است.

زبان کردی به لهجه‌های زیادی تقسیم شده است:

۱- لهجهٔ زبان سفلی که از لهجه‌های کرمانشاهی قدیم و سنندج و... بوجود آمده است.

۲- لهجهٔ شرقی یا لهجهٔ سلیمانیه و سابلاغ یا مهاباد.

۳- لهجهٔ غربی که این لهجه تقریباً در تمام کردستان پراکنده شده است. (۷۳)

فارسی امروز	اوستا یا مادی	کردی
روز	روژ	روژ
شد	بوت	بو
دختر	کنیزک	کنیشک
زودباش	زوت‌بای	زوبه
ماهی	ماسیا	ماسی

کردهای شرقی و غربی، زبان خود را «کرمانجی» می‌گویند در عین حال که ساکنان مناطق دیگر هم به لهجه شرقی صحبت می‌کنند و از روی مکالمه و صدا به خوبی زبان خود را حفظ کرده و از آمیزش شدید با زبان‌های دیگر جلوگیری نموده‌اند^(۷۴). از نشانیهای فرق بین لهجه‌های غربی و شرقی بیان صفت دستوری به صورت باز و گشاده از طرف شرقی در مقابل غربی است مثلاً "وقتی می‌خواهند کلمه نمی‌دانم را بیان کنند، شرقی‌ها می‌گویند (مَن نازانم) در حالی که غربی‌ها به کلمه «نازانم» اکتفاء می‌کنند.

این تفاوت‌ها در لهجه غربی بیشتر مشخص‌اند، حتی در سلام کردنشان هم هیچ فرقی به نظر نمی‌رسد، زیرا چنان‌که گفته شد از یک ریشه‌اند^(۷۵). ادبیات ملی یا فولکلور در میان کردها بسیار غنی است. داستان‌ها و سرگذشت‌های ملی اصیل و مخصوص به خود بسیار دارد. از جمله قهرمانی‌های مقاومت در قلعه «دُم دُم» (قلعه‌ای است در قسمت سفالی ارومیه حوالی حوضه رواندوز) در برابر شاه عباس صفوی. کردهای با ذوق و علاقه‌مند برای آن واقعه ترانه‌هایی سروده‌اند که یک‌پارچه شور و حماسه و قهرمانی است، یا ایات شورانگیز «مَم و زین» که داستان قهرمانیهای یکی از پهلوانان ملی کردها به همین نام است و سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل نقل شده و می‌شود.

مَم و زین دلباخته همدیگر بوده‌اند. مَم بر اساس رسوم اجدادی و آداب قومی قادر به رسیدن به وصل معشوق نیست. امیر «بوتان» که برادر «زین» است، به این

عشق پی می‌برد. و مَمَّ را به زندان می‌افکند ولی از ترس قیام ملت او را بعد از چندی آزاد و با ازدواجش با «زین» موافقت می‌کند.

ولی قبل از این وصلت مَمَّ در فراق «زین» معشوقش می‌میرد و زین هم که این مصیبت را نمی‌تواند تحمل کند به معشوق می‌پیوندد. هر دو را کنار هم دفن می‌کنند و بر آرامگاه عاشق و معشوق گل‌ها می‌رویند و طبیعت از آرایش آن آرامگاه عاشقان مضایقه نمی‌کند. (۷۶)

هنر شعر و شاعری در کردستان گسترش فراوان دارد و اگر ما نمی‌توانیم آثار شعرای کرد را بالاتر از شعرای اسلامی بدانیم به خاطر کمبود تحقیق در زبان و ادبیات کردی است، نه ضعف مقام شعری شعرای کرد.

هشت نفر از شعرای قدیمی کرد بسیار معروف و مشهورند^(۷۷) و کهن‌ترین اثر از ملای «حزیره» است که مربوط به قرن پانزدهم میلادی است. «هارتمان» در سال ۱۹۰۴ در آلمان با چاپ سنگی، آثار این شاعر را منتشر کرده است هر چند که این مستشرق نتوانسته است شخص مطلع و کاردانی را در این باره پیدا کند تا بتواند این دیوان را ترجمه نماید.

آنچه که مربوط به زمانهای نزدیک ما است، سلیمانیه مرکزیت شعری کرد را پیدا کرده و شعرای بزرگی چون «نالی» را در آغوش خود پرورش داده است. ما هم برای آشنایی بیشتر خواننده این سطور با شعر کردی، دو نمونه شعر زیر را از این شاعر انتخاب کردیم تا از نظر تان بگذرانیم.

زولفت له قه‌دت داکه پهریشان و بلاوه

(زلفت که بر اندامت پیچیده و پریشان است)

ئه مروله ملی شیفته ئالوزوبالوه

(امروز بر گردن شیفته‌ات تاییده و پریشان است)

بوچی نه گریم سه دکه ره‌تم دل ده‌شکینی)

چرا نگویم که صد بار دل مرا می‌شکنی)

هه‌ی بوچ به ری شوشه له سه لالوه شکاوه

(می به کجا می بری وقتی که جام از صد طرف شکسته است)

هر چه نده که روتم به خودا مایلی روتم^(۷۸)

(هر چند که بی چیزم ولی به خدا عاشق رخسار توام)

بی بهر گیه عیلت که هه تیومه یلی هه تاوه

دلیل اینکه یتیم آفتاب را آرزو می کند، نداشتن پوشش کافی است)^(۷۹)

اینهم نمونه هایی از اشعار عامیانه کردی:

نای لیلی «عه یشان، چیاکان به رزن و ناتوانم بت بینم

(ای لیلی عیشان، کوهها مرتفعند و نمی توانم ترا بینم)

چه ندهم حه زئه کرد به دهستی خوم یاریت پی بکه م

(چقدر آرزو داشتم که با دستان خودم یاریت می کردم

که س نیه لم دنیا به دا له تو بجیت

(در این دنیا کسی نیست که شباهت ترا داشته باشد)

ستوریک دروست ئه که م جوارده تالی هه بی

(ستوری خواهم ساخت که چهارده رشته سیم داشته باشد)

سه زای من له تاله کانیدا ئه بیت

(خواسته های من در پرده های آن خواهد بود)

له بی سقانی چوله که ستوریک دروست ئه که م

(از استخوانهای گنجشک ستوری خواهم ساخت)

تاله کانی له په لکه کانی قژی بوکی دروست ئه که م

(تارهای آن را از تارهای گیسوی عروسی خواهم ساخت)

نای له لی «عه یشان» تو پاشای خوم و دلمی

(ای لیلی عیشان تو سلطان من و قلب منی)

تو ئه و گوله ی که یشتا کراویده وه

(تو گلی هستی که تازه شکفته شده باشد)

دایک و باوکت به چاوی غهزه به وه به سه بیری هر دو کمان ئه که ن

(پدر و مادرت با دیده غضب به هر دوی ما می نگرند) (۸۰)

۲- کاتی که نه متینه گور

(زمانی که مرا به خاک می سپارند)

با لیلی له پشت سهرمه و بووه ستی

(بگذار لیلی بر بالای سرم بایستد)

بالیم پرسى: نه وه چيته؟ کو اياشا؟ تو چاو و گنجيه تيمى

(بگذار از من بپرسد که ترا چه می شود؟ سلطانت کو؟ تو دیده و جوانی

متى. (۸۱)

صرف نظر از منتقدان ایرادگیر، گفته پوشکین را درباره ترانه های قفقازی یادآور می شویم: بگذار در بدترین شرایط و حالت از اشعار شعرای کرد، صحبت کنند و بگویند (این اشعار شرقی است و معنی ندارد ولی تا اندازه ای محتوای شعری دارد!). چیزی که روشن است اینکه ادبیات عامیانه کردی غیر از این نوشته های بچه گانه ای است که تازگی ها در تعدادی از روزنامه ها به نام (سروده کردی) منتشر کرده اند (۸۲). آنچه قابل ذکر است این است که لهجه «گورانی» (۸۳) در کردستان جنوبی یکدوره اعتلا را می گذراند و کاملاً بر زبان فارسی تسلط یافته است.

این لهجه از زبان کردی که خصوصیات مخصوص بخود دارد، برای بعضی ها این اعتقاد را حاصل کرده است که از لهجه های زبان کردی نیست (۸۴). در حالی که با این لهجه افسانه ها و داستان های شرقی بسیاری نوشته شده است. نسخه خطی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و خورشید و خاور و تعداد دیگری از این افسانه ها توسط سیاح انگلیسی «ریچ» (۸۵) در اوایل قرن گذشته جمع آوری شده و در موزه بریتانیا گذاشته شده است و نگارنده (مینورسکی) نیز در ۱۹۱۴ تعدادی دست خط تازه این افسانه ها و افسانه های دیگر را هم بدست آورده ام. اولین روزنامه کردی، «کردستان» نام داشت که در سال ۱۸۹۸ در قاهره منتشر شد (۸۶) و بعد در حنیف انتشار یافت. البته در آنجا هم توسط عبدالرحمن، پسر

بدرخان، منتشر می‌گردید.

دومین روزنامه پس از انقلاب ترک (به‌وسیله مصطفی کمال پاشا) «آتاتورک». مترجم، توسط شیخ عبدالقادر انتشار یافت که البته دیری نپایید. بعدها مجمعی از کردها که از دانشجویان و روزنامه‌نگاران تشکیل می‌یافت به نام جمعیت «هیوای کردی» یا امید کرد، دست به انتشار روزنامه‌ای زدند به نام «روزگار کرد» که به صورت ماهانه منتشر می‌شد^(۸۷). این روزنامه آشکارا جنبه ناسیونالیستی داشت و در روی جلد آن عکسی از مردان بزرگ کرد، مثل صلاح‌الدین ایوبی و کریم‌خان زند و آثاری از ملیت کرد چاپ می‌شد و در داخل منطقه کردستان پخش می‌گردید و نیز طرح جدیدی برای الفبای زبان کردی ارائه داد.

در سال ۱۹۱۴ نام نشریه خود را به (هتاوی کرد = آفتاب کرد) تغییر دادند که در تعداد بسیار گسترده‌ای پخش می‌شده است. من خود راجع به این نشریه در مناطق دوردست مثل سلیمانیه چیزهایی شنیده‌ام و امرای کرد و روشنفکران آنها هم‌ارزش فراوانی برای فعالیت‌های ناسیونالیستی آن نشریه قائل بودند. مسیونرهای مسیحی پروتستان نیز به کمک جمعیت آلمانی‌ها در مهاباد در آغاز جنگ جهانی اول نشریه کوچکی به نام کردستان منتشر می‌کرده‌اند^(۸۸) که در آن مقالات زیادی راجع به دستور زبان کردی را که از کتاب‌های اُسکارمان گرفته شده بود، درج کرده‌اند.

در باره قوم کرد بررسی تحقیق زیادی شده و بخصوص درباره زبان کردها. برترین این تحقیقات، بررسی‌های آن دسته از روس‌هایی است که به کردستان آمده‌اند، مثل بارون بودی، ف.ف. مایفسکی، پ. آلومیلوف، چریکوف^(۸۹) و خاینکوف^(۹۰) ک. ن سمیرنوف ماکسیموتیچ. فامیلکوفسکی و عده زیادی دیگر^{(۹۱)(۹۲)} که البته ما با اطمینان می‌توانیم بگوییم بیشتر این بررسی‌ها درباره کردهای روسیه است.

در سال ۱۷۸۷ آکادمی علوم (پالاس) به فرمان ملکه کاترین کبیر امپراطور روس، فرهنگی برای همه زبان‌ها و قواعد دستوری زبان‌های مختلف نوشتند که

در این فرهنگ برای اولین بار در جمع زبان‌های دیگر ۲۷۶ کلمه کردی هم آورده شده است.

جالب این‌که همانطوری که بارها در تاریخ علوم پیش آمده، انتشار این فرهنگ با یک کار دیگر هم‌زمان شد. بدینسان که در همان زمان (سال ۱۷۸۷) کتابی بنام دستور زبان کردی در رُم، پایتخت ایتالیا، توسط (ماوریزیو گارزونی) که یک مسیونر کاتولیک بود، انتشار یافت.

این دستور زبان کردی هم بدون هیچ ارتباطی با انتشار فرهنگ فوق‌الذکر، اولین کتاب در دستور زبان کردی بود که به زبان ایتالیایی نوشته می‌شد، نویسنده این کتاب دستور زبان کردی چنان‌که خود گفته است از هیجده سال قبل از انتشار کتاب در «آمد» زندگی می‌کرده است.

با یک تفکر ساده می‌توانیم ناراحتی‌های زندگی در یک صد و پنجاه سال پیش را در یک منطقه از کردستان مجسم کنیم و از آن ارزش خدمتی را که «گارزونی» با این کار به ملت کرد کرده است، بدانیم و او را بحق پدر محققین زبان کردی بشناسیم.

اما چگونگی بررسی‌های انجام شده بعدها چگونه تغییر یافت و مسیرهای دیگری پیدا کردند، مطلبی است که فقط به درد متخصصین و اهل فن می‌خورد. با این همه گاه حالاتی استثنایی پیش می‌آید که خارج از این حالت اختصاصی است، مثلاً "قسمتی از آن اطلاعات و دانستنی‌های مربوط به کردها که انتشار یافتند، در عالم تحقیق در شرق‌شناسی یک مقام والا و استثنایی پیدا کردند.

در قرن هیجدهم، مقداری اطلاعات تاریخی درباره کردها به دست آمد که قسمتی از آنها را که انتخاب کرده‌ایم. در آن زمان که اطلاعات ما در این باره کم و آشفته بود، استعدادها بیشتر صرف این شد که قسمت‌هایی از چگونگی زندگی کردها را روشن سازند و در این مورد نتیجه مطالعات خویش را انتشار دادند.

سیاحان انگلیسی با جدیت توانستند صورتی از اسماء عشایر کرد را به دست آورند که قسمتی از دقیق‌ترین همین لیست‌ها به دست متخصصین و کارشناسان

روسی افتاد. در سال ۱۸۲۸، در جریان جنگ‌های ایران و روس، ژنرال «سوخیتلین» شهر اردبیل را تصرف کرد و از جمله چیزهایی که به یغما برد کتابخانه معروف صفویه بود. این کتابخانه به پطروگراد (لنینگراد فعلی که امروزه مجدداً به سن‌پتسبورگ) تغییر یافته است. مترجم) منتقل شد. از جمله کتابهایی که از این کتابخانه منتقل گردید، کتاب «شرفنامه» بود.

در سال ۱۵۹۹ میلادی این کتاب را نویسنده خوانده و بازنویسی کرده، پس از تصحیح امضا هم نموده است.

دانشمندان آن روزگار ارزش این نوشته‌ها را به صورتی قابل تقدیر دانسته و از آنها استفاده لازم را نموده‌اند. در اولین گام آکادمیسین‌ها (قیلیامیوف، زیره‌نوف) تمام نسخ فارسی آن را بی‌کم و زیاد منتشر ساختند و بعد یک آکادمیسین دیگر به نام «شارمو» کتاب را به زبان فرانسه ترجمه و در چهار جلد انتشار داد و تقریباً حیات خود را وقف این کار کرد^(۹۳).

منطقه «سمولینسکی» در جریان جنگ «قره‌قوم» عده‌ای اسیر ترک را در خوی جای داده بود و در جمع همین اسرا عده‌ای هم کرد بودند. آکادمی علوم، یکی از محققین را به نام «لیرخ» به میان آنها فرستاد و برای نخستین بار مقداری اطلاعات علمی را در باره کردها انتشار داد^(۹۴).

دو نفر دیگر که آنها هم روسی بودند؛ به نامهای «بیریزین و دیتیل» در دهه چهارم قرن گذشته به مناطق شرقی مسافرت کرده بودند و نیز دو نفر دیگر که کنسول روسیه بودند؛ به نامهای «آ. خودزکو» و «آ. ژابا» بررسی‌های جالبی کرده‌اند.

«آ. خودزکو» در پاریس با یک کرد روشنفکر برخورد کرده و با استفاده از او مقاله‌ای به زبان فرانسه نوشت که در کنگره آسیا در ۱۸۵۸ هم قرائت گردید. این مقاله درباره زبان سلیمانی یا شیوه زبان کرد شرقی بود. «آ. ژابا» هم که از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۶ در منطقه ارض روم بوده، تحقیقات جالبی درباره لهجه‌های کردهای غرب به عمل آورده است.

عده‌ای از روشنفکران کرد هم دور ژابا جمع شده و او به کمک آنان یک فرهنگ کردی - فرانسه و نیز یک کتاب دربارهٔ چگونگی گویش به زبان فرانسه و کردی و سرانجام یک فرهنگ بزرگ کردی - روسی و فرانسه، به شیوه‌ای علمی و دانشگاهی نوشته است. اما فقط دو نشریه اولی را منتشر کرد و دیگر دنبالهٔ کار اصلی و بزرگ بعدی را نگرفت.

این کار بزرگ در کمال خوشبختی و افتخار تماشای به دست اینجانب (مینورسکی) افتاد. بدینسان که در سال ۱۹۱۳ نوه‌های «ژابا» تمام دستنویس‌ها و یادداشت‌های پدربزرگشان را در اختیار من گذاشتند و من هم (مینورسکی) تمام توانایی‌هایم را به کار خواهم گرفت تا آنها را به انجام رسانده و چاپ کنم. (۹۵)

بعدها پروفیسور «یگیازارف» دربارهٔ کردهای روسیه در منطقه «اریگان» در دههٔ هفتاد قرن گذشته، مطالبی نوشته و تحقیقاتی به عمل آورده است. موضوع قابل توجه اینکه «یگیازارف» از همان کودکی به زبان کردی آشنا بوده و با آن زبان صحبت می‌کرده است و به همین علت توانسته مطالب بسیاری را دانسته بنویسد. (۹۶)

نوشته‌ها و تحقیقات آن دسته از روس‌ها که دربارهٔ کردهای خارج از منطقه نوشته‌اند، مورد قبول‌اند. به علاوه تمام کارهای دانشمندان آلمانی هم مثل (یوستی. پریم سوتسین) و نیز آثاری که (ماکاشی) به صورتی نابرابر نوشته است همه، یعنی تمام آن اطلاعاتی که دربارهٔ کردها به درد بخورد بوده‌اند، در آکادمی علوم ما (منظور روسها است. مترجم.) چاپ و در پطروگراد نگهداری شده‌اند.

مطلب شایان توجه اینکه در روزگاری نه چندان دور، در آلمان کوششی شد تا آن مجموعهٔ اطلاعات راجع به کردها را که پیش ما است، بدست خود گیرند. زمانی «أسکارمان» دانشمند آلمانی به کمک امپراطوری آلمان به مدت چهار سال در زمین‌های کرد و فارس دست به سیاحت زد و مطالب جالبی دربارهٔ کردها نوشت و جمع‌آوری کرد. اما آیا این فعالیت‌ها و توجهات نسبت به کردها دخالت در امور و مسائل آنان نبوده است؟ این خود مسئله‌ای است قابل بحث.

در کردستان ایران، در منطقه «دشته تال» در حوالی بانه و نیز حوالی زاب قبایلی شیعه مذهب هستند که تاکنون ارتباط خود را با ایران از هم نگسیخته‌اند، که من هم (مینورسکی) با عده‌ای از بازماندگان آنان برخورد کرده‌ام، که البته امروزه با دیگر اقوام قاطی شده و اعتقادات خود را فراموش کرده‌اند. (۱۰۲)

بهتر است اینجا گفته شود که بزرگان و پیرهای دینی کردها خود را کاملاً به اسلام رسمی مقید نکرده و نمی‌کنند، لذا در عین حالی که سنی هستند اما عقاید مختلفی دارند.

شیوخ «شمذینان = شمذینان» (۱۰۳) و شهر زور (در طویله و بیاره و اورامانات) مقلد طریقه نقشبندی‌اند و بیشتر از سایرین خود را به اسلام مقید کرده‌اند. اینان به پاکی خون زنانشان و قبور پدرانشان بی‌اندازه اهمیت می‌دهند و معتقد به قدرت ارواح نیاکان خود هستند. این حرکت صوفی‌گرایانه در تاریخ برای خود جایی مخصوص دارد.

خیلی خوب به خاطر دارم (مینورسکی) که روزی عده‌ای از سربازان ترک همراه افسر خویش به خدمت شیخ عبدالقادر که از اعضای انجمن پیران ترکیه بود، رسیدند - که در منطقه خویش در ناحیه مرکزی سکونت داشت سربازان و افسرشان همه در حالی که زانو زده بودند دستش را بوسیدند (۱۰۴). اما شیوخ شهرزور وضع جالبی دارند. زائرین اینها تنها کردهای منطقه نیستند بلکه در تکایای آنان در مرکز کردستان بیتوته می‌کنند. میجرسون از این زیارتگاهها و زیارتها و دیده‌های خود صحبت کرده و می‌نویسد: اغلب اینها زمانی که از سفر حج برمی‌گردند به «بیاره» می‌روند تا شیخ را زیارت کنند. (۱۰۵)

عده‌ای از این شیوخ که بسیار زیرک هم هستند در منطقه مهاباد پراکنده شده‌اند (۱۰۶) و من این شانس را داشتم که با یکی از آنها آشنا شوم و چند بار هم به ملاقاتش رفتم. وی درویشی صوفی (۱۰۷) و فردی خوش برخورد و با شخصیت بود. اطلاعات وسیعی داشت و گاه اشعاری هم می‌سرود. (د. د. بلیانف) مردم‌شناس معروف هم وی را در سال ۱۹۱۴ دیده بود و مشاهدات خود را چنین

نقل می‌کند:

دراویش وی لاله‌الاله می‌گفتند و در آخر کار خود را به چپ و راست می‌چرخاندند و بر مبنای نوای دف بتدریج این حرکات خود را سریع‌تر انجام می‌دادند^(۱۰۸) تا به مرحله‌ای می‌رسیدند که خود را نمی‌شناختند و از خود بیخود می‌گشتند و به عجز و تمنا می‌پرداختند و در جای خود می‌رقصیدند^(۱۰۹) و بر سر هم می‌کوفتند. سر به دیوار می‌زدند و بر سرعت پیچ و تابشان می‌افزود و موهای بلند و پریشانشان به اطراف پخش می‌شد و دست به حرکاتی هیستری مانند می‌زدند که این ذکر بیشتر در تماشاچیان اثر می‌گذاشت و بخصوص برای اروپاییان که آنجا بودند بسیار عجیب می‌نمود و یکی از آنها از این حرکات بسیار ناراحت شد. لذا از شیخ تقاضا کرد که دستور دهد دراویش دست از این کارهایشان بردارند. شیخ نیز تقاضای وی را اجابت کرد و با اشاره‌ای مختصر همه چیز به جای عادی برگشت و دوباره شعور خود را بازیافتند و آرامش برقرار گردید^(۱۱۰).

بدین ترتیب می‌بینیم صوفی‌گری سابقه‌ای بخصوص دارد، در حالی که اسلامی کامل هم نیست^(۱۱۱). تازه حیات مذهبی کردها بر مبنای اعتقادات آنان، دارای تفاوت‌های زیادی است. دو شاخه مذهبی این منطقه اساساً بر پایه ارکان قومیت کردها قرار دارند که یکی از این دو آیین «یزیدیه» است^(۱۱۲).

یزیدیه بر پایه‌ای کهن و باستانی استوار است و در سالهای اخیر تحقیقات ادبی و علمی درباره آیین آنها رشد زیادی یافته است. حدود صد سال پیش، این مسئله روشن شد که این کردها (یزیدیه) برای خود نوشته‌ای مذهبی دارند ولی معلوم نبود در آن چه هست و چه نوشته‌اند. در سال ۱۸۹۵ یک مسیونر انگلیسی بنام «پاری» موفق شد که یک قسمت از این نوشته را پیدا کرده و انتشار دهد. این نوشته عبارت بود از دو کتاب کوچک به نام‌های «جلوه» و «مصحف رش»^(۱۱۳) اما فرد دیگری، یک روحانی کاتولیک عرب به نام «انستاس ماری»، توانست هر دوی این نوشته‌ها را در یک زمان به زبان عربی و کردی انتشار دهد^(۱۱۴).

چگونگی بدست آمدن نسخه اصلی این نوشته هم داستانی دارد که کاملاً اتفاقی بوده است. بدین‌گونه که این نسخه در یک صندوق و در یک کتیبه یهودیان، واقع در کوههای سنجار، نگاهداری می‌شده است. «پاری»، توانسته بود یکی از نگهبانان را قانع کند و بدینسان در مدت دو سال، مخفیانه یک نسخه خطی شبیه آن بنویسد. به گفته خودش ورق‌های نازک کاغذ را روی نسخه اصلی می‌گذاشته، به صورتی که خطوط آن از پشت کاغذ نازک دیده می‌شد و در نتیجه به راحتی بر روی آن خط می‌کشیده و نت برمی‌داشته است. کار سختی بوده زیرا نوشته‌های کردی را به صورت مخفی جمع‌آوری و یادداشت می‌کرده است و این سبب شده بود که علائم سری آن بهم بخورد و همین امر باعث شد بعداً «م. بیتز» در سال ۱۹۱۳ به تلافی این کار «پاری» تمام این نوشته‌ها را به صورت آشکار و کامل منتشر و پخش کند.

جای تأسف این‌که دانشمندان اروپایی هیچ استفاده‌ای از این مطالعات روس‌ها که واقعاً با ارزش بودند، نکرده‌اند. «یوس. کارتسوف»^(۱۱۵) که سمت کنسولی روسیه را داشته، در سال ۱۸۸۴ صحبتی درباره یزیدیان کرده و می‌نویسد: قسمت‌هایی از کتاب «جلوه» را خوانده‌ام و مطمئن شده‌ام که هیچ شکلی در صحت این ترجمه‌ها نیست. اما «انستاس. ماری» افتخار انتشار این اثر با ارزش را به دست آورده است.

قسمت دوم که نزد کارتسوف بوده عبارت از تجزیه و تحلیلی است که از کتاب دوم یزیدی‌ها (کتاب محصف ره‌شه یا کتاب سیاه) به عمل آمده بود و این‌که مسلمانان ناحیه یزیدی‌ها را شیطان‌پرست می‌خوانند، بر اساس عدم آگاهی از معتقدات آنان می‌باشد که بعد از انتشار منشأ یزیدیه و دانسته‌های مربوط به آن، این ناسزاگویی‌ها^(۱۱۶) زیاد مورد توجه قرار نگرفت و مشکلاتی هم بوجود نیاورد ضمن این‌که خود یزیدی‌ها به این شایعه که شیطان خدای آنها است دامن می‌زنند و شیطان را ملک طاووس یا بابا طاووس می‌خوانند^(۱۱۷).

چنین به نظر می‌رسد که این امر بیانگر یکی از نیات آنها است و می‌خواهند

نشان دهند که معتقد به دوگانگی یا دو نیرو نیستند. در حالی که این عقیده هم نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا خیر و شر (هرمز و اهریمن) از ازل در مبارزه با همدیگر نبودند و تمام موجودات از یک منشأ و سرچشمه‌اند و داستان شش فرشته یا هفت فرشته (باباطاوس، عزراییل، اسرافیل، میکاییل و...) نشانگر همین تصورند که همه مخلوق یک خالقند و همچنان‌که شعله را از آتش بوجود آوردند، دنیا را هم توسط این هفت فرشته بوجود آورده‌اند.

به عقیده یزیدیان غیر از آتش که خداوند مستقیماً آن را خلق کرده است، شر هم مسئله‌ای قراردادی نیست بلکه خواسته‌ای از خداوند است که علت آن بر بشریت پوشیده است. باباطاوس در نظر یزیدیان قبله‌گاه پرستش و مرجع احترام و ستایش است^(۱۱۸). یزیدیان معتقدند که بعد از خاتمه خلقت شر نیز به پایان خود می‌رسد و خیر و نیکی هم بعدها از وجود خداوند جدا می‌شوند که خود خداوند تبدیل به همان وجود (باباطاوس) می‌گردد.

یزیدیان همچنین معتقد به تناسخ (دونادون) یا حلول روح فرد بعد از مرگ در وجودی دیگر هستند و آتش و شعله آن را هم می‌پرستند. محرمات زیادی دارند، مثلاً «کاهو، باقلا، و ماهی... را نمی‌خورند و لباس سبز در بر نمی‌کنند. علمای دینی مخصوصی دارند که این روحانیون در مدارس مخصوص تربیت شده‌اند. عبادتگاه بخصوصی دارند و بزرگترین عبادتگاه آنها کنیسه قدیمی مسیحیان در «لاکش» نزدیکی‌های موصل قرار دارد که «شیخ عدی» قائد بزرگ یزیدیان در آنجا مدفون است^(۱۱۹).

شیخ عدی از آیین یزیدیان محافظت کرد و کتاب «جلوه» هم از اوست. جالب‌تر از همه اینکه مورخین مسلمان این شیخ عدی را که متعلق به قرن دوازدهم میلادی است، وارسته و واقعی معرفی می‌کنند و او را جدا از آیین اسلامی نمی‌شناسند. هر چند که همین مسلمانان در سال ۱۴۱۵ میلادی آرامگاه او را ویران ساختند که فوراً باز هم از طرف پیروانش تجدید بنا گردید.

یزیدیان در ۲۳ ایلول هر سال هفت شبانه‌روز جشن می‌گیرند و این مدت را با

ساز و آواز سپری می‌سازند (۱۲۰). «لایارد» تنها اروپایی است که توانسته است در این جشن‌ها شرکت کند. وی از آهنگهای شب و نماز خواندن و عبادت آنها صحبت می‌کند که چگونه در زیر نور مشعل همراه با صدای سُرنا صورت می‌گرفته است.

در خاتمه این بحث باید گفته شود (ملک طاووس) که شیبیه یک طاووس است، پیش یزیدیان مقام والاّی دارد. عده‌ای از دانشمندان چنین می‌پندارند که ارتباطی بین کلمه طاووس و اسم بابلی قدیم «تموز» خدای آفتاب و گرمای تابستان وجود دارد (۱۲۱). نیز همین دانشمندان معتقدند که پیوندی دیگر بین یزیدیان و اعتقادات و آیین‌های قدیم سرزمین بین‌النهرین (مزوپوتامیا) وجود دارد.

واضح است که در قرن یازدهم میلادی ساکنین شهر (حران) در نزدیکی «اورفه» خدای ماه «سین» را می‌پرستیدند که همان «شیخ سین» یزیدیان است (۱۲۲).

در هر حال نتیجه هر چه باشد، آیین یزیدیان دارای ریشه‌ای کهن و مشخص است که روشن‌ترین دلیل آن نگرشی است که اینها نسبت به شر دارند (۱۲۳). سرشماری‌ها نمایانگر این واقعیت‌اند که در ترکیه (در زمان حیات مینورسکی) حدود سی هزار نفر یزیدی در شهرهای (سنجار، موصل و حکاری) زندگی می‌کردند ضمن اینکه سرشماریهای سال ۱۹۱۰ هم نشان می‌دهد که در قفقاز نیز نزدیک به ۲۵ هزار یزیدی سکونت دارند. (۱۲۴)

عقیده دیگری که در کردستان هست، آیین علی‌اللهی‌ها یا اهل حق می‌باشد (۱۲۵) که یک آیین کاملاً کردی است ولی تحقیق کافی در آن به عمل نیامده است. آنهایی که ساده می‌گویند این عقیده از زمان به خلافت رسیدن خلیفه چهارم حضرت علی (ع) پیدا شده است، معتقدات مسلمانان را رد می‌کنند و تقریباً عقیده‌ای شبیه (دونادون یا تناسخ ارواح) دارند. که چنانکه معلوم است این عقیده نیز از طرف مسلمانان واقعی مردود شناخته شده است (۱۲۶).

اما آنچه که به صورت واضح با معتقدات علی‌اللهی‌ها ارتباط داشته باشد این است که ربانیت و علامت آن در دنیا هفت بار به ظهور پیوسته و یک بار از این هفت بار خداوند در وجود علی (ع) ظاهر شده است و در هر بار هم با خداوندانی ظاهر شده که چهار فرشته همراه آنان بوده است، که خصوصیات کلی خدایشان را داشته‌اند و حضرت محمد (ص) هم یکی از این فرشتگان حضرت علی بوده است.

بیان خیلی از اسرار خلقت در زمان باباخوشین و سلطان اسحق و به وسیله آنها اظهار شده است. مطلب جالب توجه این که مقام خداوندی، به نظر علی‌اللهی‌ها، به سردهسته فرشتگان که همراه آنها بوده‌اند تفویض شده است. (۱۲۷)

علی‌اللهی‌ها به تناسخ ارواح یا دونان اعتقاد دارند و می‌گویند مرگ مثل زیر آب رفتن مرغابی است، بدینگونه که در آن لحظه‌ای که از یک نقطه از نظر پنهان می‌شود بلافاصله از جایی دیگر سر در می‌آورد. (۱۲۸)

از دیگر عقاید جالب این طایفه، انتخاب برادر است. در این مرحله هم کسی را به برادری انتخاب می‌کنند که برادر واقعی نداشته باشد. از مراسم دیگر علی‌اللهی‌ها تقسیم نان مخصوص است با گوشت سرخ کرده که به یک شکل مخصوص صورت می‌گیرد. این برنامه سبب شده با توجه به برنامه‌ای مشابه در مسیحیت، تصور کنند که این آیین از مسیحیان گرفته شده باشد. اما به عقیده من (مینورسکی) این نظریه درست نیست زیرا معتقدات علی‌اللهی‌ها، در هیچ یک از زمینه‌های عقیدتی شباهتی با مسیحیان ندارد.

علی‌اللهی‌ها همیشه با مسلمانان واقعی هم! سرناسازگاری داشته‌اند چنان‌که قزلباش‌های منطقه «درسیم» که علی‌اللهی‌اند، هیچگاه از ترکان اطاعت نکرده‌اند. (۱۲۹)

علی‌اللهی‌ها و قزلباش‌های ترکیه با هم، هم عقیده می‌باشند ولی ایرانی‌ها از این نام (قزلباش) برای پیشبرد نظریات سیاسی خود استفاده بسیاری کرده‌اند. (۱۳۰). چنین به نظر می‌رسد که عقیده علی‌اللهی از ایران به ترکیه رفته و در

آسیای صغیر پراکنده شده است. از مطالب جالبی که قزلباشهای ترکیه به آن معتقدند این است که: خداوند برای کارکردن به زمین آمده است و می‌گویند حضرت علی جنگاوری بزرگ بوده و بعد از خود شمشیر بزرگ را به روس‌ها و آرم سبز خود را هم به انگلیسی‌ها داده است تا آنها متفقاً ترکیه را از بین ببرند!!

جهانگردان دانشمند روس در سال ۱۹۱۳ در ناحیه «سیواس» از عده‌ای علی‌اللهی‌های آنجا شنیده‌اند^(۱۳۱) که قرار است یک علی دیگر در سال ۱۳۳۰ هجری ظهور کند و مردم را برای استقبال از خدای جدید آماده سازد. جالب اینکه جنگ جهانی هم در اواخر سال ۱۳۳۰ هجری شروع شد.^{(۱۳۲)(۱۳۳)} علی‌اللهی‌ها نوشته‌هایی به زبان گورانی دارند که خوشبختانه برای اولین بار نسخه خطی آنها را بدست آوردم (مینورسکی) که یکی از آنها به صورت کتابی به نام «سرانجام» منتشر شد.^(۱۳۴)

در سفر دوم من (مینورسکی) که در ۱۹۱۴ صورت گرفت، توانستم سری به قبیله پیروزی که علی‌اللهی‌اند در دهی منصور در میان کوه‌های سنگلاختی و صعب‌العبور اورامانات، به نام (پیردیور) بزنم. منظره این ده از جهت شرقی بسیار زیبا است ولی قسمت غربی که به غرب رودخانه زاب نگاه می‌کند و آرامگاه (بابایادگار) در آن قسمت قرار دارد^(۱۳۵) بسیار جالب توجه‌تر و زیباتر می‌باشد. قبل از من (مینورسکی) دو سیاح روسی به نامهای بارون (بودی) و چیریکوف، از این ناحیه دیدن کرده‌اند.

من (مینورسکی) توانستم تمام اسرار نهفته آیین (علی‌اللهی)ها را در گوشه‌های پراکنده آرامگاه «بابایادگار» مطالعه کنم و حسن کار در این بود که وقتی نتیجه مطالعاتم را از مطلعین بزرگ علی‌اللهی‌شناس پرسیده بودند، همه آنها را مورد تأیید قرار داده بودند.

در این ناحیه همه چیز از خود اثری بجای گذاشته است. صحبت می‌کردند که در یکی از اجتماعات علی‌اللهی‌ها یکی از درویش در برنامه ذکر و از خود

بی خبری، به مرحله‌ای می‌رسد که خود را در برابر آرامگاه بابایادگار به پرتگاهی از رودخانه زاب می‌اندازد و ضمن اینکه فریاد می‌زند: بابایادگار آدمم مرا بگیر! این هوس سبب پیدایش داستان‌هایی عجیب و غریب شده است در حالی که تماشاچیان حاضر در محل حادثه گفته‌اند جز پیکری متلاشی شده و بی‌جان از درویش بیچاره در قعر پرتگاه چیزی باقی نماند.

شیدایان این قوم (نویسنده کلمه دیوانگان را بکار برده است. مترجم) در حق من (مینورسکی) لطف زیادی مبذول داشتند. و یک مجسمه مومی بزرگ از آرامگاه و یک پیاله از آب چشمه پیروز (کسلان) را به من هدیه کردند.

این سفر برایم بسیار پر بار بود و خاطراتی را که در ذهنم جای گرفته‌اند هیچگاه فراموش نخواهم کرد و حال که این فصل را به پایان می‌برم نمی‌توانم از ذکر یک خاطره از خاطرات روزانه خود صرف نظر کنم:

شب ۲۱ نisan ۱۹۱۴ در یک آسمان صاف و مهتابی در حالی که نموداری از قلاع کهنه و مخروبه بر بالای کوههای نزدیک به نظر می‌رسیدند. قله کوهها در مسیر دره‌ی پر از درختان سربلند، خودنمایی می‌کردند. توده‌های صنوبر، بر اطراف قله و دماغه‌های برف‌گرفته کوهها، به قول «بودی» که بسیار زیبا تشبیه کرده (به تخم کبک‌هایی شباهت داشتند که کمی بزرگ‌تر در آشیانه‌ای سبز و خرم نهاده باشند). صدای پرندگان به وردخوانی جاودانه در اویش شبیه بود که مرتب (هوو، هوو) می‌کشیدند. جرنگ جرنگ زنگی که به گردن الاغی که من سوار آن بودم، چون نوای موسیقی دلچسبی گوشهای مرا نوازش می‌داد و با نوای کاروان سالار قزاق ما، که آواز «کوبانی» می‌خواند، بسیار خیال‌انگیز بود. (۱۳۶)

واقعاً رویای قشنگی بود که بعد از دوازده سال انتظار، سرانجام اتفاق یارم شد و کمکم کرد به این سرزمین زیبا رسیدم. همیشه که به گذشته‌ها فکر می‌کنم، حواسم از روی ننگبانان دیرپا و دیرینه جوی این آرامگاه سرفراز پر می‌کشد و در این اندیشه غرق می‌شوم که این چه عاملی است که سبب شده اینها تمام هستی و حیات خود را وقف خدمتی کنند که نسل به نسل به آنها رسیده و این چنین از این

راه و روش و خصوصیات کردها

سه مشخصه بارز کردها را از سایر اقوام جدا می‌کند و سبب شده که این مشخصات را صفت نموداری کرد بدانند. یکی زندگی در امیرنشین‌های کوچک در قرون وسطی^(۱۳۹)، دوم قانون قبیله‌ای طوایف کرد و سرانجام استفاده ترکان از کردها در مسائل کاملاً سیاسی، که ما هم سعی می‌کنیم این مسائل را مورد بررسی قرار دهیم. «آبوگیان»^(۱۴۰) کردها را سوارکاران شرق می‌نامد و این خصوصیتی است که کردها را برای خود حفظ کرده‌اند. بخصوص در جایی که مطلب مربوط به طبقات بالای کردها، مثل فرماندهان و رؤسای طوایف^(۱۴۱) و «دره‌بگ‌ها» باشد.

این مطلب کاملاً با زندگی کردهای کردستان مرکزی هم در قرون وسطی مطابقت می‌کند. ضمن اینکه سوارکاران کرد به هیچ‌وجه به سوارکاران اخموی اروپا شباهتی ندارند. هر کس از خود می‌پرسد که آیا این مایه افتخار و برتری این قوم و پیر و مرشدهایشان نیست که فرزندانشان قرن‌ها مردم زیادی را حمایت کرده‌اند.

کرد عاشق شکار است و از هیچ چیز نمی‌ترسد و از همه باج گرفته است. می‌کوشد تا همیشه از مردم مظلوم و مستحق حمایت کند و اگر فرصتی هم بدست آورد از غارت مسیحیان بیزانس کوتاهی نمی‌کند.

این تفاوت‌هایی که در کردستان هست و عدم اطاعت محض از هیچ‌یک از دو

دولت ترکیه و ایران، (زمان حیات مینورسکی) سبب اعتبار و حیثیت نیاکانشان و ارتباط کامل بزرگانشان با زارعین و رعایا گشته و... بالاخره همه آنها باعث ایجاد و برقراری این دره بگهای مخصوص به خودشان شده است.

اینجا لازم است که به یک مسئله اشاره شود و آن افتخاری است که کردها به ریشه نژادی و سابقه تاریخی خود می کنند و به همین جهت می خواهم مطلبی را آشکار سازم و آن اینکه هر انسانی اگر بخواهد می تواند در اینجا همیشه شادی و سرور را بر زندگی خویش وارد سازد. در روزهای گردش و سفرم لیستی از درآمدهای بزرگان قبایل را تهیه کرده ام و با خود آنها هم در یک جا نشسته و صحبت کرده ام (منظور مینورسکی)، و بخصوص راجع به پیوند و وصلت و ارتباط عموزاده با عموزاده که برای من غیر عادی بود. این کارها را برای اتحاد و پیوستگی بیشتر با هم می کردند. مثلاً "با پیر آقا عموزاده با یزید آقا و دوست پیروت آقا بود و همین امر سبب شادی و شادمانی بسیاری برای آنها می شد و از همدیگر طوری صحبت می کردند که آن سرش ناپیدا بود (۱۴۲).

در کردستان بسیاری از افراد باسواد تا ده و حتی پانزده پشت خود را نام می برند و همچنین در این سرزمین زندگی بر پایه شادی و کامرانی می چرخد و بخصوص در قلاع بزرگان آنها، این شادی ها به حد وفور فراهم است که در اینجا سعی می کنم که از زندگی همراه بدبخت خویش (سردار مگری) (منظور همراه مینورسکی) که ترکان در کانون ۱۹۱۴ در زمان اشغال تبریز او را کشتند، صحبت کنم (۱۴۳).

در سال ۱۹۱۱ سردار ما را به اقامتگاه خویش در بوکان دعوت کرد. مسافتی مانده به بوکان به فاصله هر پنج یا ده دقیقه یک عده سوار به استقبال ما می آمدند. در بوکان خدمه و زارعین انواع و اقسام خوردنی را به باغچه ای که استخری در وسط آن قرار داشت و دور تا دور آن چادریایی برافراشته بودند، آوردند (۱۴۴).

بعد از صرف نهار و چایی، باز هم انواع خوردنی ها به مجلس آوردند. در تمام

این مدت بساط آواز و موسیقی برقرار بود که البته تمام خدمه هم در این شادی شرکت داشتند و دیگرهای بزرگ برنج برای آنها هم جداگانه آماده شده بود. (۱۴۵) من هیچگاه آن دو ماهی بزرگی را که بخصوص برای ما صید کرده بودند، از یاد نمی‌برم (همیشه دو ماهی بزرگ هم در استخر می‌بوده که چنان که در زیرنویس اشاره کردیم در اشعار و ترانه‌های محلی بسیار به آن اشاره شده است. مترجم).

سخاوت و بخشندگی سردار مگری چنان در همسایگان و آشنایان وی تأثیر گذاشته بود که از همه جا، گروه گروه به حضور وی می‌رسیدند و او نیز ساعات بسیاری از آنها پذیرایی می‌کرد و احترامشان را نگاه می‌داشت (۱۴۶). نباید فراموش کرد تقریباً تمام کردها این خاصیت سردار مگری را دارند و هر کس به قدر توانایی خود در این راه گام بر می‌دارد.

جدا از مسائل جغرافیایی و سیاسی و کوچ از اینجا به آنجا در تحت قوانین و سنت‌ها، روش‌هایی عوض نشدنی و لایتغیر، یک زندگی جمعی بسته به روابط کاملاً عشیره‌ای هست که سبب عوض نشدن وضعیت زندگی و عدم پیشرفت اجتماعی و مردمی کردها شده است.

بسیار کم دیده شده که عشایر کوچ‌نشین در دهات بزرگ و یا شهرها جمع شوند (البته به تصور نویسنده در آن زمان، مترجم). برای پی بردن بیشتر به روحیه کردها، باید در تمام شئون خانوادگی و آن قسمت از زندگی اجتماعی آنها به بررسی پرداخت که مجموعاً سبب پیدایش اندیشه‌ها و عقاید اعتقادی آنها می‌شود.

کردها درباره خانواده و قبیله خویش تعصبی بسیار شدید دارند و این تعصب آنها از اعتقاد به آیین و انسانیتشان هم بیشتر است.

در تمام شئون، آداب و رسوم اجتماعی مخصوص به خودشان را دارند و قوانین امیری حاکم مطلق است (۱۴۷). هیچ مرد خانواده‌ای نمی‌تواند به حیات خود به راحتی ادامه دهد مگر تحت قوانین و مقررات خود را رعایت کند.

در زیر مهمیز ایرانی‌ها و ترک‌ها باشد که خود این شیوه در حقیقت یکی از عوامل بقای آنها در تمام‌گیر و دارهای تاریخی تا امروز بوده است. از این طریق است که خوی عشیره‌خواهی و انتقام‌جویی و احقاق حق در آنها بوجود آمده و بخصوص در جنگ‌های اخیرشان با ترکها به خوبی دفاع از حقوق عشایر و اقوام خود را نشان دادند.

درباره خواسته و هدف کردها و همکاری و یاری ترکها، اطلاعات زیادی موجود است که البته بیشتر آنها درباره آن کردهایی است که ابتدا مقاومت کرده‌اند ولی بعد به فکر فرار افتاده‌اند و در این عقب‌نشینی قبایل ترک را هم غارت کرده‌اند. باید این را هم دانست که کردها هیچگاه حس وطن‌پرستی ترک‌ها را نداشته و نخواهند داشت^(۱۴۸). وقتی که یزدان شیر با تمام قدرت در روزهای جنگ «قرم» قیام کرد، تمام کردها در سرزمین‌های خویش گرفتار جنگ و ستیز بودند و فرمانده «فائق‌پاشا» از همین وضع نسبت به سرانجام خودمختاری خواهی کردها بسیار ناامید شده بودند^(۱۴۹). و سرانجام این که من (مینورسکی) معتقدم که کردها در جنگ جهانی اول سرنوشت خود را به سرنوشت جدید ترک‌های آزادپخواه بسته بودند. به همین جهت راهی عوضی در پیش گرفتند و برای پی‌بردن به چگونگی این امر مطالعه نظریه و پیشنهادهایی را که سیاح فرانسوی «پوزولات» ارائه کرد، توصیه می‌کنم^(۱۵۰).

در سال ۱۸۷۳، در روزهای حمله، حافظ پاشا، یکی از سرکردگان کرد را که یک جوان سی ساله بود به اسارت می‌گیرد. این جوان که در کمال قدرت فرماندهی کردها را داشته، می‌گفته است که: من هرگز اجازه نخواهم داد افراد دیگری که هیچگونه رابطه‌ای با کردها ندارند بر آنها فرماندهی کنند. هرچند حافظ پاشا و دیگران از او می‌خواهند که افرادش را در اختیارشان بگذارد و در جنگ به آنها کمک نماید، قبول نمی‌کند و بعد از اسارت هم باز مدت سی روز این خواسته را تکرار می‌کنند ولی وی نمی‌پذیرد تا سرانجام حافظ‌پاشا دستور می‌دهد وی را در یک دیگ آب جوش قرار دهند و این جوان رشید باز هم تا

لحظه مرگ شجاعت و مناعت خود را از دست نداد و اظهار ضعف نکرد (۱۵۱). و در اینجا این منم (مینورسکی) که به خود اجازه می‌دهم تا یک نمونه دیگر از شجاعت و مردانگی کردها را که خود ناظر آن بوده‌ام بیان کنم:

حدود پانزده سال قبل (قبل از نوشتن کتاب) جعفر آقای شکاک در اصل جوهر آقا بوده است (که البته همان جعفر است و جوهر نیست. مترجم). برادر بزرگ اسماعیل آقای سمیتکوی مشهور در منطقه «چهریق» (سلماس) زندگی می‌کرد و به هیچ نحوی از حکومت و امرای ایران اطاعت نمی‌نمود. گاه‌گاه از کوه‌ها پایین می‌آمد و در دره‌های اطراف دست به غارت می‌زد و مسئله جالب در این غارت‌ها، چگونگی عملکرد جعفر آقا بود. وی اموال ثروتمندان را غارت می‌کرد و بین فقرا تقسیم می‌نمود. والی بعد از مذاکرات زیاد وی را به نهبانی و مرزبانی مرزهای غربی گماشت. وی مدت‌ها زندگی را بدینسان می‌گذراند و در این مدت مردی که شاعر هم بود به عنوان منشی و پیغام‌رسان پیش جعفر آقا کار می‌کرد و رل رابط بین والی و جعفر آقا را به عهده داشت در حالی که صادقانه در این امر عمل نمی‌کرد. از اتفاق در این آمد و رفت‌ها این رابط به دست مأموران والی گرفتار و به سرنوشتی شوم گرفتار گردید. حاکم آذربایجان برای اینکه جعفر آقا را از سر راه بردارد به او پیشنهاد کرد به تبریز بیاید، و به قرآن کریم سوگند یاد کرد که به او هیچ آزاری نخواهد رساند.

اتفاقاً وقتی جعفر آقا همراه با هشت نفر از سوارانش به تبریز آمد، من (مینورسکی) در آنجا بودم. این هشت چابک سوار کرد یک لحظه از فرمانده خود غافل نبودند و همیشه حلقه وار او را در میان گرفته و تفنگ‌هایشان را آماده شلیک در دست داشتند. اما متأسفانه نتوانستند از جان جعفر آقا محافظت کنند و والی از روی خیانت، با اینکه به قرآن سوگند یاد کرده بود، او را توسط افرادی که در پشت بام و بارو سنگر گرفته بودند، کشت.

بحث از شرح دلاوری و شجاعت عجیب و غیرقابل تصور این هشت دلاور کرد است. بدین‌گونه که اینها وقتی کشته شدن فرمانده خود را دیدند، مردانه

ایستادند و به جای فرار، در همان خانه حاکم، بلافاصله سنگر گرفتند و عده زیادی از تفنگچی های حاکم را که جیونانه خود را پنهان کرده بودند، به هلاکت رساندند.

تا شب این کشتار و مقاومت دلیرانه ادامه داشت، بدون اینکه هیچ یک از این شش نفر کرد شجاع و از جان گذشته (چون دو نفر از آنها در همان آغاز غافلگیری همراه جعفر آقا کشته شده بودند) حتی زخمی شوند. شبانگاه به راحتی خود را به یاران خویش رساندند. (۱۵۲)

جالب اینکه این محافظان جعفر آقا می کوشیدند بلکه فرمانده ناحیه خوی را بگیرند، که به علت مخفی شدن وی در پشت سربازان خود موفق به اجرای نقشه خویش نشدند و سرانجام از سوراخ کوچکی که بر سینه دیوار بود، با سوار شدن بر دوش هم از معرکه در رفتند و از راه پشت بام های منازل، خود را به بیرون از شهر رسانیدند.

روز بعد فرمانده، سربازان خود را به تعقیب آنها گمارد ولی این شش رادمرد که متوجه بودند، برای سربازان تله گذاشتند و همه آنان را خلع سلاح کرده و با اسب هایی که از آن سربازان گرفته بودند، خود را به چهریق (چحریک) رساندند، در حالی که سربازان اسیر را همراه داشتند و همه را در آنجا اعدام کردند.

حاکم آذربایجان دستور داد به تلافی این عمل آنان اجساد جعفر آقا و دو نفر از یاران وی را بر دیوار شهر آویختند! و روزنامه ها با آب و تاب تمام از این سیاست زیرکانه حاکم با افتخار صحبت کردند!!

پنج سال بعد از این ماجرا من (مینورسکی) با همه آن شش نفر در قطور ملاقات کردم و شرح عملیات خارج از شهر را از زبان خود آنها شنیدم و در حالیکه به شدت شجاعت و آزادگی آنها مرا حیرت زده کرده بود، با خود گفتم ای کاش آنهایی که کرد را با دیده حقارت می نگرند به خود آیند و برای درگیری با آنها بیشتر تعمق نمایند. بخصوص آنهایی که همیشه به خود این اجازه را می دهند که با آنها به خیانت و دوزوکلک متوسل شوند.

بعد از قیام شیخ عبیداله، فرمانده ایرانی‌ها به نام امیرنظام، حمزه آقا فرمانده کردها را خواست و به قرآن سوگند یاد کرد که تا زمانی که وی در روی زمین است به هیچ اقدامی بر علیه او دست نزنند ولی زمانی که او را دعوت کرد تا به چادرش برود، دستور داد چادرش را در قعر چاله‌ای که کنده بودند، برافرازند و وقتی حمزه آقا به داخل چادر آمد به دستور امیرنظام نامردانه کشته شد و وقتی از چگونگی کار پرسیدند بافتخار از این کلاه شرعی و سوگند خیانت‌کارانه دفاع می‌کرد!!

از این خیانت‌ها باز هم اتفاق افتاده و بزرگان و رهبران عشایر کرد بدین‌گونه بدام افتاده‌اند، چنان‌که یزدان شیر معروف را هم به همین طریق سر به نیست کردند.

از این‌گونه برخوردها و کشتارها مسئله‌ای حاصل و نتیجه‌ای به دست می‌آید و آن این است که کرد هیچگاه نخواست است در زیر مهمیز بیگانه زندگی کند و با سیاست‌های آنها به بازی گرفته شود و ضمناً هیچگاه به دولت‌ها و مأمورانشان اعتماد نمی‌کند. «سون» به موضوع خیلی جالبی اشاره می‌کند و می‌گوید:

ترس دائمی که در کردها ایجاد شده حاصل ناباوری است و عدم اعتماد. و با این حس، با شجاعت و آرامشی ژرف و مقاومتی شدید برخورد می‌کنند که این خود صفت بسیار جالبی است.

من (مینورسکی) اخیراً به جایی رفتم که حدود سی سال پیش به آنجا رفته بودم و وقتی در آنجا مردم از وضع اسب آن زمان من صحبت کردند و از خیلی چیزهایی پرسیدند که من اصلاً آنها را به یاد نداشتم، بسیار تعجب کردم و فکر نمی‌کنم بتوان به همین سادگی از کنار این خصوصیت گذشت.

کردها دقت و تعمق بسیاری دارند و دلشان می‌خواهد از هر چیزی سر در بیاورند. با دقتی فوق‌العاده به قیافه‌ها خیره می‌شوند و من هر وقت به میان کردها رفته‌ام احساس کرده‌ام که دهها چشم به من خیره شده است. کردها بی‌مبالا و بی‌فکر نیستند ولی فعلاً دارای این توانایی هم نمی‌باشند که بینش و روشنفکری

خود را توان بخشند و پیشرفت دهند (۱۵۳). سرکردگان کرد از قدیم خیال کرده‌اند که سبب پیشرفت آنها تنها آماده‌سازی نیروی نظامی است (۱۵۴). با توجه به این مطلب است که می‌بینیم جوانان کرد گاهی فقط برای گذراندن روز خود، از شلیک چند گلوله لذت می‌برند. من خود بارها این کارها را دیده‌ام، مثلاً یک بار اسماعیل آقا سمیتکو (۱۵۵) پیش چشم من گلوله‌ای در تفنگ نهاد و یک گلوله را هم هدف قرار داد و درست به وسط هدف زد و این تنها او نبود.

همه کردها در یادگیری و درک معانی استعداد زیادی دارند. برای مثال می‌توان از استعداد یادگیری ایشان صحبت کرد. اغلب زبان‌های فارسی و ترکی را می‌دانند و بیشتر افسران و مأموران کرد که تحصیل کرده‌اند، زبان فرانسه و یا انگلیسی را خوب می‌دانند.

اُسکارمان می‌گوید از مهاباد میرزا جوادی با من بود که زبان آلمانی را از ما آموخت و به خوبی صحبت می‌کرد و بعد که به آلمان رفت در برلین توانست از راه بیان اطلاعات به کسانی که می‌خواستند دربارهٔ کردستان چیزهایی بدانند. پول خوبی بدست آورد (۱۵۶). یا در همین مهاباد، یک نفر کرد را دیدم که برای کار به روسیه رفته بود و بعد از مدتی اقامت در شهر گورکی (نیژنی سابق) زبان روسی را خیلی خوب یاد گرفته بود. تصادفاً اغلب همین افراد در راه روشنفکری گام برمی‌داشتند.

حیات و بقای افکار و اندیشه‌های کردها به طبیعت کردستان و علاقه و آفری که این مردم به سرزمینشان دارند بستگی کامل دارد. در این سرزمین که از نظر جغرافیایی یک ناحیه طبیعی مستقل است، شما حتی یک سنگ، دره، کوه و گاه درختی را نمی‌توانی پیدا کنی که اسمی بر آن نگذاشته باشند و هیچ اسمی هم نیست که وجه تسمیه‌ای نداشته و به یک واقعهٔ تاریخی و یا یک افسانهٔ محلی مربوط نباشد (۱۵۷).

در سال ۱۹۱۴ که ما در ناحیهٔ عربها و لرها بودیم، احساس نازاحتی می‌کردیم ولی وقتی به سرزمین کردستان قدم گذاشتیم، همه چیز عوض شد. همه کس با ما

حرف می زد به طوری که ما خود را جزوی از آنان احساس می کردیم، کافی بود به جوانی بربخوری تا فوراً خندان، شادان و بشاش با تو شروع به صحبت بکنند، به صورتی که شما خیال می کردی که حرفش تمامی ندارد. که بلی: در زیر فلان سنگ، فلانی زن خود را از دست یک گرگ درنده نجات داد و فلان سنگ این گونه شکست یا یک بار دو نفر دشمن هم، با هم به اینجا رسیدند، البته هر دو جاسوس بودند و هدفشان این بود که ذهن قشون دشمن را مشوش کنند. از قضا هر دو در کنار این سنگ به هم می رسیدند و شروع به خودنمایی می کنند. یکی از آنها می کوشد که سنگ را از جای بلند کند اما نمی تواند، دومی که چنین می بیند بر او می تازد و او را کور می کند و.... کردها به دلخوشی و بازی و شادی بسیار علاقه مندند، در میان اخبار و اطلاعات می کوشند صورت انحرافی به گفته خود بدهند و به آزادی و آزاد زیستن خویش افتخار می کنند.

آنهایی که راجع به چگونگی زندگی کردها صحبت کرده اند زیادند ولی آنهایی که در این باره به بررسی و تحقیق و تعمق پرداخته اند کم اند. اکثریت آن سیاحان و جهانگردان که کردها را از نزدیک دیده اند به آن بُعد زندگی آنها که به نظرشان جالب تر بوده توجه کرده اند و آن نوشته هایی هم که به طور کلی محاسن و معایب کردها را مورد تعمق قرار داده اند زیاد قابل اعتماد نیستند، زیرا بر پایه اطلاعات وسیعی نوشته نشده اند و نمونه هایی هم برای آنچه که می گویند بدست نمی دهند. تازه یک محقق هم نمی تواند از نقطه های منفی در حیات یک قوم صرف نظر کند.

کردها مردمی عصبی اند و «میجرسون» می نویسند: چند مرد کرد در راهی بر سر طلوع ستاره (گلاویژه) یا ستاره شعرا بر آسمان به جر و بحث پرداختند و هنوز ستاره طلوع نکرده بود که دو سه نفرشان در خون خود غوطه می خوردند. روزی میان «یکله شین» و «سیدکان - سیدها» با غوغای جالبی روبرو شدیم: زنی کرد بر کنار جاده نشسته بود و انتظار می کشید. یک نفر مرد کرد هم که حواسی جمع نداشت آن طرف تر نشسته بود و آواز می خواند و گاو نرش هم در حالی که

بار سنگینی بر پشت داشت لم داده بود، مرد بلند شد و گاوش را به حرکت درآورد، اما گاو که خسته بود نمی خواست که به خواست صاحبش گردن نهد و به آرامی حرکت می کرد. صاحبش را به شدت عصبانی کرده بود. پس سنگی برداشت و محکم بر پیشانی گاو کوبید به طوری که چشم گاو بیچاره کور شد و صاحب گاو وقتی نتیجه عمل خود را دید شروع کرد به زار زار گریستن!!

راجع به حق طلبی و کوشش برای احقاق حق کردها هم می توانم نمونه ای بیاورم: کردها در مهاباد یک مسیونر مسیحی را کشتند. البته وی کاری که مستحق مرگش باشد انجام نداده بود. بلکه علت قتل وی این بود که حاکم شهر چند سئوالی از این مسیونر درباره اروپاییان می کند و او نیز در جایی هنگام نقل ماجرا به حاکم توهین کرده بود و این امر که موافق طبع مردم نبوده باعث می شود تا او را بکشند.

این خصوصیات بیشتر کردهای آلبانی است که از قدرت گلوله هایش لذت می برد و خود را توانا احساس می کند. و بزرگترین لذت را آن وقت می برد که به سرعت تیراندازی کند و طرف را بکشد و فرار کند. چه بسا که این کار را فقط برای هوس خود انجام دهد. (۱۵۸)

در سال ۱۹۱۴ نماینده انگلیس به نام مستر هوپارد که جزو هیئت تعیین حدود مرزهای ایران و ترکیه بود، زمانی که مشغول استراحت و قدم زدن بود، زخمی شد و... چرا زخمی شد؟ معلوم نشد!!

البته وقتی ما از این کشتارها نمونه هایی می آوریم باید از دید موقعیت جغرافیایی منطقه آن را بررسی نمایم نه از دید ما اروپایی ها، کشت و کشتار خاصیت و صفت یک ملت بخصوصی نیست بلکه این یک عارضه عمومی است و نتیجه خون گرمی و صفای باطن است که با یک غبار جزئی کدر می شود. لذا نباید این باور را داشته باشیم که فقط آلبانی ها و کردها از این کارها می کنند. نگاهی به تاریخ قفقاز نشان می دهد که سالیانه حداقل ۱۵۰۰ اتفاق منجر به قتل در این سرزمین روی می دهد. چنانکه در شهر الیزابت پل، ۱۳۸۹ اتفاق از اینگونه

می افتد (۱۵۹) یعنی روزی یک قتل.

به نظر من (مینورسکی) بحث و تجزیه و تحلیل این کشتارها نوعی دادگری است! یکبار به چشم خود دیدم در سال ۱۹۰۵ که کردها به دهی در نزدیکی سلماس حمله بردند. جوانی مشغول چراندن گوسفندانش بود. با دوربین دیدم که چگونه آن بیچاره را کشان کشان بر سر کوهی بردند و از آن بالا پرتش کردند. چگونگی بلاهایی که در این حملات بر سر دهاتی ها می آید خود بحثی است که من یک نمونه از آنها را ذکر می کنم:

در سال ۱۹۱۱ در دهی به نام «کنگرلو» در سلماس بودم، داد و بیداد و سر و صدا بلند شد بعد معلوم گردید که خوشبختانه این هیاهو بیخود بود و حمله ای نشده است و جوانان دوباره شروع به جمع آوری گله کردند.

جوانان در چنین مواقعی برای مقابله خود را آماده می کردند و مردها خود را پشت قلاعها (۱۶۰) پنهان می نمودند و زنان گریه کنان خود را به کوچه های ده می کشیدند. در دهات ارمنی نشین این گونه وقایع وحشت بی اندازه ای را در میان مردم ایجاد می کرد. بخصوص در زمانی که ساکنان دست به مقابله نمی زدند.

موضوع از یک نظر دیگر هم شایان توجه است و آن اینکه در روز روشن این وقایع اتفاق می افتاد در حالی که حکام و فرمانروایان هم می دانستند. این حالتی است که اگر در یکی از مناطق روسیه روی می داد نتیجه اش معلوم بود؟! البته علتش بیشتر این است که حکام محلی قدرت و نیروی کافی برای جلوگیری از جنگ و ستیز را نداشتند و قادر نبودند که مردم را در امان نگاه دارند، بخصوص در کردستان ترکیه که کم تر از قدرت و اختیارات کافی برخوردار هستند و چنانکه گفته شد سبب ناراحتی آنها و آزار مردم می گردید. به همین سبب هم بود که عدّه زیادی از ارامنه و آشوریها برای در امان ماندن از این گونه وقایع به میان کردها آمدند و اسکان یافتند.

خاصیت دزدگیری کردها بسیار چشم گیر است و راههای دزدگیری را خوب می دانند و چه بسا که از دزدها هم باج می گیرند. دزدی و غارت گاه بسیار ساده

صورت می‌گیرد و خود دزد تشانی اموال دزدیده شده و چگونگی آن را می‌دهد. یک بار راهنمایم که پیاده بود، یک دفعه پرید و بر پشت الاغ یک نفر رهگذر نشست و شروع به درآوردن آداهای عجیب و غریب کرد و بعد از ساعتی صاحب الاغ بدون جنگ و مرافعه الاغ را کناری زد و از وی بازستاند (۱۶۱).

البته گاه عوامل دیگری هم برای ما پیش می‌آمد که برخی نتیجه سابقه دشمنی بین راهنمایان ما و کردهای دیگر بود بطوری که یک بار ده رأس از الاغهای ما را دزدیدند که قیمت هر یک دویست روبل بود و ما ناچار شدیم به حاکم ترک آنجا مراجعه کنیم و وی نیز خیلی زود دزدان الاغهای ما را پیدا کرد ولی فقط هشت رأس از الاغها را به ما داد و فکر می‌کنم دوتایش را هم برای دستمزد کار خود برداشته بود. (۱۶۲)(۱۶۳)

در این مورد نیز همانند موارد دیگر، شاهدان و شهودی که در محضر دادگاه حاضر شدند، در مورد وقوع این حادثه، اظهارات مشابهی داشتند. یکی از آنها می‌گوید: «من در آن روز در آنجا بودم و دیدم که دزدان الاغها را با خود برداشته و فرار کردند. من سعی کردم تا آنها را بگیرم، اما آنها فرار کردند. من این را به حاکم گزارش کردم و او هم این را تایید کرد.»

در مورد دزدان الاغها، باید گفت که اینها معمولاً از اقوام ترک هستند و در مناطق کوهستانی و صحرایی زندگی میکنند. آنها به دامپروری و بازرگانی الاغها اشتغال دارند. دزدان الاغها معمولاً در شبها اقدام به دزدی میکنند و با استفاده از اسلحه و ابزارهای مختلف، الاغها را از صاحبان خود جدا میکنند. دزدان الاغها معمولاً در مناطق مرزی و مناطق دور از نظر حکومت زندگی میکنند و به دلیل این که در این مناطق حکومت مرکزی نفوذ کمی دارد، دزدان الاغها میتوانند با خیال راحت فعالیت خود را ادامه دهند.

در مورد دزدان الاغها، باید گفت که اینها معمولاً از اقوام ترک هستند و در مناطق کوهستانی و صحرایی زندگی میکنند. آنها به دامپروری و بازرگانی الاغها اشتغال دارند. دزدان الاغها معمولاً در شبها اقدام به دزدی میکنند و با استفاده از اسلحه و ابزارهای مختلف، الاغها را از صاحبان خود جدا میکنند. دزدان الاغها معمولاً در مناطق مرزی و مناطق دور از نظر حکومت زندگی میکنند و به دلیل این که در این مناطق حکومت مرکزی نفوذ کمی دارد، دزدان الاغها میتوانند با خیال راحت فعالیت خود را ادامه دهند.

نقش زن - رابطه کرد با اقوام دیگر و سایر مسائل مربوط به کرد

بیان نقش زن و مقام وی در هر اجتماعی برای نشان دادن چگونگی تفکر آن اجتماع، اهمیت بسزایی دارد و این امر درباره کردها هم صادق است. زن در میان کردها هم حیاتی مثل زندگی زن در سایر کشورهای اسلامی دارد، با این تفاوت که زنها در اینجا ارزش والاتری دارند. زنان و دختران کارهای داخل خانه را انجام می دهند. تأمین آب از چشمه ها و دوشیدن گاو و گوسفند و آوردن مواد مورد نیاز از کوهها و بزرگ کردن فرزندان که حتی موقع کار هم آنها بر دوش خود می بندند و... همه از جمله کارهایی است که زن کرد انجام می دهد. زنان کرد حجاب نمی بندند و در میان مردان و اجتماعات به آزادی زندگی می کنند و اغلب در مسائل اجتماعی با مردانشان به گفتگو می نشینند.

«میجرسون» می نویسد: بسیار اتفاق افتاده که زن خانه از من استقبال کرده بدون آنکه شوهرش آنجا باشد و با من بدون هیچگونه قیدی به صحبت نشست و غذایم داده است و وقتی هم شوهرش از کار برگشته ضمن رسیدگی به او باز هم در کنار ما بوده است. در روابط بین دختر و پسر هیچگونه قیدی نیست و یکدیگر را خیلی خوب می شناسند و ازدواجشان هم با توافق کامل است. خلاصه باید گفت که یک زندگی رمانتیک بر آنها حاکم است.

بیست سال پیش در مهاباد (سابلاغ) اتفاقی افتاد بدین گونه که یک دختر جوان اروپایی اسیر و گرفتار می شود و بعد به دین اسلام درمی آید. هر چند پدر و

مادر دختر و کنسول کشورشان سعی می‌کنند دختر قبول نمی‌کند و با شوهرش در آنجا می‌ماند. «ویلسون» در کتاب زندگی و لباس اقوام ایرانی در ۱۸۹۹ به این موضوع اشاره کرده و «د.د. بیلانف» هم از آن ماجرا صحبت می‌کند. (۱۶۴)

طلاق بین کردها بسیار ساده است به طوری که گاه در یک مشاجره جزئی گفته می‌شود: اگر فلان چیز فلان طور نشود طلاق تو افتاده و به همین سادگی طلاق صورت می‌گیرد و بعد شوهر به دست و پا می‌افتد و... و اگر سه طلاقه شد که درد بزرگی است زیرا بر طبق شریعت اسلام زن برای اینکه بار دیگر پیش شوهرش برگردد باید شوهر دیگری بکند و بعد طلاق بگیرد و دوباره با شوهر اولش زندگی کند که البته این گونه محلل بازی‌ها در شهرها رواج کامل دارد و در میان عشایر کم‌تر است.

کردها رقص بخصوصی بنام «چوبی» دارند که رقصی دسته‌جمعی است و رقص‌کنندگان بهم می‌چسبند و دست در دست یکدیگر حرکت می‌کنند به طوری که از دور مثل یک دیوار متحرک به نظر می‌رسد. یکی از رقص‌کنندگان که در اول صف قرار می‌گیرد و دیگران را رهبری می‌کند «سرچوبی» خوانده می‌شود.

یکی از خوانین ثروتمند به خاطر من (مینورسکی) جشنی بر پا کرد و زن و مرد ده را جمع کرد و تا عصر با آواز دهل و سُرنا رقصیدند. آنچه که نباید در آن شک کرد این است که زن در میان کردها دارای شخصیت است و به همین دلیل هیچ تعجبی ندارد اگر نام زنها بر فرزندان اتلاق می‌شود، یعنی پسران را به نام مادرهایشان می‌خوانند مثل: (محمد پسر خات زینت = محمد پسر زینت خاتون) یا (با پیر آقای شاشان). جالب اینکه گاه مردانشان هم به نام زنان، مخصوصاً زنانی که شناخته شده باشند، خوانده می‌شوند. به همین علت است که زنان بسیاری رهبری قوم و قبیله خود را به دست گرفته‌اند و اختیاردار آنها بوده‌اند.

«هارتمان» حکایت می‌کند: یک بار ترکها به منطقه‌ای حمله کردند و آنجا را تصرف نمودند. یک زن حکومت آنجا را به دست داشت. مهم در سال ۱۹۱۴ در شهر کوچک حلبچه نزدیک سلیمانیه به زنی برخوردیم که «عادل خانم» نامیده

می شد. او زن عثمان پاشای جاف بود. این زن از مدتها قبل فرمانروای ناحیه بود، زیرا شوهرش اغلب در خانه نبوده است. «سون» مدتی به نام یک بازرگان فارس در خانه کوچک وی زیسته و درباره چگونگی عادلانه خانم، وظیفه خانه داری و خرید لباس و... را هم فراموش نکرده است.

گرچه ترکها امروز (زمان مینورسکی^(۱۶۵)) یک امیر ترک را فرستاده اند که سبب دور شدن عادلانه خانم از مسند قدرت شده و مانع از زندگی کردن راحت وی شده اند، ولی هنوز موقعیت خود را حفظ کرده است. یک بار پیش ما آمد در حالی که عده زیادی کتیز و نوکر داشت و با خوشحالی از عکسبرداری ما از خودش، استقبال کرد. این خانم بعدها طی یک نامه که به زبان فرانسه برایم فرستاده بود از اینکه هدایایی به حضور پسرش تقدیم کرده بودم، تشکر کرده بود. من بعدها فهمیدم که نامه مذکور توسط یک جوان کرد که در خدمت مسیونرهای سنتدج بوده و زبان فراتسه را از آنها یاد گرفته بود، نوشته شده است. مالک حلیچه (عادلانه خانم) ارزش زیادی برای یک زن اروپایی که جزو هیئت ما بود، قائل می شد و هر وقت مایل به ملاقات با ما می گردید خودش به منزل ما می آمد و بعد از او دیگران می آمدند و ماست و تخم مرغ و تخمه و... برایمان می آوردند. هیچگاه یک پرسش ناراحت کننده از ما نکرد و صدای قهقهه همیشه وسیله خوشی و شادمانی ما می شد. در کمال صمیمیت میزبانی ما را می نمود و هدایا و تحف زیادی برای ما می آورد و از کارها و آرزوهای خویش با ما صحبت می کرد. کردها علاقه مند به داشتن اولاد زیادند و در اطراف آنها همیشه کودکان زیادی را می توان مشاهده کرد. هر کس تا ده دوازده بچه داشت. اتفاقی را که در یکی از سفرهای فیلی ام روی داده بود بیاد دارم:

همراه با یک قافله از یک جاده باریک می گذشتم که ناگهان از پشت تپه ها دو موجود عجیب خود را به وسط جاده ای که فقط بزها می توانستند از آن بگذرند، انداختند. یکی از آنها مردی بود با لباس پاره و یک بچه هم در بغل که در یک بارچه متدرس پیچیده شده بود، زنش هم که قیافه ای قشنگ و زیبا داشت به

دنبال او روان شد. معلوم شد که بچه از پشت بام به پایین افتاده و پدر و مادر او را برداشته‌اند که به پزشکی که در ده همسایه بود برسانند و آنها وقتی ما را، که اروپایی بودیم، دیدند چون بیشترشان تصور می‌کنند هر کس اروپایی باشد پزشک هم هست، لذا مادر طفل خواست خود را روی پاهای ما بیاندازد و گریه کنان می‌خواست که ما بچه‌اش را نجات دهیم. اینجا تمام ترس و وحشتی را که کردها از مرگ ساده دارند بیاد آوردم و گفته یکی از رؤسای قبیله را که می‌گفت مرگ در رختخواب ننگ است ولی اگر گلوله‌ای به من بخورد و مرا به خانام ببرند مرگی دلپذیر است، چون آن چیزی است که من می‌خواهم. مادران کرد هم به این موضوع معتقدند گرچه زاری این زن مصیبت‌دیده ناشی از قلب پاک و مادرانه وی بود.

با اینکه از قدرت هر کسی خارج است که درباره زندگی قومی تقسیم شده تصویری کامل ارائه دهد - درباره قومی که تکه‌تکه شده، طوایف متعددی که در چهارچوب یک منطقه جغرافیایی، تقسیم شده‌اند و با عدم شناختی که از اتحاد و همبستگی دارند، قوم کرد قومی است که هیچگاه مورد بررسی و موشکافی قرار نگرفته است. پس بنابراین بهتر است وقتی درباره کردها تحقیق می‌شود تفاوت‌ها و اختلافاتی را که با دیگران دارند، مورد بررسی قرار دهیم آن هم بر پایه اختلاط آنها با سایر اقوام، بخصوص مسیحیان و زرتشتیان.

تردیدی نیست که این اقوام کرد در یک مجموعه اجتماعی زندگی می‌کنند و همه تحت قوانین معینی هستند و بعضاً حتی یک حاکم و نماینده هم که صاحب اختیار باشد ندارند ولی زندگی‌شان روال خود را طی می‌کند. (۱۶۶)

کردها در شهرهای سلیمانیه و مه‌باباد (سابلاغ) دارای زندگی بهتر و پیشرفته‌تری از جاهای دیگر هستند. اقوامی که خوی جنگجویی دارند زیادند، مثل آذربها و ارمنی‌ها و ترک‌های شیعه و... اما کردها دو ویژگی مخصوص به خود دارند که آنها را از اقوام مذکور متمایز می‌سازد، یکی از این ویژگی‌ها این است که کرد جواب مشت را با مشت می‌دهد و دیگر اینکه عشایر کرد عطفوت و

ضعف روستائین‌ها و شهرنشین‌ها را غنیمت می‌شمارند تا به نحوی بر آنها مسلط شوند و معتقد هم هستند که قدرت و توان باید بر پایه دانسته‌ها و اندوخته‌های شهرستائینها باشد. ضمن آن‌که بر این نکات نباید اطمینان و اتکای کامل کرد چون وقتی بعضی از انسانها این‌گونه لازم بدانند، برای هم‌توعان خود صورت‌گرگی پیدا می‌کنند که هر لحظه ممکن است به آنها حمله کرده و آنان را پاره پاره نمایند.

کردها عقیده دارند که ضعفا (منظور انسانهای ضعیف است) با ضعف خودشان علاوه بر فداکردن اطرافیان‌شان، قبیله و ملت و سرزمین‌شان را هم به سوی بدبختی و نابودی سوق می‌دهند پس در اینجا تنها نیروی توانمند دولت است که می‌تواند در برابر تهمرد و سرکشی کوچک‌تر بایستد. حافظ عدل و داد در بین مردم باشد و بین کردها و دیگران رابطه برقرار سازد. ایرانی‌ها بسیار ضعیف عمل می‌کنند به طوری که حتی قدرت جذب و جلب و حفظ افراد ساکن و یک‌جانشین و مسلمان خود را هم ندارند و ترک‌ها از این بابت بهترند (۱۶۷).

شماره ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

کرد در روسیه

کردها روسیه امتیازات بخصوصی برای خود دارند. اینها بعد از عقد قرارداد گلستان در سال ۱۸۱۳ (بین ایران و روسیه) مطرح شدند و بعدها که ناحیه الیزابت پل به تصرف روسها در آمد و نیز به دنبال حمله ترکها به کردهای ایران در سال ۱۸۲۸ و سرانجام در سال ۱۸۷۸ به دنبال کوچ آنها از ناحیه ایران و ترکیه، مسئله کردها برای روسیه به صورت مسئله ای جداگانه درآمد و شماره کردهای روسیه باز هم بیشتر می شد و پناهندگان رقم بیشتری تشکیل می دادند. رؤسای کرد خودشان بیشتر مراتب را به روسها می گفتند و درخواست برقراری رابطه بیشتری می نمودند و جنبش های بیشتری صورت می گرفت. بخصوص زمانی که سرپرستی این جنبشها با موریس ملیکوف بود (۱۸۵۳).

در سال ۱۸۲۹ زمان جنگ روس و عثمانی که روسها چهار تیپ مسلمان در اختیار داشتند، یکی از این تیپها از کردها بود (۴۰۰ سوار) و فرمانده تیپ یک افسر روس و معاونش یکی از رؤسای کرد بوده است. بعدها در جنگ «قرمیش» عده سواران کرد به دو تیپ ترقی کرد که یکی در «قارص» و دیگری در «ارزنجان» خدمت می کردند. فرماندهی تیپ دوم با جعفر آقا بود که بعدها تا درجه ژنرالی پیش رفت و خدمات ارزنده ای از خود نشان داد و به اعتبار شخصیت خود برای کردها از روسها مستمری می گرفت. و دست بسیاری از کردها را گرفت که یکی از آنها «علی اشرف آقا شمس الدین أف» بود که امروز (زمان مینورسکی)

سرپرستی کردهای روسیه را به عهده دارد و ژنرال است.

جعفر آقا در سال ۱۸۷۶ درگذشت. وی شهرت دیگری هم داشت و آن «فاتح بیکوف» بود. یک تیپ دیگر هم از ملیشیا‌های کرد بعداً تشکیل شد که در حدود ۱۳۰۰ نفر بودند و در سال‌های ۱۸۷۸ و ۱۸۷۷ برای روس‌ها جنگیدند و گرچه دارای خصوصیات جنگی کافی نبودند ولی برای سرکوبی یاغیان و گردنکشان بسیار مفید بودند.

کسانی اظهار می‌دارند که زندگی کردها در این حال خوب نیست و علتش را هم چنین بیان می‌کنند که مالک سرزمین‌های خودشان نیستند و ترک‌ها بخصوص برای بیشتر کردن سپاهیان حمیدیه (به نام سلطان عبدالحمید) بیشتر می‌کوشیدند که آنها را برگردانند. این برنامه و خواسته آنها در شرایطی بود که کردهای بیچاره به لطف تعدیات و تجاوزات آنها مجبور بودند در سال تا شش بار دست به کوچ بزنند در حالی که در روسیه آنها در سال فقط دو ماه تابستان اقدام به کوچ می‌کردند.

روس‌ها بیشتر کوشش خود را در اسکان این کوچ‌نشین‌ها متمرکز کرده‌اند (زمان نوشتن کتاب) که خود یکی از عوامل پیشرفت است، البته در عین حال که زندگی شبانی برای تکمیل زندگی کشاورزی و کشت و کار لازم است (یکی از سئوالها این است که آیا این کار درستی است که یک چوپان خوب را به ناحیه‌ای بد انتقال دهیم اگر چه کردهای ساحل چپ رودخانه ارس به صورت کشاورز شهرنشین هم زندگی می‌کنند. برای اطلاع بیشتر به نوشته‌های یکیا زارف در انجمن جغرافیایی امپراطوری روس در قفقاز قسمت دوم منتشره در سال ۱۸۹۱ مراجعه شود). کردها در ناحیه آزارات سکونت دارند، جایی که اصلاً برای زراعت مناسب نیست، زیرا تابستان‌ها زندگی در زمین‌های باتلاقی بسیار سخت است.

از قدیم تصمیم بر این بوده که هیئتی بخصوص تشکیل شود تا برای سازماندهی و پیوستگی اداره کردها برنامه‌ریزی نماید. که این کار اولین بار توسط

لوریس ملیکوف کارشناس مطلع در مسائل کردها مطرح شد و امروز (زمان مینورسکی) این سازمان زیر نظر دریا دار موراگیف اداره می‌شود. البته این کار برای ترکمانان نتیجه نداد. ارتباط با کردها روشن نیست و آنها نمی‌دانند به چه کسی مراجعه کنند و برای اداره کارهای خود در فشارند و وارد به مقررات نیستند. امروزه (زمان مینورسکی) ضروری‌ترین چیز برای کردها ایجاد کتابخانه است، زیرا بسیار عقب مانده‌اند و باید به سوی دانش و پژوهش رانده شوند (۱۶۸)

۳۰ مارس ۱۹۱۵

ستاریا رووسا

ولادیمیر فیود و رویی چ مینورسکی

نواحی جهت تبلیغات دینی و مذهبی رفته بود، پس از مراجعت در لندن در مجمع سرمایه‌داران و سیاستمداران انگلیسی با فریاد شادی می‌گوید: من امروز آمده‌ام تا به شما کارخانه‌داران و سرمایه‌داران ناساجی انگلیسی بشارت دهم که از همین امروز شما می‌توانید هر سال حداقل بیست میلیون متر بیشتر از آنچه تولید می‌کنید، پارچه بفروشید. زیرا سرزمین کنگو در منطقه استوا دارای بیش از ۲/۵ میلیون نفر جمعیت است، آنهم ملتی که لخت و عور زندگی می‌کنند و اگر ما به آنها عادت دهیم که فقط برای حضور در کلیسا لباس بپوشند، با حداقل محاسبه اگر هر نفر در سال فقط هشت متر پارچه بخرند، ما سالیانه بیست میلیون متر پارچه به آنها خواهیم فروخت! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۴- نگارنده بارها در شهرهای مختلف آذربایجان که قرن‌ها است همسایه دیوار به دیوار کردستانند از مردم شنیده است که می‌پرسند راستی شما کردی یا مسلمان؟! و یا می‌گویند در منزل کردها غذا بخوری و در خانه ارمی بخوابی! و علش را می‌گویند که کردها وقتی شبها یک شیعه در خانه‌اش بخوابد نصف شب با خنجر بالای سرش می‌ایستد و او را «شوت»! می‌کند (که برای نگارنده معنی آن معلوم نشده است) و در صورتی که در خواب باشد او را می‌کشد؟! و خیلی چیزهای دیگر مثل اینکه «کردها دم دارند!!!... وقتی همسایه دیواربه‌دیوار اینگونه تصوراتی داشته باشد، وای به حال دورترها، مثلاً در اصفهان و کرمان که نگارنده خود حرفهایی شنیده است که واقعاً آدم عاقل شاخ در می‌آورد.

البته چنانکه گفته شد این تصورات و خیالات همه زاینده اندیشه‌های مصنوعی و خصوصتهای بین قومی چند صدساله است، که افراد مغرض و نفاق‌افکن برای روشن نگاه‌داشتن آتش کینه و خصومت در دل مردم ناآگاه و بی‌گناه بکار گرفته‌اند و چه خونهایی که به همین سادگی از مردم بی‌گناه ریخته نشده و چه جنایتهایی که صورت نگرفته است. آنهایی که این تبلیغات شوم را باور می‌کنند، چنانکه گفته شد از آحاد ناآگاه و بی‌دانش جامعه‌اند و هیچگاه افراد آگاه و روشن، فریب این چنین چرندیباتی را نمی‌خورند و باز خود نگارنده بارها در نقاط مختلف ایران با تعداد کثیری از افراد مطلع و آگاه و اهل دلیل جامعه صحبت کرده و مطالبی درست در جهت عکس مطالب فوق‌الذکر شنیده است که بر خود بالیده و امیدوار شده است که مسلمانان واقعی با پیشرفت علم و دانش و توسعه دستگاههای ارتباط جمعی و بخصوص اشاعه سیاستهای روشنگرانه‌ای، که در این سالها زعما در پیش گرفته‌اند، در آینده هر چه بیشتر بر روشنفکری‌های اجتماعی خود و افراد جامعه خویش بیفزایند و امت اسلامی در آینده بتواند از این تفرقه‌افکنیهای اجنبی‌پسند رهایی یافته و جهانی شایسته جهان‌بینی اسلامی ایجاد کند.

۵- چقدر بجا است که برای درک واقعیت این گفته و جمله [دفاع از جان و مال و ناموس] مردم کرد، خواننده گرامی این کتاب، خاطرات «گزنفون» سردار یونانی را که کتابی بنام «آنابازیس یا بازگشت ده هزار نفر» است، بخواند و این خصوصیت قوم کرد را از زبان یک بیگانه درگیر با آنها، بشنود و آنگاه درباره مردم کرد و وطن پرستی او فضاوت کند. مترجم.

۶- نویسنده خلاصه این بخش را در پانزدهم مارس ۱۹۱۵ در کنگره شرق شناسان روسیه قرائت کرده است.

۷- به نظر می رسد این واژه در اصل یونانی باشد و مردم مشرق زمین این را نمی دانند. مؤلف.

۸- در اصل نام این کوهها «آگر» است و اگر در زبان کردی به معنی آتش است «آگرکو» یعنی کوه آتش. علت این نامگذاری هم درست است؛ زیرا این کوه آتشفشانی است و زمان زیادی از فعال بودن آن نمی گذرد ولی متأسفانه چون کربودن در ترکیه گناه است لذا نام کوه هم نباید کردی باشد، پس «آگر» به آغر تبدیل شده و کیزهم به داغ ترکی. مترجم.

۹- رشته شمالی به طرف «ساگانلوگ» می رود که پس از جنگ های اخیر (زمان نویسنده) این شهرت را یافته است، اما قسمت های پایین آن با آگری داغ برخورد می نمایند. رشته میانی بسوی آلا داغ رفته تا به ناحیه زلزله خیز «تاندوک» که به ناحیه مرزی ایران در حوالی ماکو و دور و بر «آواجیق» می رسد، پیش می رود.

۱۰- کلمه «فرات» و واژه روسی (فارت پوفارتیلو) یکی اند که به زبان سامی ها (عرب ها و دیگر شعبه های آن) به معنی اریه و ثروت و بسیار و فراوان است. مؤلف.

۱۱- BN. GOL به معنای زیر یا پایین دریاچه است. مترجم.

۱۲- این داستان افسانه ملل شرق نیست، بلکه یکی از آیات شریفه قرآن کریم به آن اشاره دارد؛ «سوره هود» آیه ۴۶ خداوند می فرماید: و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین. داستان این کوه هم مربوط است به طوفان حضرت نوح که در کنار شهر (جزیره ابن عمر) فرار دارد و چنانکه در کتب مختلف (کتاب سرزمین های خلافت شرقی) تألیف «السترنج» به ترجمه محمود عرفان در صفحه ۱۰۱ نوشته شده، و نیز به صورت مختلف بیان گردیده؛ داستان بدین گونه است: نوح که از وقوع توفانی سهمگین که نتیجه غضب خداوندی بود، اطلاع داشته، دست به کار ساختن یک کشتی شد تا خود و نیکان را همراه با حیوانات مختلف، که بنا بر روایات از هر نوع یک مذکر و یک مؤنث بود، نجات دهد. این کار را در دهکده (عبین سپینا spiyna) واقع در ناحیه کردتشین شینخان از توابع بدریه در نزدیکی موصل از شهرهای امروز کردستان عراق انجام داد. در حالی که مردم وی را برای این کار مسخره می کردند اما حضرت نوح با الهام خداوندی این کار را به پایان رسانید و هنگام وقوع توفان به سوی کوه های سنجار sindjar حرکت کرد. در اوج

طوفان کم مانده بود که کشتی غرق شود، ولی یک مار از حیوانات کشتی سر خود را در سوراخی که بوجود آمده بود فرو برد و بدین ترتیب از غرق شدن کشتی جلوگیری کرد و بالاخره کشتی برکوه جودی باگودی (کردی) فرود آمد. کتاب پنج سال سفر در شرق؛ تألیف اسرایل یوسف بنیامین چاپ سال ۱۸۵۶ پاریس می نویسد: در چهار فرسخی «زاکخو» zakhou از شهرهای امروز کردستان عراق آنجا که دامنه های آراتات به کوه کردستان می رسد. همه بومیان معتقدند که کشتی نوح پس از گذشتن از خطر طوفان بر قلّه این کوه (جودی) نشسته است و کردها سالی سه بار به قلّه کوه صعود می کنند و سه روز در آنجا عبادت می نمایند. این کردها خود را از اولادان «سناخریب» پادشاه بابل می دانند و می گویند آن پادشاه هم همیشه مراسمی به یاد کشتی شگفت انگیز نوح برگزار می کرده است. (به نقل از کرد و کردستان واسیلی نیکین). البته این روایت از کلدانی ها است که در تورات کتاب مقدس کلیمیان هم آمده است که دامنه کوه آراتات را کردستان می خواند و نام این کوه را بر آن سرزمین نهاده است. وجود این داستان در تورات باز هم دلیل قدمت تاریخی کرد و سرزمینشان کردستان می باشد.

در قلّه کوه جودی، (میدانیم گ در کردی به ج در عربی تبدیل میشود و این کوه هم که بنام «گودی = گورنی» نامیده می شده است عرب ها آنرا «جودی خوانده اند)، خرابه هایی از بقایای معبدی وجود دارد که به گفته بومیان حضرت نوح آنرا ساخته است و امروزه این معبد به نام جبل جودی معروف است که در ارتفاع هفت هزارپایی ساخته شده است و هر سال عده زیادی از مسلمانان و مسیحیان و یزیدیان از این کوه بالا می روند و نوح را ستایش می کنند. سروان «ب دیکسون = B. Dickson» در کتابش به نام «سفرهای به کردستان» که در روزنامه انجمن جغرافیایی سلطنتی از شماره چهارم سال ۱۹۱۰ انتشار یافته و نیز سرهنگ «کارتسف kartsef» در مجله انجمن جغرافیایی سلطنتی شعبه قفقاز چاپ ۱۸۹۱ مشروحاً در این باره صحبت کرده اند. در دامنه کوه جودی هم یک آبادی هست که می گویند هشتاد نفر از همراهان حضرت نوح آنجا را بنا کرده اند و به همین جهت هم آنجا را «هشتادبان یا ثمانین» می نامند. مترجم.

۱۳- زاب رودخانه ای است که از ایران سرچشمه می گیرد و پس از طی مسافتی پریچ و خم وارد خاک عراق شده و به دجله می ریزد. ضمناً کلمه «زاب» در اصل «زبی ی» است که یک لغت «دیگلاتی» بابلی می باشد و به معنی ساحل بلند است که اسمی کاملاً مستقی می باشد، زیرا سواحل این رود و رودخانه «زبی ی کوچک» را کوه های سر به فلک کشیده ای تشکیل می دهند که با گذشت قرن ها رودخانه آنها را برش داده و در یک عمق بسیار زیاد به دیواره های ساحل که سر به آسمان می ساینند، نگاه می کنند. مترجم.

۱۴- سرزمینهای اصلی یا هسته مرکزی کردستان همان مناطقی است که مبنورسکی به خوبی ترسیم کرده و اظهار می دارد: از همان آغاز تاریخ مناطقی که در چهار دیواری طبیعی بین آراتات تا جوله مرگ

و «زبیری بزرگی» (زاب) که در امتداد «کله شین kela shin حرکت می‌کند، و رودخانه زبیری (زاب) بزرگ که مرز غربی را تشکیل می‌دهد و بعد به طرف شمال غرب، از جنوب کوه جودی عبور کرده و پس از گذشتن از ناحیه بوتان یا بهتان، تا رودخانه فرات پیش می‌رود و همچنین قسمت‌های علیای فرات و ناحیه غرب دیار بکر و ناحیه خربوت و جنوب ارزنجان و بالاخره تا به کوه‌های «کاردوشی ۰ کاردوی» می‌رسد که از آنجا به بعد، سرچشمه رودخانه ارس از این رشته کوه، مرزهای طبیعی شمال را به عهده می‌گیرند. نواحی اصلی و اولیه کردستان یعنی بوتان، خربوت، دیار بکر و تلبیس و نواحی ارض روم، در میانه این چهارچوب قرار می‌گیرند. اما کردستان امروز خیلی بزرگتر از این محدوده است که کش و قوسهای تاریخی و حملات و تهاجمات اقوام، بارها در توسعه و تحدید این سرزمین اسامی اثر گذاشته‌اند و سرانجام نفوس و نفوذ قوم کرد، دیواره‌های طبیعی اطراف خود را عقب زده، به طوری که امروز مرزهای شرقی کردستان به دریاچه ارومیه، یعنی سرزمینهای مکریان و همدان و شرق کرمانشاهان و لرستان که از همان آغاز وطن کردها بوده، رسیده است و سرحدات شمال آن به گوشه راست دریای سیاه یعنی آن سوی مرز طبیعی بطوریکه قسمت‌هایی از ارمنستان، فارس و بخش‌هایی از جنوب غربی جمهوری آذربایجان، ماورای ارس و در شمال غربی در دل خاک ترکیه و از نواحی حزیره و دیار بکر به سوی خلیج اسکندرون خزیده و به دریای آزاد، مدیترانه، پیوسته است به طوری که هنوز در آن مناطقی که بعداً به زیر سلطه نفوس کردها درآمده‌اند، مثل منطقه مکریان که از آن صحبت شده، اسماء غیر کردی بر روی آبادی‌ها و شهرهای آن نواحی و نیز مناطق طبیعی مثل کوه و رود و... مانده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. مترجم.

۱۵- جمعیت کردهای روسیه را در حال حاضر بیش از هفتصد و پنجاه هزار نفر می‌نویسند که بیشترشان در منطقه‌ای که جزو ارمنستان به حساب می‌آید، زندگی می‌کنند. مترجم.

۱۶- در اینجا مینورسکی نوی پراتنز جنوب شهرهای ارومیه و سلماس و... را گفته، در حالی که نوار مرزی که محل سکونت کردها است در غرب این شهرها قرار دارد. در امارت اوایچیک ترکهای زیادی ساکنند (عشایر روملی و...) کردها هم در مناطق مرزی‌اند که به کردستان متصل است مترجم.

۱۷- کتاب ارمنستان در زمان ژوستین صفة ۴۱۸ نوشته ادونتن به زبان روسی. مؤلف.

۱۸- در این جا توجه شود که کورت و کورچینج کلمه‌ای است که ارامنه به کردها می‌گویند و «چیا» در کردی به معنی کوه است و اینجا پروفوسور مینورسکی آن را کردستان معنی کرده است، شاید معنی مجازی به آن داده است در حالی که معنی حقیقی آن کوههای کردستان می‌شود. مترجم.

۱۹- در این باره کتاب بررسی اوضاع طبیعی و اقتصادی و انسانی کردستان، تألیف مترجم این کتاب، توضیحاتی دارد که مطالعه آن را توصیه می‌نماید. مترجم.

۲۰- چیزی که قابل توجه است اینکه بین اسماء کردی و ترکی تفاوت‌های زیادی هست، مثل، بیژادو،

دولکان، کانی سپهان زارکیو، و نیز باید دانست که این مناطق در گذشته‌های دور نیز کردنشین بوده‌اند ولی بعد از حمله ترکان آسیای صغیر به ایران و تسلط بر این سرزمین عده زیادی از آنها به این مناطق آمده و سکونت اختیار کردند، که از جمله میتوان از ترکان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو نام برد که به علت چهره سیاه آنان، کردها آنها را «ترکه‌رش» یا ترک سیاه می‌نامیدند. این طوایف و مخصوصاً قره‌قویونلوها دهات و قصبات مسکونی خود را به زبان خویش نامگذاری کرده بودند و در نتیجه بعد از کوچ بابانها (طوایف فیض‌اله بیگی و بیگزاده) به این سرزمین (جنوب و جنوب‌غرب دریاچه ارومیه) و بیرون راندن ترکان. باز هم این آبادیها به همان صورت قبلی باقی ماندند چنانکه امروزه بخصوص در ناحیه جنوب شرق و جنوب دریاچه ارومیه، زیاد به این اسامی برمی‌خوریم؛ مثل دهات (ملاکر. قره‌موسی علی، داتس‌بند و... در مسیر میاندوآب به بوکان و نیز جاهای دیگر). موضوع دیگری هم که باید به آن اشاره شود، گفته شد که پس از آمدن ترکان از آسیای صغیر، که می‌دانیم ترکیه امروزه یا شبه‌جزیره آسیای صغیر قبلاً ترک‌نشین نبوده و پس از تهاجم ترکان آسیای مرکزی و بخصوص سلجوقیان به غرب و استقرارشان در ایران بتدریج آن منطقه (آسیای صغیر) را هم اشغال کرده و در آن نواحی اسکان یافتند، که بعدها در اثر جنگها و درگیریهای قومی بین آنان و ساکنان اولیه آن سرزمین، بیشتر بومیان و ساکنان اصلی آسیای صغیر مجبور به مهاجرت شدند و بدین ترتیب آسیای صغیر بیشتر ترک‌نشین شد. مترجم.

۲۱- البته این گفته مربوط به نیم قرن پیش از این و بلکه بیشتر است و امروزه تقریباً این مناطق کاملاً کردنشین هستند و از آرامه به صورت پراکنده در دهات، و به تعداد خیلی کم زندگی می‌کنند. مترجم.

۲۲- این منطقه که از بیشتر نواحی جنوبی دره بوتان تشکیل می‌شود، بک ناحیه مستقل و اداری معینی نیست بلکه به گفته (م: هارتمان) بین سه استان تقسیم شده است. به علاوه در کردی آنجا را بیتیان Botiyān تلفظ می‌کنند و اغلب قهرمانان اساطیر کرد به این ناحیه بستگی

۲۳- به نظرم که شیوه «زازا» از زبان کردی (نازناو) یا ندانسن باشد که چون مردم اطراف آن را نمی‌دانند، «اسکارمان» در تحقیقات خود چنین نتیجه می‌گیرد که این گویش کردی زازا، ریشه ایرانی دارد و مثل لهجه گوران با اینکه دارای خصوصیات مخصوص به خود می‌باشد، اما کاملاً با زبان ایرانی پیوستگی دارد. البته نباید فراموش کرد که عده‌ای معتقدند که لهجه زازا با زبان ارمنی هم دارای رابطه است ولی برای گفته خویش هیچگونه دلیل و ریشه‌ای ندارند. مترجم.

۲۴- چنانکه در بخش آیین و دیانت توضیح کافی داده خواهد شد، بیشتر نواحی کرمانشاهان و اورامان مثل طوایف کلهر و سنجایی و... دارای آیین اهل حق یا علی‌اللهی هستند، تا آنجا که مردم کردستان علی‌اللهی‌ها را گوران می‌گویند و برخلاف تصور این بعضی‌ها که پروفیسور مینورسکی به آنها اشاره کرده است، گویش این مردم کاملاً کردی است و حتی کتاب‌های مقدس اهل حق بزبان کردی «گورانی» نوشته شده‌اند و شاخه زازا یکی از لهجه‌های مهم و معروف زبان کردی است، اما چون علی‌اللهی‌ها

بیشتر به مذهب تشیع تمایل نشان می‌دهند و بهتر است که بگوییم شیعه مذهب‌اند نه سنی، در مکالمه‌های خود با دیگران (غریبه‌ها) طوری حرف می‌زنند که این سوء تفاهم را علاوه بر مذهب در قومیت هم بوجود می‌آورند. مترجم.

۲۵- گروه‌های کرد ساکن در محدودهٔ امپراطوری عثمانی، از انتشارات مجمع سلطنتی آسیا در شمارهٔ ۳۸ سال ۱۹۰۴ صفحهٔ ۲۵۱-۴۸۶ که به زبان انگلیسی منتشر شده است و بی‌شک این بررسی هم نیازمند چاپ و انتشار یک اثر تحقیقی پخته و تازه است. مطالعهٔ تمام نوشته‌ها و مأخذهایی که در این مورد دربارهٔ کرد نوشته شده‌اند، این مسئله را روشن می‌سازد که چگونگی ترسیم و تنظیم نقشه‌ای که سرمارک سایکس کشیده است، با این نیت انجام شده که نویسنده و راسم خواسته‌اند کارشان در این نقشه، اساسی داشته باشد.

مناطق مسکونی عشایر به پنج منطقه جغرافیایی تقسیم شده‌اند که نویسنده با حروف بزرگ برای آنها علامت گذاشته است و آن محللهایی که محل سکونت عشایر است با حروف کوچک علامت‌گذاری شده‌اند و برای استفاده بهتر از نقشه یک راهنمای مفصلی هم راجع به عشایر ضمیمه کرده است. به نظر من این نقشه تنها برای شناسائی مناطقی که کردها در آنها ساکنند می‌تواند مورد استفاده باشد. هر چند جاهایی را که آشوریان و مسیحیان در آن‌ها ساکنند با علامت صلیب مشخص کرده‌اند. چیزی که قابل توجه است اینکه این نقشه به هیچ وجه از ارامنه صحبت نکرده است. و نقشهٔ «کارتسوف» از این بابت بسیار بهتر است. باید اینجا با احتیاط کارهای «م. سایکس» و «ت.م. سایکس» کنسول بین‌المللی در مشهد و نویسندهٔ کتاب «ده هزار مایل در خاک ایران» را از دیگر آثار جدا کرده و با هم قاطی نکنیم. مؤلف.

۲۶- به نظر میتورسکی موضوع پیدایش کردها در بررسی‌های تاریخی تا به امروز هم روشن نشده است و نام قدیمی «کورتی» امروزه هم «کورخی» خوانده می‌شود (برای اطلاع بیشتر به مطالعات «هارتمان» در ناحیهٔ «بوتان» قسمت دوم صفحهٔ ۹۲ مراجعه شود. م.

۲۷- بحث دربارهٔ تاریخ و گذشتهٔ کردها، برای خود داستانی دارد. هر کسی به میل خود تفسیری کرده و جالب‌تر از همه این که ملاحظه می‌شود در حالی که یک نفر در ارتباط با این قوم با یک اسمی و یا یک قومی در گذشته داد سخن می‌دهد و چند صفحه بعد هم خود او این نظریه را رد کرده و می‌گوید: چون فلان بوده و بهمان پس ممکن است این گفته درست نباشد. مثل همین مطلب که تاکنون ثابت شده که هر اسمی که در این سرزمین به نوعی شباهتی با کلمهٔ کرد داشته باشد از همین خانواده است و منظور همان کرد می‌باشد، باز چنان که می‌بینید، راه شک و تردید را در پیش گرفته و می‌گویند کارد و خوبی‌های گزنفون از «کارتوله»‌های گرجستان بوده‌اند نه اجداد کردهای امروزی!! حالا چرا؟ چون شباهت‌های لفظی دارند و حرف‌های دیگر که خود داستان درازی دارد که طالبین شنیدن این مطلب را

دعوت می‌کنیم کتاب «کرد و کردستان» واسیلی نیکیتین ترجمه محمد قاضی و نیز کتاب «کردها و سرزمینشان کردستان» اثر مترجم همین کتاب را مطالعه فرمایند. اما این حرف را خود آقای پروفیسور مینورسکی می‌گوید که: از وقتی که تاریخ به یاد دارد بشر کسی را بیشتر از کرد در این سرزمین نمی‌شناسد! و مطالعه مسیر بازگشت گزنفون را اگر در نقشه‌های مختلف ملاحظه کنید و کتابهای متعدد را در این باره بخوانید خواهید دید که به گفته همه آنها، که از این حرف‌ها می‌زنند، کسی غیر از کرد نمی‌تواند فرزند کارد و خوبی‌های گزنفون باشد و مهم‌تر از همه این‌که باستان‌شناسان سابقه کرد را همین ناحیه‌ای که گزنفون از آن جا عبور کرده است تا یکی دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، مسجّل می‌دانند و کتیبه‌های آشوری و سومری و آکادی و حتی هخامنشی موجود هر یک به گونه‌ای مؤید این نظریه‌اند. گزنفون در مسیری حرکت کرده که به قول خود مینورسکی، همیشه مهد کردها بوده است و ما در هیچ‌کجای تاریخ اشاره‌ای به اسکان گرجی‌ها در آنجا نمی‌بینیم و تمام نشانه‌هایی که گزنفون از قومی که او را در بازگشت از ایران بسوی یونان، به سته آورده بودند، ارائه می‌دهد، همه معرف کردها هستند و در آخر این‌که دانشمندان بزرگی نظیر پروفیسور مینورسکی (که در صفحه بعد همین کتاب (صفحه ۱) می‌نویسند: قومی که ما درباره آنها صحبت می‌کنیم، قبل از شناخته شدن هم چندین قرن در کوهستان‌های کردستان بوده‌اند) و همچنین پروفیسور اسپایزر و... رد پای کردها را تا شش هزار سال قبل از میلاد مسیح، در این سرزمین تعقیب نموده و ثابت کرده‌اند.

در هر حال چنان‌که گفتیم جالب این است که این سخنان توسط همان‌هایی گفته می‌شود که قبلاً آن یکی سخن را گفته و ما اینجا فقط اشارتی کردیم و امیدوارم مشتاقان حقیقت‌کتابهای زیادی را که در این باره سخن‌ها دارند (مثل کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین ترجمه محمد قاضی و نیز کتاب کردها و سرزمینشان کردستان از مترجم این کتاب) که البته از آن جمله‌اند، مطالعه فرمایند. مترجم.

۲۸- آکادمیسین «مار» معتقد است که اسم «کاردوخی» خود مؤید این نظریه است که این قوم (کاردوخی‌ها) با «آراتویی»‌ها که خود را «خالدی» می‌خواندند، دارای یک ریشه نژادی هستند منتها زبان قدیمی آنها، بعدها به هند و اروپایی تغییر یافت. بار دیگر توجه خواننده محترم را به واژه چلبی در مورد نوشته‌های مربوط به شرق شناسی انجمن باستان شناسی امپراطوری روسیه که در ۱۹۱۲ منتشر شد بخصوص بند ۲۰ صفحه ۱۳۹ به زبان روسی جلب می‌نماید، اما در مورد ارتباط کورتی‌ها و کاردوخیان مار معتقد است که اظهارنظر در این مورد بسیار مشکل است. مترجم.

۲۹- چنین معلوم می‌شود که مهاجرت آریاییها به ایران چنان‌که بعضی از مستشرقین مثل «ف.ف. بار تولد» می‌گوید، از غرب به شرق در ایران صورت گرفته است. (یک بحث جغرافیایی در تاریخ ایران صفحه ۵۳۰۹ نشر ۱۹۰۳ به زبان روسی). مؤلف.

۳۰- عده‌ای از دانشمندان ریشه نژادی آوراتویی‌ها را «خالدی» می‌خوانند و ضمناً آنان را از وابستگان

همسر اُرد، اشک سیزدهم، پادشاه اشکانی می‌دانند؛ در ضمن اینکه اقوام اصلی هبیت و میتانی و... را هم از آنها می‌شناسند (تورایف - تاریخ شرق قدیم قسمت دوم صفحه ۴۶ و ادامه آن در سال ۱۹۱۴ به زبان روسی. برای بعضی‌ها بیان چنین مطلبی که (آنان را از وابستگان همسر اُرد، اشک سیزدهم، پادشاه اشکانی می‌دانند) شاید تولید افکاری مسخره‌آمیز بنماید که چگونه یک طایفه و قومی با نژاد معین از وابستگان یک زن می‌تواند باشد - که با در نظر گرفتن وضع اجتماعی در جهان امروز، این تمسخر هم می‌تواند بجا باشد. ولی دقت در جهان چندین قرن پیش صحت چنین نظریاتی را تحقق می‌بخشد که جهان جمعیتی کمتر از بیلب امروز را داشته و با وجود چگونگی زندگی اجتماعی آنان که معمولاً همه افراد فامیل و طایفه و قوم در محل و منطقه‌ای جمع می‌شدند تا بتوانند از خود در مقابل قبایل مهاجم محافظت کنند و در نتیجه محلی به نام قومی شناخته می‌شد و گذشت زمان منشاء اصلی را از خاطر آنان می‌زدود و این مطلبی است که عوام و سطحی‌نگرها وقتی بحث از خلقت آدم و تکثیر و توزیع بنی آدم می‌شود، صرف نظر از افکار و عقاید هر کس و قبول و رد آن از نقطه نظر ایدئولوژی خودشان با یوزخندی موضوع را دنبال می‌کنند و... مترجم.

۳۱- از این نظر است که عده‌ای از محققین معتقدند که بین ارامنه و هبیت‌ها و کیمیری‌ها پیوستگی نژادی وجود دارد (بررسی خالاتیانسی درباره تاریخ ارمنستان منتشره در ۱۹۱۰ به زبان روسی صفحه ۲۰ - ۱۰). مترجم.

۳۲- در تعقیب این مطلب که می‌گویند (تفاوت‌هایی بین کردوخ و کورتیه هست) باید نوشته استرابون را نیز بیاد بیاوریم که می‌گوید: این ناحیه وطن (کاره‌دوی)‌ها است و شهر «پنتاکی، هم که در گذشته موطن «کاره‌وخ‌ها بوده، در آن منطقه قرار دارد (صفحه ۴۷ تا ۷۱۶) استرابون و (از نوشته هارتمان بنام بوتان). مؤلف.

۳۳- خواننده این سطور توجه به تفاوت دو گفته در فاصله دو سطر این کتاب دارند که البته نظر مینورسکی بیان واقعیت موضوع است. مسئله به این صورت است که دو سطر بالا می‌نویسد: [در تاریخ حکومت‌های فارس قدیم از کردها بصورت مستقل نام برده نشده و...] و بلافاصله در دنباله مطلب می‌نویسد [علمای جغرافیدان نظیر «استرابون» «تبولیمی» و دیگران در آغاز قرون میلادی، به خوبی نواحی کردویه یا کردنشین را مشخص کرده‌اند...] و حتی از شهرهای آنان هم نام می‌برد. این موضوعی است که بسیاری از کتاب‌نویسان (توجه شود پژوهشگر و کتاب‌نویس با هم فرق دارند) مرتب بر آن تأکید دارند که کلمه کردستان فقط از زمان سلطان سنجر سلجوقی معمول شده یعنی بیش از آن کردستانی وجود نداشته است چرا که انتظار این نویسنده‌ها آن است که فقط کلمه کردستان معرف وجود قوم کرد و سرزمین آنها است و اگر دوهزار سال قبل از آن تاریخ و یا هزار سال و یا هر چند سال، به جای کردستان، کردوئن و کردویه و کورتیه و... بکار برده‌اند، یا به معنی کردستان نیست و یا اگر

هست، حتماً منظور قوم دیگری غیر از کرد است، یا اینکه گزنفون به صراحت و روشنی تمام مسیر و مردم کردستان را نشان داده است، از آن‌گونه نظریه پردازان، شروع کرده‌اند به توضیح و تفسیرهای گمراه‌کننده‌ای که حتی خودشان هم به صحت آن باور ندارند و آخر مطلب را با اگر و مگر به پایان می‌برند. مثل این‌که آن کردوخی و کوردوخی‌هایی که گزنفون از آنها نام برده، آنان «کارتولهایی» هستند که همان ایبری‌های گرجی‌اند که [ممکن است در آن منطقه سکونت داشته‌اند و شاید بنا به عواملی، بسوی شمال و سرزمین گرجستان کوچیده‌اند و... (بنا نوشته‌های «لمان هاوپت C.h. lohmonn=haupt توجه شود] حالا چرا گرجستان، کارتوله‌یان خوانده نشد و... معلوم نیست، و جالب‌تر این است که ایشان (هاوپت) بعد اضافه می‌کنند که کارتو‌دوخی‌ها (کارتوله‌ها) در قرن پنجم به این ناحیه (منطقه‌ای که گزنفون از آن جا گذشته بود) آمده‌اند و کردوخی‌ها یا کارتو‌دوخی‌ها (کردها) تنها چند قرن بعد از آنها از ایران آمدند؟!... در حالی که تمام محققین و حتی خود وی می‌گویند و بارها گفته‌اند که این سرزمین قومی کهن‌تر از کرد را بر خود ندیده است و از بدو خلقت این سرزمین (کردستان مرکزی و شمالی) موطن کردها بوده است. در هر حال این اشارت و تکرار آنها برای روشن شدن واقعیت موضوع و توجه به این دو گانه‌گویی‌ها است. مترجم.

۳۴- ادونیس (ارمنستان در زمان زوستینن صفحه ۴۱۸) مؤلف.

۳۵- مروان‌یان جزو طوایفی از کردها هستند که در منطقه بین موصل در خاک عراق و منطقه حسن کینف و آمید (دیار بکر) زندگی می‌کردند و خانواده مروانی خود از خانواده «دوستکی» بود که تحت سرپرستی «باز» بود، که توسط خلیفه عباسی لقب ابوشجاع داشت، در منطقه دیار بکر حکمرانی می‌کردند و بعد از آنها «ابوعلی حسن پسر مروان» به دنبال انقراض حکومت حمدانیان، حکومت مروانیان را تشکیل داد (فتاوی الاعیان جلد ۲ صفحه ۲۶۴ به بعد) و وسعت حکومت مروانیان را از خیلات و ملازگرد و اربحیش تا سرزمین‌های شمال شرقی دریاچه وان و در غرب اورفه را در سوره از امپراطور روم (باسیل دوم) گرفت (۳۸ هجری)، می‌نویسند که بعدها این محدوده مخصوصاً در زمان امیر ناصرالدوله احمد وسیع‌تر گردید. این امیر که بزرگترین امیر مروانی است و «القادر بالله» خلیفه عباسی او را ملقب به ناصرالدوله ساخت. این واقعه که مینورسکی بدان اشاره می‌کند در زمان امیر بوده که به دنبال لشکرکشی و کشتار مسلمانان در شهر اورفه صورت گرفت و به شکست سپاهیان رومی انجامید و بدین ترتیب مروانیان که از ۳۷۶ هجری حکومت داشتند تا ۴۷۸ ادامه دادند. اما شواهدی دال بر سکونت تاریخی آرامنه و خودمختاری آنان در دست نیست. مترجم.

۳۶- البته منظور پروفیسور مینورسکی از این‌که عثمانی‌ها از غرب آمدند جهت جغرافیایی عثمانی‌ها است که از استانبول این فرمان صادر شد و سپاهیان عثمانی هم از آن جهت آمدند والا عثمانی‌ها خود از شرق بودند و این حکومت از فرزندان عثمان پاشا یکی از سرداران سلجوقی بود که به دنبال تصرف

آسیای صغیر توسط سلطان طغرل سلجوقی، حکومت مناطق مختلف آن به سرداران مورد اعتمادش سپرده شد و یکی از آنان عثمان پاشا بود که در ناحیه طرابزون، در جنوب دریای سیاه، به حکومت گماشته شد و فرزندان وی بتدریج قدرت و نفوذ خود را گسترش دادند و بالاخره سلطان محمد فاتح با فتح استانبول و انقراض امپراطوری روم شرقی (بیزانس) جانشین آن امپراطوری شد و بنام نیای خود امپراطوری را عثمانی نامید و با اینکه سلجوقیان، تا بودند، حرمت مذهبی خلفای عباسی را داشتند، عثمانی‌ها بعد از ضعف و نابودی سلجوقیان، دست خلفای عباسی را به طور کلی از حکومت سیاسی و مذهبی کوتاه کرده و علاوه بر استیلای سیاسی بر بغداد، سلاطین آنها (عثمانیان) خود را فرمانروای دینی هم اعلام و رسماً به لقب امیرالمومنین ملقب کردند. عثمانیان در غرب سرزمین‌های وسیعی را مثل شبه جزیره بالکان و بلغارستان و... از روم غربی و دیگر فرمانروایی‌های اروپایی ضمیمه متصرفات خود ساختند و در شرق هم علاوه بر تصرف کشورهای غرب آسیا مثل سوریه و لبنان و فلسطین و اردن و تمام کشورهای موجود در شبه جزیره عربستان سعودی، مثل یمن و عمان و... تمام بین‌النهرین، با ایران هم مرز شدند و با استفاده از اختلافات مذهبی که بین ایران و سرزمین‌های وابسته آن به عنوان شیعه و سنی وجود داشت، به تحریک مردم آن سامان پرداخت و قسمت‌های زیادی از کردستان را هم تصرف نمود (آن قسمت‌ها از کردستان که امروزه جزو خاک عراق و ترکیه و سوریه می‌باشند) که با شکست شاه اسماعیل صفوی در جنگ جالدران، این تصرفات صورت قطعی پیدا کرده و استحکام بیشتری یافت و قسمت‌های علیای کردستان هم زیر نفوذ عثمانیان قرار گرفت. فعل و انفعالات و جنگ و ستبرهای بین ایران و عثمانی که چند قرن طول کشید، به صورت کاملاً روشن امروز در دسترس است که در جای خود به هر یک از آنها که مربوط به بحث ما باشد، اشاره خواهیم کرد. مترجم.

۳۷- شاید نظر کردها در این مورد که ادریس به کردها خیانت کرده و سبب تصرف ناحیه علیای کردستان از طرف سلطان سلیم عثمانی شده، درست نباشد و این موضوع در عین حال دفاع از وی (ادریس) نیست فقط به نظر مترجم باید تحقیق بیشتری در این مورد صورت گیرد تا چگونگی ماجرا و رابطه این شخص و سلطان سلیم عثمانی و میزان ارتباط و سابقه آن روشن گردد. مترجم.

۳۸- کتاب شرفنامه قسمت سوم صفحه ۲۰۸- ۵۳۱ چاپ پترسبورگ. صفحه ۷۶.

۳۹- خواننده محترم این منظور چنانکه آگاه است، نویسنده بدون هیچ اشاره‌ای به نقل و انتقال کردها از هدفهای ادریس صحبت کرده و مترجم نیز برای حفظ امانت عین آن را نوشته و ترجمه کرده است.

۴۰- شرفنامه، جلد دوم صفحه ۷۶.

۴۱- شرفنامه، قسمت سوم، صفحه ۲۲۴، ۳۴۰ مراجعه شود. البته امروز هم (زمان نوشتن کتاب) از این رویدادها در مناطق «موش» و «کابلیجوس» اتفاق می‌افتد «سایکس شامو» در بخش چهارم کتابش در صفحه ۲۱۴ می‌نویسد: داود فوق‌الذکر پسر «سینیهیم» از ارامنه (ارتسیرون) بود که در سال ۱۲۰۷

میلادی از سلطنت چشم پوشید. از طرف دیگر سوابق تاریخی چنین می‌نمایاند که این شخص (داود) امیری گرجی بوده است، که در این صورت باید وی (داود کوپلات) باشد که در سال ۱۰۰۱ میلادی درگذشته است. همین سوابق تاریخی، بین گفته‌های ارامنه و گرجی‌ها تفاوت ایجاد می‌کند و از جمله اطلاعات دیگری که می‌دهند این است که کردها کلیسای ارامنه را پس از تصرف به مسجد تبدیل کردند (جلد سوم صفحه ۲۱۵). مؤلف.

۴۲- در مورد این گفته پروفیسور مینورسکی نشانه و دلیلی ارائه نداده است و مترجم هم با اینکه بسیار کوشید ولی کمتر نتیجه گرفت و نتوانست سندی را دال بر این گفته پیدا کند، ضمن اینکه ناحیه‌ای که پروفیسور مینورسکی به آن اشاره کرده‌اند از همان ابتدا کردنشین بوده است. مترجم.

۴۳- شرفنامه، بخش دوم صفحه ۳۴.

۴۴- عملی که روسها در طول تاریخ بارها نسبت به دوستان و هواخواهان متحدان خویش از خود نشان داده‌اند. م.

۴۵- این شخص (نمرود رسام) از اهالی منطقه بوده که آثار تاریخی بسیاری در سرزمین آشور پیدا کرده بود. (مسافرت توراییف. تاریخ شرق قدیم ۱۹۱۴ قسمت اول صفحه ۳۷ به زبان روسی) مؤلف.

۴۶- در طول تاریخ قدیم کردستان اغلب با چنین حوادثی برخورد می‌کنیم، زیرا رهبران قیام‌ها اغلب از روسای ایلات و عشایر بودند، در نتیجه وسعت دید سیاسی و اجتماعی و جهان‌بینی آنها در همان محدوده اختیار و منطقه دوروبرشان خلاصه می‌شد. عدم آگاهی از اوضاع و سیاستهای جهانی و نیروهای توانمند زمان، اغلب سبب گرفتاریشان در یک چنین تله‌هایی می‌گردید که برایشان می‌گذاشتند. چه بسا کمی آگاهی ورق را کاملاً برخلاف روال موجود به نفع آنها برمی‌گرداند. مترجم.

۴۷- سوتسین با پریم مجموعه‌ای از ترانه‌های فولکلور کردی را جمع‌آوری کرده و با ترجمه فرانسه آن در چهار جلد در سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۸۹۰ در پیتزبورگ چاپ و منتشر کرده‌اند. م.خ.

۴۸- هموطن کرد ما بنام جلیل جاسم قیام کردها را در سال ۱۸۸۰ موضوع رساله دکترای خود در رشته تاریخ قرار داده و در سال ۱۹۶۶ در مسکو به زبان روسی به چاپ رسانده است. م.خ.

۴۹- بنام اخبار ناحیه قفقاز در مجمع جغرافیایی امپراطوری روسیه شماره ۴ و ۱۷ و ۱۹ تحت عنوان (کردها در سرزمین فارس) این نوشته نگرشی گذرا و سریع است به مسائل و رویدادها که به زبان روسی منتشر شده است. مؤلف.

۵۰- امروز اطلاعات تاریخی زیادی در مورد تاریخ جدید کردها در دست است که همه از طرف خبرنگاران و نویسندگان جنگی روسیه جمع‌آوری شده است، مثل (کارتسوف، اگریانوف و کاساروف و...) که من استفاده زیادی از این نوشته‌ها کرده‌ام و نیز از کتاب انگلیسی به نام (دانستنی‌های مخصوص درباره حمله کردها علیه ایران و ترکیه در سال ۱۸۸۱) و از شماره ۵ آن به زبان انگلیسی بسیار بهره

گرفته‌ام. مؤلف.

۵۱- در زیرنویس بخش پنجم این کتاب از قزاق صحبت شده که: قزاقها به قومی بخصوص گفته می‌شود که به زبان روسی تکلم می‌کنند و مرکز اصلی آنها سرچشمه‌های رودخانه گویان است که به دریای سیاه می‌ریزد. قزاق‌ها را اساساً از نژاد روس می‌دانند. م. و امروزه بعد از تجزیه روسیه شوروی در سال ۱۹۹۲ میلادی و کسب استقلال اقوام حاشیه‌ای آن کشور بر اساس سیاست جدید آن امپراطوری، قزاق‌ها هم موفق به کسب استقلال خویش شدند و کشوری بنام قزاقستان ایجاد کردند که نسبت به دیگر اقوام استقلال‌یافته، از امکانات وسیع تری برخوردارند و بخصوص به علت بودن مراکز فضایی و هسته‌ای شوروی (روسیه امروز) در آن جمهوری و فراهم بودن شرایط لازم، قزاق‌ها نسبت به دیگر جمهوری‌های استقلال‌یافته، از علوم و تکنیک بالائری برخوردارند. مترجم.

۵۲- در مورد حمیدیه‌ها باید گفت که اولاً اینها را به نام سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی، حمیدیه نامیده بودند و دیگر این که اینها سابقه جنگندگی بسیار دارند و برای نمونه می‌توان کتاب «کردها و سوارکاران کرد، نوشته ف.ف. گرینازوف را مطالعه کرد و یا اخبار و اطلاعات مرکز فرماندهی جنگ در قفقاز، منتشره در سال ۱۹۰۷ صفحه ۲۰ به زبان روسی. م.

۵۳- این شیوه زشت و شنیع اکنون هم در نهایت تعصب دنبال می‌شود و تا همین اواخر کردها ترکیه حق نداشتند خود را کرد بنامند و یا به زبان کردی صحبت کنند و خود مترجم بارها در شهرهای مختلف ترکیه، کردهای ترکیه را دیده که وقتی می‌خواستند یا هم صحبت کنند دور و بر را می‌بایند تا مبدا مأموران دولتی آنها را در حال صحبت به زبان کردی ببینند. جالب‌تر اینکه کردهای ترکیه را ترکها «داغ ترکی» یا ترک‌کوه‌نشین می‌خوانند و کسی را پارای بیان این که آنها کردند، نیست. مترجم.

۵۴- مؤسس سلسله ابوبی (شادی یا شادی) پسر مروان از کردهای قبیله (راوندی یا رواد) و از اهالی شهر «دوبین» و پدر بزرگ سلطان صلاح‌الدین ابوبی بود. طایفه راوندیه، شاخه‌ای از قبیله «هازینی» است. این طایفه (راوندیه)، توسط «حسین پسر محمد» ملقب به «ابولهیجا» فرمانروایی راوندیه را بر آذربایجان و کردستان در سال ۳۷۰ تا ۳۷۱ با شکست «ابراهیم پسر سالار مرزبان، سردار دیلمی، و تسلط بر آذربایجان و کردستان، برقرار ساخت. ابن حوقل می‌نویسد که: ابولهیجا در سال‌های ۳۴۴ به بعد فرمانروای اهر و ورزقان بود و سالی پنجاه هزار دینار به عنوان خراج به سالار مرزبان دیلمی می‌پرداخته است و سید احمد کسروی در جلد دوم کتاب (شهرباران گمنام صفحه ۴۰ به بعد) از زبان «آسوتیک داروینچی» مورخ ارمنی و نیز «ابن التیر» و «ابن حوقل» می‌نویسد: «ابولهیجا» و پسرش «مملان» (کردی می‌نویسد اسم پسرش محمد بوده ولی در کردی «زه‌ری» یا بکار بردن الف و ن زایده او را مملان خوانده‌اند) در لشگرکشی‌های وسیعی که کرده‌اند، براران و ارمنستان هم تسلط یافته و تقریباً بیش از یک قرن علاوه از آذربایجان و کردستان، اران و قسمت اعظم ارمنستان (مناطق جنوبی) هم جزو

متصرفات آنان بوده است و مخصوصاً به علت کشیده شدن اختلافات مذهبی بین مسلمانان و مسیحیان به نواحی کردستان و آذربایجان راونده، بناچار این جنگها شده و بارها آرامنه و آسوریان منطقه را در جنگهای مکرر، سرکوب نموده‌اند و مخصوصاً این تواریخ «مملان» را یکی از جهادگران بزرگ در راه اسلام نام برده‌اند و قطران تبریزی شاعر معروف آذربایجانی که مداح مملان و امیر و هسردان و دیگر امرای راوندی آذربایجان و کردستان بود بارها در اشعارش به این مطلب اشاره دارد:

مهی که سجده برد پیش او مه گردون
به نیکویی بر او نیکوان دیگر دون

یکی بگیرد جندان که داشتی مملان
یکی بگیرد چندان که داشتی فضلون

که این فضلون فرمانروای آران بوده است. در هر حال این نسبت سلطان صلاح‌الدین ایوبی است هر چند که بعضی از مورخین عرب، اصل و نسب بسیار طولانی برای «شاذی» ذکر می‌کنند. از پسران شاذی نجم‌الدین ایوب و شیرکوه در خدمت امیر بهروز رومی، معلم فرزندان سلطان طغرلی سلجوقی که بعدها به امارت رسید، و عمادالدین زنگی بودند و «ایستانی لین پل» می‌نویسد: در سال ۱۳۷ میلادی صلاح‌الدین پسر شیرکوه به دنیا آمد و نجم‌الدین ایوب و شیرکوه هر کدام در اثر لیاقت و شایستگی به فرماندهی سپاه شام و سپاه نورالدین (پسر عمادالدین زنگی) رسیدند که در مقابله با نیروهای صلیبی در حمله به بیت‌المقدس به پیروزی‌های بزرگی نایل آمدند و صلاح‌الدین که به تدریج بزرگ شده و به کمالات دست یافته بود همراه پدرش شیرکوه برای کمک به شاور، وزیر خلیفه فاطمی مصر، به آنجا رفت و پس از پیروزی‌هایی که ضرغام حاصل کرد، در سه سفر به مصر، سرانجام پدرش به وزارت خلیفه فاطمی رسید و شاور که به فکر خیانت بود از بین رفت و چند بار در اثر کفایت صلاح‌الدین ایوبی سپاهیان عیسوی پادشاه قدس شکست خوردند و صلاح‌الدین اول به حکومت اسکندریه و سپس به دنبال درگذشت پدرش، فرمان وزارت مصر به نام او صادر شد و مخالفانی که برای سرنگونی وی فعالیت می‌کردند یکی پس از دیگری از بین رفتند. صلاح‌الدین که در عین وزارت کشور مصر، سپهسالاری سلطان نورالدین محمد سلجوقی را داشت، بتدریج دست صلیبیون را از آن سرزمین کوتاه کرد و پس از درگذشت المعاضد خلیفه فاطمی مصر خاندان او را از کاخهای سلطنتی با احترام زیاد به کاخی در خارج از شهر منتقل کرد و با عزت زیاد از آنها نگهداری می‌نمود و از آن تاریخ رسماً امور مصر را به عهده گرفت و به پادشاهی مصر رسید. بعد از درگذشت سلطان نورالدین سلجوقی متصرفات وی را هم تصاحب کرد و حکومت شام و فلسطین را هم به دست گرفت و بعد از دفع مخالفان به تدریج بر تمام شام و بین‌النهرین و آسیای صغیر شرقی تا مرزهای امروز ایران و همچنین شبه جزیره عربستان و یمن تسلط یافت و بدین ترتیب یکی از بزرگترین امپراطوری‌های تاریخ را به نام حکومت کرد و ایوبیان بوجود آورد و بعد از او نیز برادران و فرزندان وی باز هم سالها در متصرفات او به حکومت پرداختند. ارزش و شهرت سلطان صلاح‌الدین ایوبی در پیروزی‌های پی در پی او بر

سپاهیان اروپایی صلیبی بود که بارها به فرماندهی فرماندهانی نظیر ریچارد شیردل امپراتور انگلیس و فلیپ اگستوس امپراتور فرانسه و سرداران و امپراطوران آلمان و ایتالیا (از دربار پاپ)، برای تصرف قدس شریف آمدند، ولی با لیاقت و کبیاستی که داشت آنها را در هم شکست و فراری ساخت و سرانجام بزرگترین پیروزی را با استیلاى همیشگی مسلمانان بر بیت المقدس فراهم نمود و نامی جاودانه از خود در تاریخ اسلام و جهان و کردها به جای گذاشت. سلطان صلاح الدین مردی بسیار بزرگ و پاک و متدین و وارسته بود. وقتی در کمال قدرت و عظمت دار فانی را وداع گفت (در سن ۵۷ سالگی در ۲۷ صفر ۵۸۹ هجری برابر چهارم مارس ۱۱۹۳) میلادی از خود چیزی نداشت و بر عظمتش این دلیل که دشمنانش که هر کدام خود تاریخ ساز بودند از مرگ او عزا گرفتند مترجم.

۵۵- کریم خان زند از اهالی لرستان ایران و از قبیله لُر و طایفه لک بود (دو کتاب لُر و لک که هر دو از نوشته های نویسنده این اثر «پروفیسور مهنورسکی» برای اطلاع بیشتر از این قوم و طایفه بسیار مفیدند) که وقتی نادرشاه افشار قدم در عرصه فرماندهی و امارت نهاد، به خدمت وی در کار سپاهی گری درآمد و بتدریج در اثر لیاقت و کفایتی که از خود نشان داد، به فرماندهی یکی از ستونهای سپاه نادرشاه رسید. بعد از قتل نادر و از هم پاشیدگی امور ایران، کریم خان همراه با افراد خود که بیشتر از طایفه لک بودند، رهسپار سرزمین مادری خود لرستان، گردید که در این راه از طرف مدعیان تاج و تخت، مخصوصاً علیمردان خان یختیاری، حاکم اصفهان، به همکاری دعوت شد و کریم خان ضمن درگیر شدن، متوجه اوضاع وخیم کشور گردید و همین امر سبب شد که کریم خان رأساً وارد عمل شود و سرانجام با از میان برداشتن مدعیان و رقیبان، به سلطنت ایران رسید و شیراز را به پایتختی انتخاب کرد و بدینگونه سلسله کرد زندیه را بوجود آورد. از خصوصیات بارز کریم خان این بود که وی تا هنگام مرگ هیچگاه خود را پادشاه نخواند و در تمام این مدت خود را «وکیل الرعایا» می نامید و تمام آثار باقیمانده از وی نیز به نام وکیل خوانده می شوند. مثل مسجد وکیل، بازار وکیل و... مترجم.

۵۶- با این حساب باید از حکومت شدادیان نیز صحبت کرد که از قرن دهم تا دوازدهم فرمانروایی نواحی جنوبی قفقاز را داشتند و دو مسجد از آنها باقی مانده است (مار. انبیه های کهن صفحه ۱۲۳) و نیز مطالعه کتاب (پول. خاندانهای مسلمان و بازتولد. صفحه ۱۹۵) نیز توصیه می شود. مؤلف.

۵۷- لالایان و آشوری ها در منطقه «وان» در نوشته های قفقاز در انجمن جغرافیایی امپراطوری روس شماره ۲۸ منتشره در ۱۹۱۴ چاپ چهارم. مؤلف.

۵۸- غیر از دو خاندان ایوبی و زندیه (که دومی برای ایرانیان کاملاً آشنا است) خاندان های کرد بسیار دیگری هم در مناطق مختلف حکومت هایی تشکیل داده اند که می توان از آنان بکان لر بزرگ (۵۵۰ هجری تا ۸۲۷ هجری) که تحت رهبری دو برادر به نامهای «بدر» و «منصور» از خاندان «فضولی» در لرستان تشکیل شد و ۲۷۷ سال حکومت راندند، نام برد.

همچنین اتابکان لُر کوچک که توسط خاندان خورشیدی کرد به رهبری شجاع‌الدین خورشید در ۵۷۰ هجری تشکیل شد و تا ۱۰۰۸ هجری دوام یافت.

حکومت بنی‌اردلان در کردستان سنه (سنندج) که بنا به گفته شرفنامه توسط «بابا اردلان» دوباره سازی شد چون بنا به گفته «دکتر فریح» این ناحیه از قدیم دارای حکومت خودمختار بوده است.

غیر از اینها به گفته مستشرقینی مثل لرد کروزون، حکومت‌هایی مثل حکومت محلی «براخوی» در کرمان، حکومت شلاویه در «اردان» که از ۳۴۰ هجری تا ۴۶۸ هجری حکومت رانده‌اند. حکومت محلی سلک در سیستان (از ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۳) میلادی امارت جزیره، امارت بتلیس که نویسنده کتاب شرفنامه از خاندان امرای آنجا است و توسط ملک اشرف تبلیسی تشکیل شد و در ۱۰۶۶ توسط احمدپاشا والی وان از بین رفت. امارت پازوکی در فارس، امارت سلیمانی در حکاری. امارات بابان که از امارت بزرگ و با نفوذ کرد بوده است و حکومت‌های محلی دیگری از کردها که تا جنگ جهانی اول وجود داشته‌اند که برای شناختن آنها و آشنایی با چگونگی حکومتشان، خواندن کتاب تاریخ کرد و کردستان نوشته پروفیسور محمد امین زکی ترجمه مترجم این کتاب (حبیب‌اله ناپانی) توصیه می‌شود.

مترجم

۵۹- این اعتقاد که روح پس از مرگ، دیگر زنده نمی‌شود و به صورت اول در نمی‌آید، اعتقادی است درست نقطه مقابل باور یزیدیها (به تناسخ و انتقال روح معتقدند مترجم).

۶۰- این گفته‌است که «هایفسکی» و «بیلک» و دیگران نیز می‌دانند و می‌گویند. مترجم.

۶۱- لالایان و آشوریها در منطقه وان، از نوشته‌های انجمن جغرافیایی امپراطوری روسیه در قفقاز شماره ۲۸ نشریه چهارم جاب ۱۹۱۴، مؤلف.

۶۲- کسانی که مایل به داشتن اطلاعاتی در مورد سرشماری کردها باشند، می‌توانند به نوشته سایکس و نیز اخبار رایید (تروتیر) و نیز برگردان کردهای آسیای صغیر و اخبار ناحیه قفقاز از انجمن جغرافیایی امپراطوری روسیه شماره ۷ سال ۱۸۸۲ صفحه ۴۰۱ و نیز کار پر ارزش لرج به نام (کندو کاو درباره کردهای ایران و رابطه آنها با خالدی‌های اصلی مراجعه کنند. مؤلف (البته امروز این اطلاعات خیلی کهنه شده‌اند و سرشماری‌های جدیدی هستند که خیلی دقیق‌تر این آمار را در اختیار ما می‌گذارند. مترجم)

۶۳- ه.ف.ب. لینچ، بررسی و تحقیق در ارمنستان سال ۱۹۰۱ جزوه دوم صفحه ۴۲۳ به زبان انگلیسی است که «جونکوفسکی» در سال ۱۹۱۰ این کتاب را به زبان روسی ترجمه کرده است.

۶۴- اینها را گوران هم می‌گویند. این کلمه گوران دارای دو معنی است که یکی به معنای زارع و کشاورز است و دیگری به قبیله و عشیره‌ای گفته می‌شود که در شرق زاب زندگی می‌کنند. راولنسون معتقد است که ریشه این قوم از طایفه «کلهور» می‌باشد و سلطان مراد چهارم در حوالی ۱۶۳۹ میلادی «هاجلانی»ها

را از منطقه دیار بکر اخراج و آنها را در اطراف زاب اسکان داد و کلهورها را از آنجا بیرون کرد. اما تفاوتی که میان لهجه‌های گوران و کلهور مشاهده می‌شود، خلاف این عقیده را ثابت می‌کند. م.ج. (در صفحات بعد باز هم در این باره صحبت می‌شود)

۶۵- ترکها زمان تصرف مناطق مرزی ایران کوشیدند زندگی زارعین و کشاورزان را بهبود بخشند، در حالی که بر خلاف میل خود روستاییان بود، زیرا من (نویسنده) خود بسیار از زارعین شنیده‌ام که از روی نأسف گفته‌اند ما دیگر ارباب و آغا نداریم. ترکها می‌کوشند قدرت آگاهامان را از بین ببرند. مؤلف.

۶۶- این نظریه مینورسکی چنین می‌رساند که زارع کرد همیشه گدا و گرسنه بوده و آغاهام همیشه آغا و مالک، ولی حقیقت چیز دیگری است بدینگونه که درست است همیشه آغا و کشاورز براسنی از هم تشخیص داده می‌شوند اما این به علت برزندگی و اصل و نسب والای آغا و بی‌کفایتی رعیت نیست بلکه مشخص کننده آنها لباس و شکل ظاهری و نیز چگونگی آنها است. حتی امروز هم شاید بتوان از روی چگونگی پوشش، طبقات جامعه را از هم جدا کرد تا چه رسد به زمان مینورسکی و مسافرتش به کردستان. مترجم.

۶۷- کانی - Kani در کردی به معنی چشمه و «کوتر = Kav. Tat» به معنای کبوتر است و کانی کوتر یعنی چشمه کبوتران.

۶۸- در مورد سرگذشت انسان و انسان‌شناسی کردها اطلاعات بسیار کمی داریم (مطالعه کتاب آنتی‌انوفسکی) به نام «یزیدیان» که بحثی در این باره است به زبان روسی و منتشر شده است، توصیه می‌شود (سال ۱۹۰۰ شماره ۳۰)

۶۹- عده‌ای از عشایر کرد معتقدند که آنها در اصل عرب بوده‌اند و آنها را کرد کرده‌اند. این عقیده بخصوص در میان خانواده رؤسای عشایر بیشتر رواج دارد. مؤلف. اینان می‌گویند از نوادگان پیغمبر (ص) هستیم. من معتقدم که این نظرها بیشتر به خاطر جلب پشتیبانی رعایا و کشاورزان بوده است تا بدین‌گونه با استفاده از علاقه و دلبستگی رعایای کرد به اسلام، استیلا و حاکمیت خود را مسلم سازند. م.خ.

۷۰- در اینجا نویسنده دچار اشتباه شده است، زیرا کردهای ناحیه سلیمانیه، مخصوصاً و کردهای عراق عموماً دارای خصوصیات مخصوص به خود هستند و هیچگونه وابستگی به ایرانی‌ها و عراقی‌ها ندارند. م.م (مترجم لازم می‌داند یادآوری کند که حتماً منظور سعید محمد کریم از بیان خصوصیات آریایی است و اینکه در ترجمه عربی هر گونه ارتباط کردها را با ایرانی‌ها انکار کرده به خاطر توجه سطحی و آوردن کلمه ایرانی به جای آریایی است و الاً ارتباط کردها و آریایی‌ها که از آنها هستند قابل انکار نیست و این که در توضیح می‌گویند: زیرا اینها دور از گروههای دیگر زیسته‌اند، خود دلیلی بر این

مطلب است). مترجم.

۷۱- در ایرانی بودن این کردها هیچ شک نیست. تا آنجا که به مسئله زبان کردی ارتباط داشته باشند. اما قبول استیلای یک قوم بر قوم دیگر بر کردها تا به امروز قابل پذیرش نیست.
دربارۀ خصوصیات کردها و زندگی اجتماعی آنها و نیز تاریخ و آگاهیهای آنها، در میان اقوام دیگر خاورمیانه، اطلاعات و گفته‌های بسیاری را می‌توان در نوشته‌های مختلف از جمله آکادمیسین «مار» پیدا کرد. بیشتر نوشته‌های انجمن اکیولوژی بخش شرقشناسی (جزوه ۲۰ سال ۱۹۱۰) نیز نوشته‌های بسیار خوبی در این راستا هستند و اطلاعات جالبی به دست می‌دهند. (باز هم توجه لازم به کلمه چلبی جلب می‌شود).

[باز اینجا لازم به توضیح است در ترجمه عربی و کردی این کتاب در زیر نویس آمده است: «که تمام کردها ایرانی نیستند و تنها آنهایی که در ایران زندگی می‌کنند ایرانی‌اند» که این توضیح اصلاً قابل توجه نیست، زیرا اولاً کرد، کرد است و دارای ریشه نژادی معینی می‌باشد (آریایی) بنابراین برخلاف این توضیح، کرد ایرانی و عرب و ترک و... هم نمی‌توانیم داشته باشیم. در ثانی گمان می‌رود آنان اصالت و نژاد را با تابعیت سیاسی عوضی گرفته‌اند و تصور کرده‌اند که منظور مینورسکی تابعیت کردهای تقسیم شده بین کشورهای ایران و عراق و یا ترکیه و سوریه می‌باشد. مترجم]

۷۲- توجه به این گونه نتیجه‌گیریها، نظریه پیشین مترجم را در دوگانه‌گوییها و پراکندگیهای نظریات بعضی از پژوهشگران ثابت می‌کند. در حالیکه چند سطر بالاتر پروفیسور مینورسکی اظهار می‌دارد [زبان کردی، فارسی نیست که به کردی تبدیل شده باشد و... بعد اظهار می‌دارد که... زبان کردی پیوند صریحی با زبان اوستا دارد و کتاب «اوستا» کتاب مقدس زردتشتیان هم به این زبان نوشته شده است...] وقتی که کتاب مقدس ایرانیان به زبان کردی نوشته شده است و... پس زبان کردی ایرانی است، زیرا تمام نظرها این است که اوستا به زبان مادی نوشته شده است و اینجا هم این نتیجه حاصل شده است که زبان اوستا به زبان کردی است، پس زبان کردی و زبان مادی یکی‌اند، یعنی هر دو زبان ایرانی هستند. چنان که در کتاب «نگرش تحقیقی به تاریخ کرد و کردستان» تألیف مترجم این کتاب «حیب‌اله تاپانی» با توجه به تاریخ کرد و سوابق چند هزار ساله‌اش و نیز اتنوگرافی با علم قومیت با قوانینی که دارد بیان این نظریه که کردی، فارسی نیست (نه به این معنا که کردی امروز از فارسی گرفته شده است بلکه به این معنا که زبان کردی از زبان ایرانی جدا است)، مغلفه‌ای پیش نخواهد بود. مترجم چنان‌که در آن کتاب بر همین اساس بیان داشته که اگر زبان مادی، امروز به آن عنوان که دانشمندان مطرح می‌کنند اثری از خود به جای نگذاشته است، به این دلیل است که این زبان (زبان مادی) امروزه به صورت وسیع به حیات خود ادامه می‌دهد و بر مبنای «آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم» با این که زبان مادی با تمام قدرت خود وجود دارد (همان زبان کردی)، دانشمندان دنبال آن در جاهای دیگر،

می‌گردند، ضمن اینکه می‌دانیم زبان‌های مادی و پارسی هم به همدیگر بسیار نزدیک بوده‌اند، (تاریخ کرد و کردستان و توابع علامه محمد مردوخ جلد اول صفحه ۴۱ توضیح کافی در این باره دارد). پس در حقیقت آثاری که ما آنها را فقط پارسی می‌دانیم، مادی هم هستند و آن زبان کردی را که زبان اوستا می‌خوانیم در اصل زبان مادی هم هست. چیزی که استرابون جغرافیدان یونانی قرن اول میلادی نیز، که خود به آنها بسیار نزدیک بوده است، آن را بیان می‌نماید (کتاب ایران قدیم اثر استرابون به نقل از اوپرت *oppert La peuple et Langue Desolledes* صفحه ۳ به بعد) تازه خود پروفیسور مینورسکی می‌گوید اوستا به زبان کردی نوشته شده و در تعدادی از نوشته‌ها بر همین اساس زردشت را هم کرد می‌دانند و عده‌ای هم می‌نویسند، زردشت مادی بود و از خاندان «سپننامه» مادی که در ری حکومت می‌کردند و شهرت زردشت را زرتشت مادی خوانده است *Pline. Histoire Naturelle, Traduct par M. E. litter Tome 2 paris* و چون ثابت شده است که کرد و ماد یکی‌اند (توضیح آن خارج از حوصله این ژورنالیست) پس زبان آنها هم یکی بوده و لذا با این تفصیل دنبال زبان مادی گشتن، دنبال نخود سیاه رفتن است، چنان که پروفیسور سالیس = *cayce* به دنبال تحقیقات وسیع سرانجام نتیجه می‌گیرد: مادها یکی از عشایر کرد بوده‌اند که در شرق آشور تا جنوب دریای خزر سکونت داشته‌اند و زبانشان هم آریایی است (تاریخ عمومی مورخین جلد دوم). در ناپید این گفته‌ها مدارک بسیار است و آثار «نولدکه»، دار مستتر (کتاب بررسی‌های ایران و زبان مادها) و ابن خلکان (به نقل از کارنامه اردشیر پاپکان احمد کسروی صفحه ۱۹) و... به این جدول کوتاه متن که مثالهای فراوان می‌توان زد، نگاه کنید و زبان اوستا را که به گفته خیلی‌ها از جمله مینورسکی زبان کردی است از آن بیابید آنوقت زبان مادی را هم پیدا خواهید کرد.

۷۳- تا امروز (زمان نوشتن کتاب. مترجم) به نظر پروفیسور «اسکارمان» آنچه که مربوط به لهجه‌های کردی ترکیه باشد، روشن نشده است. اما نظریات «ژابا» اهمیت خود را حفظ کرده است. برای کسانی که بخواهند از این نظریه‌ها (نظریه ژابا) استفاده کنند می‌توانند به کتاب تحقیقی «لرچ» مراجعه کنند که در آنجا نقل شده است. (مجله آسیایی پترسبورگ سال ۱۸۹۵ قسمت سوم صفحه ۲۴۲-۲۵۵) ژابا لهجه‌ها را به راوندی (ارض رومی، تبلیسی، بایزیدی، قارصی و ارومیه‌ای) و حکاری (یونانی، دیار بکری، آمیدی و عشایر هرکی (طوایفی از کردها هستند مترجم) و سوری (بلیاس سلیمانی، موکری و زوزی = زوزا) و بالاخره «هورومکی = (زازا)، تقسیم کرده است.

البته مینورسکی نمی‌بایستی بر این تقسیم بندی اعتقاد نشان می‌داد، زیرا شاخه‌های زبان کردی را نمی‌توان بر اساس تقسیمات جغرافیایی تقسیم کرد و با چگونگی پیوند زبانها و لهجه‌ها را از نظر دور داشت. مناطق جغرافیایی درست است که در لهجه‌ها اثر می‌گذارد اما آنها را از هم جدا نمی‌سازد و پیوندهای آنها را از هم جدا و یا قطع نمی‌کند. آنچه که به نظریه ژابا مربوط باشد این است که لهجه‌ها را

بر مبنای طوایف و آن مناطقی که در آن ساکنند از هم جدا می‌کند و حتی مناطق جغرافیایی را هم از روی مراکز زندگی این اقوام تعیین می‌کند که به هیچ وجه با واقعیت نمی‌خواند. کردها خودشان بررسی‌های زیادی در این باره کرده و به ویژه برای تقسیم‌بندی شیوه‌های زبان کردی و نواحی نفوذی آنها، کوششهای زیادی مبذول داشته‌اند.

نویسندهٔ شرفنامه از روی شیوه‌های بیان زبان کردی، این زبان را به چهار شاخهٔ بزرگ تقسیم کرده است که عبارتند از: ۱- لری‌ها ۲- کرمانجی ۳- گورانی ۴- زازا «پروفیسور توفیق وهبی هم همت بیشتری نشان داده و این چهار شاخه را هم به شاخه‌های کوچکتر تقسیم کرده و مناطقی را هم که با آن لهجه‌ها تکلم می‌کنند مشخص نموده است. برای نمونه لهجهٔ کرمانجی را به دو بخش بالا و پایین تقسیم کرده. کرمانجی پایین به نظر وهبی در شهرهای (هولر، سلیمانیه، سابلاغ (مهاباد) و سته (سنندج) پخش شده است. در حالی که مینورسکی لهجه‌های سلیمانیه و مهابادی را شرقی و لهجهٔ سنندجی را به زبانهای جنوب پیوند می‌دهد که در واقع جزو زبانهای مزبور می‌داند در حالی که این لهجه (پلباسی و زرزایی) جزو کرمانجی علیا می‌باشند. م.خ.

۷۴- می‌توان شیوهٔ زبان موکری (مهاباد) را زبان کلاسیک کردی نامید. اُسکارمان مفصلاً در این باره بحث و بررسی کرده است. م.

۷۵- مصدر کردی «زائین»، «سلاقی» و نیز «زئات» روسی همه از یک ریشه‌اند و در همهٔ زبان‌ها به معنی دانستن است. مترجم.

۷۶- نوشتهٔ احمد خانی تحقیق ژابا را در این باره تحت‌الشعاع قرار داده است. اما نوشتهٔ اُسکارمان که در مریوان نوشته شده است چون به زمان نزدیک‌تر است، بیشتر واقعیت پیدا می‌کند. م.

۷۷- نظریه ژابا پیتربورگ سال ۱۷۶۰ صفحه ۷ تا ۱۱. به زبان روسی مؤلف.

۷۸- «روت» اینجا در دو معنی بکار رفته که اولی به معنی نذار و لخت و بی‌نوا است و دومی به معنی چهره و رخسار است. مترجم.

۷۹- این اشعار کردی در مهاباد نوشته شده و از اشعار نالی شاعر شهیر کرداند و هر دو از یک غزلند. مترجم (۸۱۸۵۶).

۸۰- این شعر از اشعار پریم سوتسین شاعر «تور عابدین» از شهرهای ترکیه است.

۸۱- در نوشته‌های اُسکارمان (شیوه‌های زبان کردی) آمده است که سبک و آهنگ این ترانه یکی از ترانه‌های اسپانیولی را به خاطر می‌آورد. مؤلف. آیا اُسکارمان منظورش از بیان این گفته نشابه زیباییها است، یا اقتباس شاعر کرد است از شاعر اسپانیولی؟ و اگر دومی باشد زهی بی‌انصافی. مترجم.

۸۲- نمی‌دانم منظور مینورسکی کدام سروده است که به نظرش بچه‌گانه آمده است. م.خ.

۸۳- در کنار لهجه‌های اصیل کردی باید دربارهٔ دو لهجهٔ دیگر زبان کردی یعنی «زازا» و «گوران» که با آن

تکلم می‌کنند، بررسی کافی بعمل آید. مؤلف.

۸۴- این نظریه جماعت شرق‌شناس است و در حالی که این لهجه را جزو زبان کردی به حساب نمی‌آورند جزو زبان فارسی هم نمی‌دانند. بلکه جزو یکی از زبانهای آریایی محسوب می‌دارند. شکی نیست که زبان ایرانی گفته‌ای کامل نیست، زیرا زبان ایرانی مجموعه‌ای از زبانها است و اگر از زبان ایرانی فقط منظور زبان مورد محاوره ایرانی‌ها است، در این صورت باز بر اساس نوشته‌ی زبان‌شناسان زبان‌گورانی زبان کردی است و به‌علاوه این زبان توسط کردها مورد استفاده است و کردها هم آن را تکمیل کرده‌اند و فارس‌ها حتی در تاریخ ادبیات عمومی خود هم به آن اشاره نکرده و مورد استفاده قرار نداده‌اند. م.خ.

۸۵- مجموعه ریج جزو دست‌نوشته‌های موزه بریتانیا. در لندن.

۸۶- اولین شماره این روزنامه را در کلکسیون روزنامه‌های آموزشگاه مردم آسیا، وابسته به آکادمی علوم سوسیالیستی لنینگراد پیدا کردم. در چهار برگ منتشر می‌شده است با یک مؤخره به زبان فرانسه، مثل تبلیغات برای روزنامه. مدیریت این روزنامه با «مدحت پدرخان» بوده که در ۲۲ نپسان ۱۸۹۸ منتشر شده است. م.خ.

۸۷- درباره این نشریه تحقیقی از طرف «س. م. شاپشال» در کنگره شرق‌شناسان روس صورت گرفته که در صفحه ۲۳۳ آن نوشته شده است: این نشریه برای اولین بار در ۱۹۱۳ انتشار یافت.

۸۸- شماره اول این نشریه که پیش من (مینورسکی) است در نپسان ۱۹۱۴ انتشار یافته است. مؤلف.

۸۹- یادداشت‌های روزانه نماینده روس در مرزهای ایران و ترکیه (۱۸۴۹-۱۸۵۲) به سرپرستی گامازوف. این یادداشتها در پیتسبورگ انتشار یافته است. کتابی بی‌نظیر و نایاب است. نویسنده بیشتر هم خود را صرف تحقیق در راههایی کرده که چریکوف از آنها صحبت می‌کند. من (مینورسکی، مترجم) معتقدم که تجدید چاپ و انتشار این کتاب از کارهایی است که لازم و قابل افتخار است، ضمن اینکه باید دانست که این تحقیق هنوز نازگی و ارزش خود را حفظ کرده است. مؤلف.

۹۰- به سیاحت در کردستان ایران مراجعه شود. نیز انتشارات مجمع جغرافیایی امپراطوری در سال ۱۸۵۲ قسمت ششم فصل پنجم صفحه ۱-۸۱ و همچنین نوشته‌های مجمع جغرافیایی امپراطوری روس درباره قفقاز در سال ۱۸۵۲ جلد اول درباره سندج که حاوی بررسی‌های گاکارین است، ارزش توجه و مطالعه را دارند.

۹۱- گردشی در سرزمین فارس، اطلاعاتی راجع به قفقاز از مجمع جغرافیایی امپراطوری روس صفحه بیست و هفت شماره ۴ همراه یا گزارشی از مشاهدات نویسنده ۱۹۰۵. مؤلف.

۹۲- ک. ن. سمیرنوف (گشتی در شمال کردستان و اخبار و اطلاعاتی راجع به قفقاز در مجمع جغرافیایی امپراطوری روس صفحه ۲۷ از شماره ۴ سال ۱۹۰۴) مؤلف.

۹۳- شارموا برای این کار ترجمه و توضیح این نوشته‌ها، اقدام کرد، اما پس از مدتی برای دو سال از این کار دست کشید و سرانجام در سال ۱۸۶۸ موفق شد جلد اول این ترجمه را منتشر کند اما جلد چهارم در سال ۱۸۷۵ انتشار یافته است. مؤلف.

۹۴- اولین کتاب دربارهٔ کردهای ایران عبارت است از کتابی که در آغاز به صورتی مفصل از عشایر کرد صحبت می‌کند. پیتزبورگ ۱۸۵۶. کتاب دوم به زبان زازا در سال ۱۸۵۷ و کتاب سوم راجع به فرهنگ و تحقیق تاریخی و ادبی است. این تحقیق به زبان روسی و آلمانی انتشار یافته است. م.خ.

۹۵- متأسفانه مینورسکی نتوانست به علت انقلاب سوسیالیستی شوروی و مهاجرت از وطن، این کار ضروری را به انجام برساند و تا امروز هم این یادداشت‌های ژاپا در آرشیو ژاپا در آموزشگاه اقوام آسیایی وابسته به آکادمی علوم شوروی، (روسیه امروز) در لنینگراد در بخش شرق‌شناسی نگاهداری می‌شوند. مترجم.

۹۶- به انتشارات انجمن جغرافیایی امپراطوری روسیه قسمت قفقاز جلد ۱۳ چاپ دوم در سال ۱۸۹۱ مراجعه شود. م.

۹۷- فعل و انفعالات جاسوسی همیشه یکی از ارکان فعالیت‌های مأمورین دول اروپایی، بالخصوص کادر دیپلماتیک و یا کاوشگران انگلیسی بوده است، با اینکه تحقیقات مبعرسون دربارهٔ کردها واقعاً ارزشمند و کم‌نظیر است. با این همه اعمال او و رفتارش در آن سرزمین (کردستان) حتی پروفیسور مینورسکی را، چنانکه گفته‌ام دانشمندی جهان‌وطن بودند، دچار تردید می‌نماید و صد البته دایهٔ مهربان‌تر از مادر وجود ندارد و هر تجسس و تحقیقی اگر بر اساس خواست علمی شخص نبوده باشد، جای تردید دارد و ما را فقط نیت استفاده از محصول علمی تجسس آنها است. مترجم در اثری که آمادهٔ چاپ دارد، قسمت‌هایی از خدمات علمی سون را برای عرضه به مشتاقان اهل پژوهش، آماده کرده است، تاکی توفیق یار باشد. کتاب دیگر سون هم که دربارهٔ کردستان تحت عنوان «گردشی میدل در سرزمین بین دو حوضهٔ رودها، در سرزمین مزوپاتامیا و کردستان است، به زبان انگلیسی در سال ۱۹۱۲ نوشته شد که بسیار جالب است. در اینجا به یک مطلب پی می‌بریم و آن اینکه سون در مقابل علاقه‌ای که نسبت به کردها داشت، نسبت به ترکها (عثمانیان) بی‌علاقه بوده است. مترجم.

۹۸- اکادمیسین (یوسف بکار و گنج ثوربیلی) در سال ۱۸۸۷ متولد و در سال ۱۹۶۱ در لنینگراد در گذشته است. وی به حق در نیمهٔ اول قرن بیستم بینانگذار روش بخصوص و افضل روس‌ها در شناخت ملیت‌های آسیا بوده است و خود نیز به حق سرپرستی این محققین را داشته است. پیروان روش ثوربیلی در کردشناسی از چهل نفر بیشتر است که در سرتاسر روسیه مشغول تحقیق‌اند. م.خ.

۹۹- مثل اینکه نویسنده (مینورسکی) در این مورد اطلاع کافی نداشته است. زیرا در معتقدات اسلامی شافعی و حنفی، هر دو از شاخه‌های اعتقادی مذهب تسنن هستند و به علاوه از ترکها عدهٔ کمی پیرو

مذهب حنفی می‌باشند و بقیه تابع مذاهب گوناگون اسلام از علوی و حنبلی و اهل حق و... می‌باشند. م ۱۰۰- این گفته اصلاً مورد توجه کردها نیست و آنان کاملاً نسبت به خلفای اموی و عباسی بی‌تفاوت بوده‌اند و حتی در تواریخ هم آفاری که دال بر ارزش مذهبی خلفای اموی و عباسی در نزد کردها باشد، به نظر نمی‌رسد و این خود آنان بودند که خود را جانشینان حضرت رسول اکرم (ص) و خلفای راشدین معرفی می‌کردند و تنها حالت اسمی امویان و عباسیان برای کردها مطرح بوده است. شرفنامه هم این نکته را تذکر داده که خود سلاطین عثمانی خویشان را امیرالمؤمنین می‌خواندند و در طول فرمانروایی عثمانی‌ها بارها و بارها، شاهد جنگ و ستیز کردها با آنان بوده‌ایم که این خود بهترین دلیل بر رد آن نظریه می‌باشد و اعتقاد افراد عامی هم کلیت نمی‌تواند داشته باشد، کما اینکه بارها در تهران در حضرت عبدالعظیم ما شاهد زیارت آرامگاه ناصرالدین شاه به نام شاه شهید بوده‌ایم و نگاهداری پرچم عباسیان نه به عنوان تبرک بلکه به نام یک یادگار تاریخی می‌تواند قابل قبول باشد و چنان‌که خود مینورسکی هم اشاره دارند تاکنون هم ما شاهد برخوردی به این عنوان در دنیای اسلام نبوده‌ایم. مترجم.

۱۰۱- برای اینکه بهتر بدانید چرا امپراطوران عثمانی را خلیفه نامیده‌اند، به نوشته «خلیفه‌ها و پادشاهان» در مجله مجله جهان اسلام، در سال ۱۹۱۲ شماره ۲ و ۳ که به زبان روسی منتشر شده است مراجعه کنید. م.

۱۰۲- مینورسکی توجه نکرده است که ارتباط کردها با ایران یا عثمانی از طریق ارتباط مذهبی تنها نیست و امروزه بیش از شش میلیون کرد در ایران زندگی می‌کنند. جالب‌تر اینکه کردها با ایران پیوندهای نژادی محکمی دارند که قابل انکار نیست و اگر به سوی عثمانیها کشیده می‌شدند بیشتر به خاطر اطاعت از رئیس قبیله و عشیره بود که تحت شرایطی معین و معاملات سیاسی به طرفی روی می‌آوردند و... م.

۱۰۳- پیر یا شیخ کردها، مولانا خالد سلیمانی، در شام دفن شده است. اما سید عبدالله که پدر بزرگ شیخ عبدالله مشهور است آرامگاهش در منطقه شمذینان کردستان است. باید توجه داشت که منظور نویسنده از مولانا خالد سلیمانی همانا مولانا خالد نقشبندی است م. خ. این توضیح توسط پروفیسور معروف خزانه‌دار داده شده است و ناقص می‌باشد. زیرا عارف و صوفی بزرگوار، مولانا ضیاءالدین ابوالبها خالد ذوالجناحین آن کسی است که بنام خالد سلیمانی ذکر شده است و چون مولد وی قصبه قره‌داغ از توابع سلیمانیه عراق است به این نام نام برده شده است که اصلاً از طایفه جاف بود و جافها بیشترشان در ایران سکونت دارند. او را ضمناً خالد نقشبندی نوشته است که چنان‌که اشاره شد شهرت وی نقشبندی نبود بلکه پیر و مرشد صوفیان نقشبندی در کردستان بود که ضمناً خلافت مولانا بهاء‌الدین را در منطقه کردستان به عهده داشت و در شمذینان یا شمذینان سکونت داشت. پیر طریقت نقشبندی

و مرشد اصلی مولانا بهاء‌الدین، محمد نقشبندی بخارایی است که محل تولد آن بزرگوار آبادی «قصر عارفان یا کوشک هندوان یا قصر عاشقان» است که در یک فرسنگی شهر بخارا واقع است. مترجم.

۱۰۴- نویسنده خواسته با به کار بردن کلمه زانوزدن، احترام و کرنش آنها را برساندم.

۱۰۵- اشاره‌ای که مینورسکی کرده چون بدون توضیح است حالتی جداگانه برای شیوخ کردستان ایجاد می‌کند، درحالی که این شیوخ رهبران طریقی هستند که در عالم عرفان و صوفیگری وجود دارد و در این راه دو طریقت یا مکتب دارای اهمیت بیشتر و پیروان زیادتری هستند که عبارتند از مکتب یا به قول اکراد، طریقت قادری و مکتب نقشبندی که رهبر و مؤسس طریقت قادری، شیخ عبدالقادر گیلانی چنانکه معلوم است از اهالی گیلان و اساساً کرد بوده و دیگری که رهبر و بانی طریقت نقشبندی بوده، «شیخ بهاء‌الدین محمد نقشبندی بخارایی» است که از سادات حسینی و بنا بر نوشته‌هایی نظیر «روضة السلام» نوشته شرف‌الدین محمد نقشبندی و «خزینة الاصفیا» و «قدسیه» نوشته خواجه محمد احمد طاهری عراقی، نسبش به امام جعفر صادق (ع) امام ششم شیعیان می‌رسد. چنان‌که مولانا شیخ عبدالقادر گیلانی هم نسب خود را به حضرت امام حسین، سیدالشهداء (ع)، و در نهایت به حضرت محمد رسول اکرم (ص) می‌رساند. این دو بزرگوار هر یک برای خود در زمان حیاتشان دارای نمایندگانی بوده‌اند که آنها را خلیفه می‌خواندند و پس از درگذشتشان کسانی به رهبری و پیروی مکتب آنها می‌رسیدند که مریدان و پیروان به آنها تأسی می‌جستند و ارشاد آنان را می‌پذیرفتند و چون آرامگاه شیخ عبدالقادر گیلانی در بغداد است لذا پیران جانشین وی هم در بغداد و یا در منطقه سکونت اختیار می‌کردند، و به همین ترتیب پیران طریقت نقشبندی در کردستان، لذا مریدان این طریقت در هر کجا که بودند برای زیارت مرشد، به این سرزمین می‌آمدند و به زیارت نایل می‌شدند. پس وقتی مینورسکی به زواری اشاره می‌کند که از مناطق آسیای مرکزی و روسیه به کردستان روی می‌آورند، به همین دلیل است. اما چون به اصل و پایه قضیه اشاره نکرده است و با توجه نشده است، موضوع بسیار غیرعادی جلوه کرده که شیوخ این منطقه وضع جالبی دارند و آن اینکه (زائرین اینها تنها از کردستان نیستند بلکه از...) اینجا اشاره به یک مطلب دیگر هم ضروری می‌نماید و آن اینکه در سایر مذاهب نیز این کار انجام می‌شود، چنان‌که راهبان حج اکبر، پس از زیارت خانه خدا، در مراجعت به زیارت بزرگان دینی و مذهبی خویش در سایر مناطق می‌روند، چنان‌که پیروان مذهب تشیع اغلب در مراجعت از حج به زیارت اماکن متبرکه نجف و کربلا و سامرا و یا آرامگاه زینب (ع) در سوریه، روی می‌آورند. پیروان طریقت قادری و نقشبندی در سرتاسر دنیا پخش شده‌اند و تنها منحصر به ایران و آسیای غربی و کردستان نیستند چنان‌که کسانی خاطرات برادران امیدوار، جهانگردان ایرانی، را خوانده باشند که در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است، از آن خاطرات متوجه شده‌اند که آنان در افریقای جنوبی وقتی که در کیپ تاون پایتخت آن کشور اقامت داشتند، توسط افرادی که داستانشان نقل کرده‌اند (صفحات ۴۰۶ تا ۴۲۵) و

چنانکه می‌نویسند در میان ادیان دیگر غیر اسلام هم این طریقی برای خود پیروانی دارند و در این باره گفته‌ها بسیار است. چنانکه «ابن بطوطه» جهانگرد مشهور عرب هم در سیاحت خود با درویش و صوفیان ملاقات داشته و نیز سیاحان و جهانگردان اروپایی در نقاط مختلف دنیا چنین ملاقات‌هایی داشته‌اند. مترجم.

۱۰۶- برای اطلاع بیشتر به نوشته «سفرم به مراغه و جغتو و تنهو و اخبار ستاد فرماندهی جنگی ناحیه قفقاز (۱۹۰۷) شماره ۲۰ به زبان روسی مراجعه شود. مؤلف

۱۰۷- مثل اینکه مینورسکی اینجا اطلاعات کافی نداشته است، زیرا کسی که درویش باشد صوفی نمی‌شود و طریقت تصوف و درویشی با هم فرق دارند، صوفیان پیرو طریقه نقشبندی‌اند و درویش پیرو طریقه «قادری» و جالب این‌که خود نویسنده هم در همین اثر از آن صحبت کرده است. درویش و صوفیان از نظر ظاهری نیز با هم فرق دارند، بدین ترتیب که «درویش طریقت قادری موی سر خود را نمی‌زنند و موقع ذکر آن را باز می‌کنند و پریشان می‌سازند و وقتی که گرم ذکرند سر را که می‌گردانند و لاله‌الاله می‌گویند زلفشان به دور سر می‌چرخد، اما صوفیان نقشبندی، از تراشیدن ریش خودداری می‌کنند و موی روی گونه و زیر چانه را قلم می‌نمایند. موی سر را هم اغلب کاملاً می‌تراشند، در حالیکه درویش قادری چنانکه گفتیم، موی سر را نمی‌زنند ولی دور سر را به صورت حلقه‌ای می‌تراشند و عالم خلسه و ذکر آنها هم با هم فرق می‌کند. مترجم.

۱۰۸- حالات و حرکاتی که نویسنده به آن اشاره کرده است در کردستان «ذکر» می‌نامند. که امروز هم در سرتاسر کردستان هست و باید توجه داشت که ذکر درویش قادری با صوفیان نقشبندی فرق می‌کند و این ذکر که د. دبلیانف به آن اشاره کرده و پروفیسور مینورسکی هم نقل می‌کند، ذکر «جلی» یا آشکار درویش قادری است. این ذکر به دو صورت «قیام و قعود» یا «سماع» و «تهلیله» انجام می‌گیرد. در ذکر قعود یا تهلیله درویش به صورت دایره می‌نشینند و به دستور کسی که «سرحلقه» است دو دست بار «لااله‌الاله» و «سبده بار «الله» می‌گویند و به ذکر قیام یا «سماع» می‌پردازند. در این ذکر، درویش گیسوی خود را که «پرج = parch» می‌گویند، باز می‌کنند و دایره‌وار می‌ایستند و همراه با صدای دف و طبل، «چزم» خود را یا قیل و قال آغاز می‌کنند و این قیل و قال را راه وصول به حق و درک حقیقت می‌دانند و لذت روح را در آن می‌یابند.

ذکر جلی که با حضور بزرگوار طریقت یا خلیفه وی صورت می‌گیرد هشت نوع آهنگ متنوع دارد که با دف نواخته می‌شود و درویش در طول نواختن و ذکر با این آهنگ‌ها با صدایی موزون، به وسیله دف سر و گردن خود را ابتدا آهسته و سپس سریع‌تر به حرکت در می‌آورند (ذکر می‌کنند) و سرحلقه مرتب آنها را تشویق می‌کند و چون حال لازم را یافتند دست به اعمال غیر عادی، نظیر خوردن شیشه داغ چراغ و زدن خنجر و تیغ به بدن و فروبردن آهن گداخته در بدن، می‌زنند بدون اینکه خون از جای آنها بیرون

آید. در اویش در این حال به پیران خود متوسل می‌شوند و آنها مثل «غوث گیلانی» یا «سیداحمد رُفایی» و... می‌خوانند و این حالت همان است که «د.د. بلیانف» آن را به علت عدم اطلاع «هیستری» خوانده است. مترجم.

۱۰۹- د.د. بلیانف، اشاره‌ای دربارهٔ قسمت شمال شرقی کردستان ایران دارد که در اخبار مرکز فرماندهی جنگی قفقاز در شماره‌های ۲۹ و ۳۰ به زبان روسی نوشته است و ۱۹۱۰ چاپ شده. این نوشته بسیار جالب است و در خصوص انتوگرافی محل، اطلاعات جالبی بدست می‌دهد. مترجم.

۱۱۰- اشارات به چگونگی ذکر و جزم ذراویش در اینجا با حالتی سخیف و با دیدی توهین‌آمیز بیان شده که باید توضیح بیشتری داده شود. عقاید و اعتقادات هر قوم و ملتی برایش محترم و ریشه و بنیادی دارد و هیچکس حق ندارد اعتقادات دیگران را تحقیر کند. مترجم.

۱۱۱- اینجا معلوم نیست که نویسنده چه منظوری دارد. از یک سو چگونگی ذکر و اعمال دیگر ذراویش را بیان می‌کند و از طرف دیگر آنها را صوفی می‌خواند و بعد هم می‌گوید (صوفی‌گری یک اسلام کامل نیست). با توجه به اینکه در اسلام صوفی‌گری وابستگی تمام به رهبران کوچک و بزرگ اسلام دارد، لذا به نظر می‌رسد مینورسکی در اینجا دقت کافی نکرده باشد یا آن کسی که در کردستان از این مقوله با وی صحبت کرده، چندان اطلاعی از این موضوع نداشته و با عمق اسلام آشنا نبوده است. لذا بدینگونه در هم و قاطی مسائل را به وی تفهیم کرده است. م.خ.

۱۱۲- یزید نام ملی طایفه‌ای است به همین نام و چنین به نظر می‌رسد که این اسم از کلمهٔ «ایزد» که یک کلمه ایرانی و به معنی خدا است گرفته شده باشد. م.م.

۱۱۳- آ. پاری. مدت شش ماه در یک دیر آسوریان در سال ۱۸۹۵ در میان یزیدیان زندگی کرده بود تا این نوشته را بدست آورد. وی می‌نویسد: نوشتهٔ دوم را یک مسیحی شرقی به نام «عیسی یوسف» تحت عنوان عقاید یزید چاپ کرده که در یک مجلهٔ آمریکایی برای زبانهای سامی منتشر گردیده (شماره‌های ۲ و ۳ صفحه ۲۵ در سال ۱۹۰۹).

۱۱۴- مجلهٔ انترنوبولوژی ۱۹۱۱ صفحه ۶ قسمت اول. مؤلف.

۱۱۵- تحقیقات (پوس. کارتسوف و پروفسور یگیازاروف) دربارهٔ یزیدیان در نوشته‌های انجمن جغرافیایی قفقاز چاپ دوم جلد ۱۳ انتشار یافته است. همچنین مطالعه هفت سال در خاورمیانه صفحه ۱۸۷-۱۹۰ منتشره در سال ۱۹۰۶ توصیه می‌شود. برای اطلاع بیشتر بد نیست دانسته شود که من در حلبچه با پسر پزشک جنگی به نام «برونیسلاف خیمیل» که کارتسوف را معالجه کرده بود، دیدم و همین پسر بعدها در همانجا (کردستان) ماند و به اسلام گرایش پیدا کرد و مثل یک کرد زندگی کرد و تنها فرقتش با کردها رنگ مویش بود. [توضیح: باید گفته شود که این کارتسوف، آن (ا.ق. دکارتسوف) شرق‌شناس مشهور روس نیست بلکه یک کردشناس بود] مؤلف.

۱۱۶- شاید نویسنده منظورش از به کاربردن کلمه ناسزاگویی این بوده است که یزیدها از اینکه به آنها گفته شود شیطان پرست ناراحت می شوند در حالی خود نویسنده بعداً اشاره می کند که یزیدها می گویند که شیطان خدای آنها است. اگر این طور است و خودشان این باور را دارند دیگر جایی برای ناراحتی از شنیدن این انتساب باقی نمی ماند.

۱۱۷- درباره عقیده یزیدی ها در چند دهه اخیر مطالعات و تحقیقات زیادی به عمل آمده که نکات تاریک اعتقادات یزیدیان و آیین آنها را بسیار روشن کرده و نکات گنگ و نامفهوم گفته های پیشینیان را در مورد آنها به خوبی معلوم و قابل فهم ساخته است؛ از جمله در مورد شیطان پرست بودن آنها و یا نبودنشان است. یزیدیان دارای عقیده ای هستند که آن را می شود به صورت زیر تشریح کرد - که در ضمن بیانگر نظریه آنها درباره شیطان هم می شود؛ یزیدیان درباره خلقت و راز آن می گویند: خداوند در ابتدای امر از سر عزیز خود، مرواریدی سفید خلق کرد و پرنده ای هم به نام «انفر» بیافرید که مروارید را بر پشت آن پرنده قرار داد، که چهل هزار سال در آنجا ماند. بعد در اولین روز، پکشینه، ملک عزرائیل را خلق کرد که همان «طاووس ملک» است. روز دوشنبه ملک درذابیل را آفرید که او همان شیخ حسن عدی (شیخ حسن عدی رهبر دینی یزیدیان و واضع قوانین مذهبی آنهاست.) می باشد. روز سه شنبه ملک اسرافیل یا شیخ شمس الدین و روز چهارشنبه ملک میکابیل یا شیخ ابوبکر و روز پنجشنبه ملک جبرئیل که سجادین است و روز جمعه ملک شمسائیل یا ناصرالدین و روز شنبه ملک نورائیل به دیانت فخرالدین است و سرانجام ملک طاووس که در صدر همه آنها قرار دارد خلق فرمود. پس از آن هفت سال صورتهای هفتگانه زمین، خورشید و ماه و پرندگان و وحوش و دریاها و... را آفرید.

اولین موجودی که عزرائیل یا طاووس ملک همان ذات الهی می باشد و شیخ عدی بن مسافیر هم جزو طاووس ملک است. این ملک و شش دیگر که نام بردیم رابطه بین خدا و خلق خداوند و ملک طاووس هم ملک اول و ذات باری تعالی است و ضمناً به عقیده یزیدیان ملک طاووس تشخیص اصل شر است (کتاب یزیدیان شیطان پرست نیستند یا بررسی مختصری از تاریخ ادیان کردها نوشته پروفیسور توفیق وهبی ترجمه جمال الدین حسینی) و ضمن اینکه تشخیص اصل شر است دنباله خیر هم هست، یعنی در حقیقت ملک طاووس نه خیر است و نه شر ضمن اینکه هم خیر است و هم شر. شیطان خصم خدای تعالی نیست شیطان ملکی است که هر چند به سبب طغیان و سرکشی مغضوب خداوند شد و به جهنم افتاد ولی در مدت هفت هزار سال چندان گریست که هفت خم از اشک دیدگانش بر شد. آنگاه خداوند او را بخشید. به همین دلیل یزیدیان قائل به ابدیت عذاب نیستند و شر را فانی می دانند. یزیدیان می گویند خداوند نیکوکار و خیر محض است و دخالت در کار جهان ندارد و ملائک که معاونین او هستند جهان را اداره می کنند. به عقیده یزیدیان عبادت فقط دو خدا را واجب

است؛ یکی آفتاب یا آهورامزدا و دیگری شیطان! که چون عامل ضرر و زیان است برای اینکه (شیطان یا الهه شر) به انسان ضرر نزند باید عبادتش کرد! دلیل هم این است که خداوند چون عین خیر است زبانی به مخلوق خود نمی‌زند ولی شیطان یا ملک طاووس (الهه شر) ذاتاً شریر و مضر است. انسان برای اینکه از او (اهریمن یا شیطان) در امان باشد باید محبت او را جلب کند و برای این کار این ملک توانا را که قادر است به انسان ضرر برساند و او را به بلایا دچار کند، باید عبادت کرد (به نقل از کتاب کرد و کردستان نوشته پروفیسور محمد امین زکی ترجمه حبیب‌الله تابانی صفحه ۲۹۶) و علت اینکه عده‌ای به غلط یزیدیان را شیطان‌پرست می‌خوانند، عقیده و نظر آنهاست. م. مترجم.

۱۱۸- کتاب و. و. اچمان بنام (کنیسه‌ها و مساجد ارمنستان و کردستان) چاپ لایپزیک در سال ۱۹۱۳ که به زبان آلمانی چاپ شده است در صفحات ۹ تا ۱۵ اطلاعات زیادی همراه با تصاویری از پرستشگاه‌های آنها در در دسترس قرار می‌دهد. مترجم.

۱۱۹- از سال ۱۸۵۶ به بعد اطلاعات زیادی از یزیدیان در دست است: کتاب لرج جلد اول صفحه ۴۷ و کتاب «أمار» بخصوص در مور کیفیت شر در نزد یزیدیان قابل مطالعه‌اند (افسانه‌ای نقل شده که ملک طاووس از عظمت خویش بوجود آمده و از خداوند جداگشته است؛ زیرا نمی‌خواست به حرف کسی که او را بوجود آورده عمل کند.

۱۲۰- برای استفاده بیشتر به نوشته استاس مار به نام «تصویری بی‌همتا که یک لاشه برنزی شبیه یک سکه شکسته است» مراجعه شود. این جشن‌ها را که تنها در ماه ایلول نوشته‌اند انحصاری نیست، هر چند عده‌ای می‌گویند در فصل گرما و تموز، یزیدیان جشنی ندارند. اما یزیدیان به چهار زمان معتقدند که برای هر یک از آن زمانها، جشنهایی به صورت رسم و رسوم منظور شده تا نایش لازم به عمل آید و آن چهار زمان عبارت بودند و هستند از:

- ۱- بهار که جشن آن یک روز و در یکی از اولین روزهای جمعه نوروز اجرا می‌شود.
- ۲- تابستان که جشن آن به مدت سه روز در اواخر تیرماه است.
- ۳- پاییز، جشن آن به مدت هفت روز از روز دهم مهرماه برگزار می‌شود.
- ۴- زمستان که جشن این فصل (زمان) در اولین جمعه بعد از دهم آذر ماه برپا می‌گردد.

۱۲۱- پروفیسور (د. آنفولسون) برای اولین بار این عقیده را انتشار داد، ولی عده‌ای که مخالف این نظریه‌اند می‌گویند که یزیدیان در فصل گرما و تموز هیچ جشن و سروری ندارند؛ که البته هم هیچ را عوض یا رد و ثابت نمی‌کند. مترجم.

۱۲۲- توراینف کتاب تاریخ شرق قدیم جلد اول صفحه ۲۸. می‌توان چنین نتیجه گرفت که نکات مشترکی بین یزیدیان و «سوبه‌ها یا آتش‌پرستان» وجود دارد که امروز، بخصوص آن قسمت‌هایی که با

شستشو مربوط می‌باشد از آن جمله‌اند (عراق عرب از «آ.آ.روف» ۱۹۱۲. صفحه ۲۲۴ تا ۲۵۶ به زبان روسی. م. خ.

۱۲۳- آیین یزیدی را می‌توان مجموعه‌ای از عقاید و ایدئولوژیهای سایر ادیان و اندیشه‌های دیگر دانست. مثلاً «لابار مستشرق معروف می‌نویسد: یزیدیان مبدأ تاریخ خود را از ۲۹۰ میلادی به بعد محاسبه می‌کنند که تقریباً با سال قتل مانی (۲۷۶) میلادی مطابقت می‌کند و به علاوه عقاید مذهبی آنها هم شباهتهای زیادی با دین مانی دارد. اسپرو Spiro مستشرق دیگر هم در تأیید این نظریه می‌نویسد: یزیدی از بقایای دین مانی است که آثار شریعت‌های آشوری و زردشتی و عیسوی و اسلام هم در آن رسوخ یافته است، ولی عنصر ایرانی در آن بیش از همه ظاهر است. این مسئله ثابت‌کننده یک اصل کلی است و آن اینکه ایرانی‌ها بعد از پذیرفتن دین مبین اسلام، با تمام نیرو کوشیده‌اند که عقاید مذهبی خود را رنگ ایرانی دهند و افکار و اندیشه‌های قدیم ایران، بخصوص زردشتی، را در آن عجين کنند و یزیدیان با اجرای این برنامه توسط «عدی بن مسافیر» که در سال ۱۱۵۴ میلادی از دنیا رفته است. آیین خود را صورت جدیدی داده‌اند و به اصطلاح اسلامیزه‌اش ساخته‌اند، در حالی که آثار زیادی از ادیان دیگر را که مربوط به گذشته‌های دور است با یک نظر می‌توان در قوانین و باورهای آنان مشاهده کرد. مثل: آثار بت‌پرستی عهد عتیق، آثار مسیحیت، بخصوص عقاید آشوریان مثل غسل تعمید و نان مقدس و زیارت معبد یا کلیسا، آثاری از دین یهود، مثل حلال و حرام بعضی از اغذیه، آثار عقیده تناسخ که جزو عقاید فرقه‌هایی از پیروان ایرانی مانی است. آثاری از اسلام مثل روزه، درختان قربانی کردن و نوشتن سنگ قبر و... و از عقاید جدید مثل صوفیگری و تشیع... و مثل عقایدی همچون اختفای عبادات، خلسه پرستش مشایخ و... با این مسئله است که بر خلاف نظر بسیاری، آیین یزیدی ریشه‌ای بسیار کهن دارد و محتاج بررسی‌های خیلی عمیقی است. م. مترجم.

۱۲۴- شکی نیست که شماره یزیدیان در قدیم خیلی بیشتر از حالا بوده است، شرفنامه درباره امرای مشهور «حزیره» می‌نویسد: اینها را به رای و تدبیر یزیدیان روی آورده و عقاید آنها را قبول کرده‌اند (ترجمه جلد دوم صفحه ۱۴۲) که من قسمتی از آنها را در سال ۱۸۵۳ - ۱۸۵۶ در اطراف بایزید دیدم که به شریعت اسلام اعتقاد پیدا کرده و به آن گرویده بودند. در ایران نیز فقط یک آبادی دیدم که به نام «جیارلو» در نزدیکی ماکو هست که یزیدی‌اند و ۲۵ خانواری می‌شوند (گزارش عمومی ماکو در ۱۹۰۵، صفحه ۲۳ و ۲۴) مؤلف.

۱۲۵- علی‌اللهی‌ها می‌گویند: گروهی از اهل حق در روسیه در منطقه قارص زندگی می‌کنند. اما در ففقاژ اکثریت آنها را کرد اصیل نمی‌شناسند بلکه مثل یک عقیده مخصوص از آنها نام می‌برند و در نقشه‌های رسمی هم به عنوان اجتماعی با یک آیین مخصوص علامت‌گذاری می‌شوند. برای اطلاع بیشتر به نوشته‌های انجمن جغرافیایی ففقاژ، کتاب نوزدهم منتشره در سال ۱۸۹۷ میلادی و نیز سالنامه ففقاژ در

سال ۱۹۰۷ مراجعه شود. مؤلف.

۱۲۶- برای اطلاع بیشتر به بستان‌السیاحه صفحه ۴۷ مراجعه شود.

۱۲۷- میتوان عقاید اینها را با معتقدات اسماعیلیان مقایسه کرد که خدا را ارباب بزرگ یا «عقل هوشیار» می‌دانند. م.

۱۲۸- عقاید علی‌اللهی‌ها در ایران و ترکیه و سایر نقاط هم پراکنده شده است. در آسیای صغیر (ترکیه) ترکمانان زیادی به این عقیده گرویده‌اند و در ایران بخصوص در ناحیه کردستان و آذربایجان زندگی می‌کنند و می‌گویند در زمان حکومت قویونلوها در قرن ۱۵ تعدادشان بیشتر بوده است و در همین زمان هم بزرگان این طایفه به ترکیه دعوت شده‌اند (د.ف. بارتول: اسلام، مسیحیت و ترکیه، مجله ماهانه ۱۵۱۵ شماره دوم).

میرزا علی طالقانی در جلد دوم کتابش به نام *طوایق الحقایق* صفحه ۱۰۹ می‌نویسد: پیروان اهل حق یا علی‌اللهی می‌گویند: باری‌عالی در صورت مخلوقات خود ظاهر می‌شود و بعد از صورتی به صورتی دیگر انتقال می‌یابد و کمال صورتش علی (ع) است و چون بر آن معرفت حاصل کند تکلیف از آن ساقط می‌شود. این انتقال از صورتی به صورتی دیگر همان تناسخ یا «دونادون» است که از هندوان اخذ کرده‌اند. این دوره حلول روح در پنج مرحله است که عبارتند از: ۱- دوره آفرینش؛ ۲- علی دوره ۳- لرستانی یا شاه خوشبین؛ ۴- دوره سرکت یا پاپانادوس ۵- سلطان اسحق ملقب به صاحب کرم که آنرا «پیر دیوری» هم می‌خوانند. بطروشفسکی در کتاب خود به نام اسلام در ایران حلول روح را «صدور یا فیضان» متواتر باری‌عالی می‌نامد. (صفحه ۳۲۶) علی (ع) و سلطان اسحق از نظر اهل حق برابرند و همین سلطان اسحق است که قوانین و آیین اهل حق یا علی‌اللهی را نوشته است. چگونگی تناسخ هم از نظر اهل حق چنین است؛ انسان پس از مرگ بدون فوت وقت روحش به جسمی همتای خود او حلول خواهد کرد، یعنی اگر کسی که می‌میرد نیکوکردار باشد روحش به جسمی همتای خود او حلول خواهد کرد و برعکس در کتاب «الملل و النحل» می‌نویسد هیچ مقامی بالاتر از درجه نبوت یا ملانکه نیست و هیچ مرتبه‌ای هم پست‌تر از «درکه حیه» یا «درکه شیطانیه» نمی‌باشد (در کردی *دَرکَه* به معنی دَر یا باب است). در وجود بشر ذره‌ای از ذات خداوند هست که به (ظهور ربانی در ظهور جسمانی) معروف است و همیشه در نزد بزرگان در حال گردش می‌باشد که (مظهر به مظهر) خوانده می‌شود و اگر بدن کامل باشد. حق در او تجلی می‌کند. همچنانکه حق و حقیقت در علی تجلی کرده است. (کتاب *غلاة شیعه* نوشته دکتر گلشن ابراهیمی صفحه ۲۶۹). مترجم.

۱۲۹- چنان‌که خواهد آمد در جریان چند قرن اختلافات و جنگ بین ایران و عثمانی، هر یک از دو طرف برای اعمال نفوذ و استفاده از آن در راه پیروزی و تسلط خویش بر حریف، از هیچ وسیله‌ای که برایشان ممکن می‌شد، صرف‌نظر نمی‌کردند و از جمله آن دستاویزها و امکانات که هر دو طرف به آن متوسل

می‌شدند، موضوع مذهب و آیین بود، که چنان‌که قبلاً اشاره شد عثمانی‌ها از تحرک و تشوین کردها که سنی مذهب بودند، حداکثر بهره‌برداری را می‌نمودند و ایرانی‌ها هم از ترغیب و تهییج شیعه مذهبیان ترکیه و اقلیت‌های مذهبی دیگر وابسته به مذهب شیعه، مثل پیروان اهل حق، فروگذار نمی‌کردند و از هیچ‌گونه امکان موجود غافل نمی‌شدند و قزلباش‌های اهل حق هم به همین دلیل به حکومت ترکیه لیبیک نمی‌گفتند.

در ایران علی‌اللهی‌ها مراکز مخصوصی دارند و بخصوص در ناحیه کردستان جنوبی که قسمت اعظم ایل گوران و کلهر و سنجایی از پیروان این آیین‌اند.

در ناحیه آذربایجان، مرکز اهل حق (علی‌اللهی‌ها) شهرک «ایلخچی» است که حالا به شهرستان تبدیل شده و در حدود ۲۵ کیلومتری شهر تبریز به میان‌دوآب و مهاباد قرار دارد. مردمی سخت‌کوش و فعالند و بخصوص در کشاورزی لایق و کارآمدند و پیاز ایلخچی در ایران شهرت زیادی دارد و تقریباً قسمت اعظم ایران را تغذیه می‌کند. آرامگاه چند تن از بزرگان مذهبی آنان در این ناحیه است که زیارتگاه مردم معتقد به علی‌اللهی‌ها می‌باشند. برای توضیح بیشتر به کتاب ایلخچی نوشته آقای علی پیرنیا مراجعه فرمایید. مترجم.

۱۳۰- قزلباش به سپاهیان شاه اسماعیل صفوی گفته می‌شد که هنگام قیام وی، از ایالات مختلف مثل ایل فاجار بود، آمده بودند و تعداد آنها (هفت ایل) بود و چون کلاه قرمز رنگی بر سر می‌گذاشتند به همین علت قزلباش خوانده می‌شدند. این نیرو بعد از وی نیز تا زمان سلطنت شاه عباس اول هسته اصلی سپاه ایران را تشکیل می‌داد و در این زمان بود که شاه‌عباس برای جلوگیری از نفوذ بیش از اندازه سران قزلباش و دخالتشان در امور که منابه نگرانی‌ش شده بود، ارتشی از طرفداران خود به نام «شاهسون» - که کلمه‌ای ترکی آذری است و به معنی «دوستدار شاه» می‌باشد - بوجود آورد و بدین ترتیب تا اندازه زیادی دست سران قزلباش را از امور کوتاه کرد. بعدها در ترکیه اهل حق را که مذهبشان پایه تشیع داشت و با ایرانی‌ها رابطه نزدیکی داشتند، با سابقه‌ای که از این مذهب (تشیع) و تشکیل و تبلیغ اساسی آنها توسط صفویه و سرایان آنها (قزلباش‌ها) موجود بود، آن جماعت را که قبلاً علوی خوانده می‌شدند، قزلباش هم می‌گفتند. براساس همین سمنپاتی که علویان یا قزلباشها نسبت به ایرانیان داشتند، اغلب در اختلافات موجود بین ایران و عثمانی آنها جانب ایران را می‌گرفتند و اگر هم نمی‌توانستند دوشادوش ایرانیان بجنگند، از رساندن انواع کمک‌های لازم به صورت آشکار و نهان، مضایقه نمی‌کردند و اشاره مینورسکی هم به این مطلب است. مترجم.

۱۳۱- کنسول فرانسه (رژنیار) افسانه‌ای شبیه به این‌گفته را شنیده است برای اطلاع بیشتر به پژوهش‌هایی در باره یزیدیان روسیه از (امیریانوف) به نام اطلاعاتی از اردوی سر فرماندهی منطقه قفقاز ۱۹۰۵ شماره ۷ و ۸ و نیز شماره ۱۹ سال ۱۹۰۷ به زبان روسی مراجعه شود. مؤلف.

۱۳۲- ف. آگوردلیفسکی: اشعار و شناخت‌های روس، ۲۳ تشرین اول ۱۹۱۴ (همان مرجع ۱۶ کانون دوم ۱۹۱۵ به زبان روسی. مؤلف.

۱۳۳- از دیگر اعتقادات جالب قزلباش‌های ترکیه این است که می‌گویند: حضرت علی شمشیری به روسیه داده است که با آن یا ترکها خواهند جنگید و آنها را شکست خواهند داد (به نقل از دائرةالمعارف اسلامی از پروفیسور مینورسکی)، و باز همین‌ها می‌گویند: بابا یادگار کسی است که روح امام حسین (ع) در دوح او حلول کرده است و در قیامت دادرسی در شهرهای زنجان، شهمروز = شماره‌زور (شهری در کردستان عراق) و قزوین صورت می‌گیرد. مترجم.

۱۳۴- از مینورسکی در بخش اول نوشته جالبی در باره اهل حق یا علی‌اللهی‌های ایران، در مسکو در سال ۱۹۱۱ منتشر شده است. اینجا اشاره به یک مطلب ضروری است و آن اینکه جماعت شرق‌شناس لهجه گورانی را جزو زبان کردی به حساب نمی‌آورند و از شاخه‌های زبان فارسی هم نمی‌دانند و در نوشته‌ها لهجه گورانی را جزوی از زبانهای آریایی محسوب می‌دارند. شکی نیست که به کار بردن عبارت زبان ایرانی گفته‌ای کامل و صحیح نمی‌تواند باشد، زیرا این زبان (ایرانی) مجموعه‌ای از زبانها و لهجه‌های مختلف است و اگر منظورشان از بیان این عبارت (زبان ایرانی) فقط زبان مورد محاوره ایرانی‌ها باشد، در این صورت باز براساس نوشته زبان‌شناسان، لهجه گورانی جزوی از زبان کردی است و به علاوه این زبان (گورانی) به وسیله کردها مورد استفاده است و کردها هم آن را تکمیل کرده‌اند و فارس زبان‌ها حتی در تاریخ ادبیات عمومی خود هم به آن (زبان گورانی) اشاره نکرده‌اند و مورد استفاده هم قرار ندهاده‌اند. در هر حال آنچه مسلم است علی‌اللهی‌ها ادیبانشان به زبان گورانی می‌باشد و کتاب مقدس آنان به نام «سوانجام» هم به این زبان نوشته شده است و چون بحث در این خصوص بسیار است. لذا این اشارت برای ما کافی است. مترجم.

۱۳۵- برای اطلاع بیشتر از چگونگی آرامگاه «بابایادگار» به نوشته اسکارمان در روزنامه مصور ۳۰ نپسان ۱۹۰۸ شماره ۳۳۸۳ به زبان آلمانی مراجعه شود. این کتاب به زبان فارسی و کردی هم ترجمه و انتشار یافته است. م.

۱۳۶- کویان اسم حوضه یک رودخانه است در روسیه که به دریای سیاه می‌ریزد. قزاق‌ها که خود نژادی مخصوص دارند در آن ناحیه ساکنند و به روسی هم تکلم می‌کنند. م. ح.

۱۳۷- به نظر اینجناب: این ناحیه که مینورسکی از آن صحبت می‌کند باید ناحیه «هاوار» در منطقه حلبچه باشد که جزو سلیمانیه است، زیرا این عقاید و آب و هوا... که وی تعریف می‌کند بسیار شبیه این ناحیه و مردم آن است. ساکنان آبادی هاوار برای خود آیین مخصوصی دارند که تا به امروز آن را حفظ کرده‌اند. در منطقه اورامانات تنها این آبادی است که با این تعریف مطابقت دارد و نویسنده در سیاحت خود در کردستان به حلبچه (به ناحیه طویله و بیاره) اورامان رسیده است. چون در اوایل کتاب

هم به آن اشاره کرده که به (پیر دیور) که همان «هاوار» است رفتیم. برای یادآوری باید گفت که آرامگاه بابایادگار در ناحیه اورامان ایران واقع است. م.

۱۳۸- مطلعین در رسوم کردها می‌دانند که مینورسکی آگاهی کافی و صحیحی از آیین کردها به دست نمی‌دهد زیرا کردها قبل از اسلام، به جز این اعتقادات، معتقد به آیین زرتشت بودند و کتاب مقدس (اجیستا یا اوستا) را هم کتاب مقدس خود می‌دانستند که خود مینورسکی در فصل چهارم ضمن زبان و ادبیات کرد از آن صحبت می‌کند. اما در بخش آیین و اعتقادات به هیچ وجه به این عقیده اشاره نمی‌کند، در حالی که کردها بعد از آمدن اسلام آن را پذیرفتند و حتی یزیدیان و یا اهل حق به این صورت که وی تعریف می‌کند، نبوده‌اند. بخصوص در زمان مسافرت مینورسکی، بلکه آنها عقاید خود را هم در لباس اسلامی پوشانده‌اند. م.خ. البته پروفیسور خزانه‌دار هم چندان صریح و آگاه در این باره صحبت نکرده است زیرا علی‌اللهی‌ها و یزیدیان (بخصوص علی‌اللهی) در ایران تعدادشان بسیار زیاد است و اگر مینورسکی به صورتی وسیع از آنها صحبت کرده است، به همین علت بوده، ولی چنانکه اشاره دارند و صحبت خواهد شد از ادیان و آیین‌های قبل از اسلام در کردستان هم برخلاف انتظار چنانکه باید و شاید صحبت لازم و کافی نشده است. مترجم.

۱۳۹- به نظر می‌رسد کلمه «دره‌بگ» بهترین لغت برای جانشینی امیرنشین‌هایی باشد که در لایلای کوهستان‌های سربلند و دره‌های ترکیه قدیم (عثمانی) بوجود آمده بودند. با تمام این احوال در بعضی از مناطق مثل حکاری و بوتان و سلیمانیه، امیرنشین‌های بزرگی بوجود آمده‌اند که تعداد زیادی از مناطق اطراف آنها را هم اشغال کرده‌اند. مطلب قابل ذکر این است که فرمانروای سرزمین «اردلان» در کشور ایران والی خوانده می‌شود (البته در زمان حیات نویسنده) که کاملاً از خودمختاری استفاده می‌کرد. در طول تاریخ قدیم این والی‌ها با والی‌های گرجستان و لرستان و عربستان در به سلطنت رساندن پادشاهان با آنها همکاری و همیاری می‌کردند که در کتیبه‌های زمان جلوس به تخت آنان، تصویر امرای اردلان با کاسه‌ای الماس نشان در دست موجود است. م.

۱۴۰- از این به بعد مینورسکی استنباط کامل این نویسنده را درباره کردها نوشته که ما هم به همان ترتیب ترجمه می‌کنیم. مترجم.

۱۴۱- هیچ اجباری در کار نیست که این دره فقط مخصوص سران قبیله و دره‌بگ‌ها باشد، زیرا سوارکاری یکی از لازمه‌های زندگی در کردستان است و تمام طبقات مردم کرد را در بر می‌گیرد و ملت کرد از بدو تاریخ به این ویژگی افتخار کرده است. برای اطلاع بیشتر خواند این کتب توصیه می‌شود: مجله بیان شماره ۵۷ صفحه ۲۶. سواز کار خوب در بین کردها نوشته استاد عبدالرزاق. کتاب سواز کار خوب. تألیف محمد کریم شریف. مترجم.

۱۴۲- یکی از آداب و رسوم بسیار بد در میان کردها که باعث ایجاد ناراحتی‌های بسیار زیاد در میان

خانواده‌ها شده و می‌شود همین ازدواج فامیلی است که پروفیسور مینورسکی به آن اشاره نموده است. این امر چنان‌که اشاره کرده‌اند بسیار مایهٔ فخر و شادمانی آنها هم می‌شود. بخصوص در میان طوایف روستائین این عادت بسیار مرسوم است و مثل یک شعاری در خانواده‌ها گفته می‌شود که: با این کار (ازدواج فامیلی پسرعمو، دخترعمو، پسر دایی، دختر دایی و...) ما هم ثروت خود را و هم دختر و پسر خود را در خانواده نگاه می‌داریم. در این خانواده‌ها مثل طایفه‌های بیگ‌زاده - فیض‌اله بیگی در ناحیهٔ مکریان مخصوصاً روی این امر تعصب بخصوصی دارند و درکمال تأسف در یک گذر و نگاه سطحی هر کسی متوجه اطفال و بالغینی می‌شود که در اثر همین ازدواج فامیلی و عارضهٔ همخونی معلول و معیوب شده‌اند. مترجم.

۱۴۳- سردار مکرری در آن تاریخ والی آذربایجان (شرقی و غربی امروز) و مقیم شهر تبریز بوده است و از طرفی باید اضافه کرد که متأسفانه آن آداب و رسوم شادی‌برانگیزی که پروفیسور مینورسکی به آنها اشاره کرده به علل زیاد و مخصوصاً بنا به تحذیرات اجتماعی و اجرای برنامه‌های منفی در این جهت، امروزه بسیار کم مورد توجه قرار می‌گیرد و فقط در دهات دوردست کردستان ایران و دهات کردستان مرکزی و شمال غربی، هنوز این برنامه‌ها اجرا می‌شود. مترجم این کتاب خوب بخاطر دارد که تا دقیقاً ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که کودنای معروف از طرف محمدرضا شاه بر علیه دکتر محمد مصدق صورت گرفت، از این برنامه‌ها به صورت بسیار گسترده اجرا می‌شد و اعیاد مذهبی و چهارشنبه‌های هر هفته مردم از زن و مرد در محل‌های مخصوصی، مثل باغات یا جاهای باصف و حتی گورستان محل، جمع می‌شدند و همراه با آلات موسیقی محلی مثل طبل و دف و سُرنا جشن می‌گرفتند و می‌رقصیدند و تا غروب آفتاب انواع بازیهای شورانگیز و رقصهای شادی‌بخش را اجرا می‌کردند. مثلاً در شهر سابلاخ (مهاباد) در چنین روزهایی مردم در جاهایی مثل «کانی مام قمبران = چشمهٔ عمو قنبر» «باغ میکائیل»، «کوه قولفلاخ = فورد گولاخ = اسمی ترکی است به معنی گوش گرگ» و قسن شیخ طه جمع می‌شدند و در برنامه‌های گروهی و یا به صورت رقصهای جمعی چوبی و یا حالات انفرادی و اختصاصی، این برنامه‌ها را اجرا می‌کردند. مترجم.

۱۴۴- این استخر، امروز هم به صورت بسیار بد منظره‌ای باقی است و بعدها در کنارش مسجدی ساختند که امروز هم پایرجاست. این استخر که بسیار پرآب است در آن زمان که مینورسکی از آن صحبت می‌کند و بعدها هم بسیار مورد علاقه مردم بوده و ساعات خوبی را در کنار آن می‌گذراندند، به طوری که وارد در ادبیات و ترانه‌های عامیانه هم شده است؛ (حوضه کی بوکان قول و بی‌بته = دو ماسی تِه داخل له گردنه...): استخر بوکان گرد و بی‌انتها است دو ماهی در آن زندگی می‌کنند که خال در گردن دارند. و... جالب‌تر از همه اینکه این اشعار با آهنگهای زیبایی خوانده می‌شد که واقعاً شورانگیز و نشاط‌آور بودند، چنان‌که خوانندهٔ سطور ملاحظه می‌کنند سردار مکرری بر همین اساس دستور داده

است که دو ماهی بزرگ (دوماسی = دوماهی) را صید کرده و در سفره پروفور مینورسکی قرار دهند برای اطلاع بیشتر در این باره به کتابی که مترجم به صورت ناحیه‌شناسی درباره کردستان مکرری به نام «بررسی مسائل طبیعی» اقتصادی و انسانی کردستان مکرری» نوشته است مراجعه شود. مترجم.

۱۴۵- در کتابی که مترجم این کتاب بیش از سی سال است روی آن کار می‌کند، اشاره شده که پیشتر آن عوارضی که در جوامع مختلف آسیا و اروپا و سایر نقاط جهان، اجتماعات را به صورت منفی مورد تأثیر قرار داده است، مثل بردگی و مسائلی که در باره این عارضه هولناک در اجتماعات مختلف بروز کرده، در کردستان هیچگاه آن صورت جدی را نداشته است و وسعت ارتباطی بین اقوام و مردم کرد، طوری بوده که تقریباً رعایا یا بردگان اولیه، در این سرزمین، در بیشتر امکانات زندگی فنودال‌ها و برده‌دارها و... به علت وجود خصوصیت عشیره‌ای که از همان آغاز در میانشان حکمفرما بوده، مشارکت داشته و از آنها اسمی و بهره‌ای برده‌اند و اینجا در بیان این خاطره پروفور مینورسکی، یکی از نمونه‌های این اشتراک و ارتباط خان و رعیت و مالک و نوکر را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. مترجم.

۱۴۶- سردار عزیزخان مکرری یکی از مردان نامدار مکرریان (مکرریان به مردمی اطلاق می‌شود که امروز در ناحیه‌ای به همین نام که عبارت است از شهرستانهای جنوب دریاچه ارومیه و غرب آن دریاچه مثل تپه = اشنوبه (شنو) خانه (برانشهر) و شهرستانهای سابلخ (مهاباد)، بوکان، سردشت در حدود مرز ایران و عراق و سفر و بانه و صائن قلعه و تکاپ اکثریت ساکنان را تشکیل می‌دهند، سکونت دارند) بود، مردی بسیار با کفایت و مدیر و جنگجویی به تمام معنی و فرماندهی لایق بود به طوری که سرانجام در زمان ناصرالدین شاه به فرماندهی کل سپاه ایران رسید. سخاوت و بخشندگی و مهمان‌نوازی وی زبانزد خاص و عام بود. در بوکان ساختمانی احداث کرده که بر روی یک تپه بلند، مشرف بر تمام بوکان، قرار داشت و در آن زمان (حدود صدوپنجاه سال پیش) لوله‌کشی شده بود که برجهایی در جهات چهارگانه آن ساخته بودند و استخری که از آن صحبت شده در پایین آن تپه قرار داشت که امروز متأسفانه به صورت بسیار زشتی از انظار پنهان شده است و در محل «قلا» (قلعه) و یک اثر تاریخی بسیار باارزشی بود، امروزه جز ویرانه‌ای نمانده است. مترجم.

۱۴۷- البته امروزه قوانین عشیره‌ای که مینورسکی به نام قانون امیری نام برده است، تقریباً به صورت بسیار ضعیفی آنهم در کردستان مرکزی برقرار است و در ایران از خیلی وقت پیش و مخصوصاً بعد از انقلاب و در ترکیه هم به صورت بسیار کم هست ولی در کردستان عراق تا اندازه‌ای حاکم است و چنانکه در اختلافات امروزه بین گروههای متخاصم آنجا دیده می‌شود در نهایت حرف امرا مورد نظر است و یارزانیها و طالبانها یا دیگر گروهها گوش به فرمان رؤسای ایل خود هستند. مترجم.

۱۴۸- حرفی بی‌مورد است و این حسی که امروز از لحاظ ناسیونالیستی ترکها دارند، نتیجه تبلیغات شدید و مداوم کمال آتاتورک است و قبلاً به این شدت نبوده است. بعلاوه کردها حتی امروز که چهار

دیواره انجام وطن ندارند برای خواسته‌های هر چند کوچک در این مورد تمام زندگی خود را فدا می‌کنند. و جانفشانی‌هایی که تا امروزه کرده‌ها در وطن پرستی از خود نشان داده‌اند کمتر فرد عثمانی به آنها دست یازیده است و نیز این استدلالات را که مینورسکی و دیگران به آنها اشاره کرده‌اند برای آن است که کرده‌ها به نفع ترک‌ها و علیه ایرانی‌ها و روس‌ها در جنگ شرکت نکرده‌اند. مترجم.

۱۴۹- مترجم از این گفته پروفیسور مینورسکی سر در نیاورد که فرمانده «فاتح پاشا» عثمانی که اصولاً باید از اختلافات موجود بین کرده‌ها که مایه عدم موافقت آنها در رسیدن به خودمختاریشان بود، خوشحال شود! چرا ناامید شده بود؟ مترجم.

۱۵۰- برای اطلاع بیشتر به نوشته «لرچ» بخش اول صفحه ۳۰ مراجعه شود. علت وابستگی کرده‌ها به ترک‌های آزادیخواه به رهبری کمال آتاتورک قولی بود که از وی گرفته بودند. مصطفی کمال برای پیشبرد نیات خود در مقابله با متفقین و مخالفان خویش قول و قرارهایی دال بر دادن حق خودمختاری را با کرده‌ها گذاشته بود و چون با انگلیسی‌ها کنار آمد و به دنبال توافق آنان با حکومت جمهوری ترکیه و قیمومیت انگلیس بر عراق و نیز سرپرستی لبنان و فلسطین توسط فرانسه مثل همیشه قولها زیر پا نهاده شد و تمام تصمیمات متخذه درباره کرده‌ها کان لم یکن شناخته شدند و مصطفی کمال علاوه بر پیمان شکنی تا آنجا پیش رفت که کرده‌ها را ترک‌های کوه نشین خواند و... مترجم.

۱۵۱- نویسنده (مینورسکی) و با دیگران این استدلالات را مثل آنچه که در زیر نویس شماره ۳ صفحه ۸۴ اشاره شد، برای این عنوان کرده‌اند که کرده‌ها به نفع ترک‌ها و علیه ایرانی‌ها و روس‌ها در جنگ شرکت نکرده‌اند، در حالی که این امر طبیعی است، زیرا کرده‌ها بیشتر از آنچه به فکر دفاع از خواسته‌ها و منافع ترک‌ها باشند به فکر خودمختاری و آزادی خویش بودند و لذا خود به خود می‌بایستی همین کاری را که کردند، می‌کردند و به جای دفاع از سردار ترک، از آزادی خویش دفاع می‌تمودند. و اینجا است که باید به آنهایی که میهن پرستی کرده‌ها را در مقابل ترک‌ها کوچک می‌انگارند، گفت این جانبازی فرمانده کرده‌ها غیر از اوج میهن پرستی چه معنی دیگری می‌تواند داشته باشد. مترجم.

۱۵۲- ضمن اینکه باید گفت که اینها بارانی نداشتند و با جنگ و گریز از تبریز به چهریق رفتند، اشاره می‌شود: مترجم کتابی در دست نوشتن دارد که در آن شرح دلوری‌ها و شجاعت‌های این رادمردان جسور، که کارشان بیشتر به افسانه شبیه بود، به تفصیل آمده است. مترجم.

۱۵۳- هدف از بیان این ضعف از طرف نویسنده انکار خدمات ارزنده دانشمندان و متفکرین کرد نظیر ابوالفداءها و الادرسی‌ها... نیست. نظری به نوشته‌های لرچ و مار... نشانیهایی زیادی از خدمات کردهای دانشمند و متفکر را به فرهنگ و انسانیت ما می‌دهد. نویسنده منظورش بیش از سیاسی و اجتماعی و سازمان‌دهی سیاسی و اجتماعی است. مؤلف.

۱۵۴- اینجا باز جای توضیح است که تا آمدن نویسنده (مینورسکی) به این خطه و گردش او در کردستان

و قبل از آن سیستم اداره اغلب حکومت‌های شرق، استفاده از عشایر در یک حالت فتو دالیته بوده است و خوانین از جمله خوانین کرد هم برای استیلا بر رعایا و حفظ خویش بیشتر به نیروی نظامی و تعداد سواران و تفنگچی‌های خود متکی بودند و اگر بیداری اندیشه‌های انسانی و رشد افکار سیاسی را از انقلاب فرانسه به بعد بدانیم، چگونگی رشد فکری و اندیشه‌های مترقی بین مردم کرد نیز مشهود بوده و تاریخ معاصر این مردم آینه تمام‌نمایی از رشد افکار پیشرفته و بیداری آنان است. مترجم.

۱۵۵- مینورسکی و مترجمین عربی و کردی کتاب، اسماعیل آقا را سموک نامیده‌اند در حالی که سمیتکو صحیح است ولی برای رعایت سلامت ترجمه ما هم سموک نوشته‌ایم. مترجم.

۱۵۶- این میرزا جواد که اُسکارمان از او صحبت کرده است، همان میرزا جواد قاضی، عموی آقای محمد قاضی معروف کرد امروز ایران است و آقای قاضی هم در صفحه ۲۵ کتابش به نام خاطرات یک مترجم از آقای میرزا جواد قاضی خاطراتی نقل کرده‌اند. مترجم.

۱۵۷- این گفته پروفیسور مینورسکی واقعی است محض زیرا به علت موقعیت بسیار حساس و استراتژیکی این نوده کوهستانی (کردستان) و وضع جغرافیایی آن که از همان ابتدای تاریخ بشر در میان دولت‌های معظم دنیای قدیم و بر سر راه بازرگانی و ارتباطی جهان قدیم و جدید واقع بوده و هست هر روز و هفته و ماه آن با یک حادثه و جنگ و برخورد و مقاومت مردم آن سپری گشته و به همین علت چون هر جای و هر نقطه آن نیست که واقعه‌ای در آنجا اتفاق نیفتاده و حادثه‌ی را از سر نگذرانده باشد، لذا هر جا و هر چیزی که در این سرزمین قرار گرفته، برای خود وجه تسمیه‌ای یافته است. مترجم.

۱۵۸- اگر این نظری که مترجم اظهار می‌دارد حمل بر دفاع از کردها نباشد، مجبورم بگویم که تا امروز هیچگاه نشنیده‌ام که کردی از روی هوی و هوس اقدام به قتل و کشتار بکند. درست است که به علت موقعیت جغرافیایی خشن و آب و هوای کوهستانی و سرزمین فوق‌العاده عیوس و درهم آنان (کردستان) مردمی خشن و زمخت و عیوس‌اند، اما به همین علت جغرافیایی برخلاف قیافه خشنی که دارند قلبی رئوف و حساس و طبعی احساساتی و ملایم دارند و چنان که چند صفحه قبل مینورسکی به آن اشاره کرد آن قدر در مهربانی و عطف افراط می‌کنند که اغلب از این راه دیگران را خسته می‌نمایند و الا برمیانی مثل مشهور (تاکسی پا روی دم آنان نگذارد، نیش خود را به کار نمی‌برند) و صد البته آدم‌های عوضی و ناباب و فسی‌القلب در هر جامعه‌ای و در میان هر قومی، وجود دارد. مترجم.

۱۵۹- گزارش قفقاز ۱۹۱۰. م.

۱۶۰- قلاع عبارت است از مقدرای طهاله و دَوّه، هر دو از فضولات حیوانی ساخته می‌شوند و آنها را به صورتی مخصوص روی هم می‌چینند و بعد روی آن را با همان فضولات اندود می‌کنند و این مجموعه فضولات حیوانی را به آن صورت در کردی قلاع می‌گویند. مترجم.

۱۶۱- البته صورت عمومی دادن به این مسائل خود جای بحث است و بخصوص در این مورد که به هیچ

وجه دزدی به حساب نمی‌آید و یک شوخی بوده که راهنما با صاحب الاغ کرده است. در اینجا به واقعهای که از ساکنان نزدیک به کردستان شنیده‌ام اشاره می‌کنم که راوی آنهم یک نفر روس بوده، وی می‌گفت: یک مسیحی موصلی در سال ۱۸۸۰ یک چیز راگم می‌کند و کسی را هم که قبلاً در آنجا بوده به یاد داشته است، یکی را پیش او می‌فرستد و از وی می‌خواهد چیزی را که دزدیده به او برگرداند. فرستاده بعد از چند روز همراه با جنس دزدیده شده برمی‌گردد. مؤلف.

۱۶۲- در اینجا هم بحث از برتری ترک‌ها در حفظ امنیت بی‌خود است، زیرا در این منطقه هیچ‌کس صاحب نفوذ نیست. قائم مقام خوی با چند نفر ژاندارم در قلعه دزه زندگی می‌کردند و هیچ امیدوی نداشتند و مثل رانده شده‌ها زندگی می‌کردند و هر دزد و غارتگری را اگر بخواهند پیدا کنند باید به بزرگان کردها مراجعه نمایند و آنها هم کافی است خواهشی از یک فرد خارجی بشنوند، بلافاصله مسئله را تعقیب می‌کنند. قلعه دزه نام یک آبادی است و اصلاً قلادزه تلفظ می‌شود که به معنی قلعه دز است اما آن را به این صورت نوشته‌اند. مترجم.

۱۶۳- زمان این واقعه در جریان جنگهای ایران و عثمانی بود و حاکم خوی از فرماندهان سپاهیان ترک بوده که مینورسکی به آن اشاره می‌کند.

۱۶۴- داستان عشق دختر کنسول مدت‌ها در منطقه مکران که شهر «سابلان» مهاباد، مرکز آن است دهان به دهان و سینه به سینه می‌گشت و مردم از اینکه با تمام قدرت در برابر فعالیتهای پدر دختر و یک کنسول و نیروهای پشتیبان وی که مقامات مهم شهری و کشوری بودند، ایستاده و از دختر کنسول که به خاطر عشق خود، از همه چیز گذشته بود و مخصوصاً اسلام آوردن او، حمایت کرده بودند، با غرور تمام، داستان این عشق را بال و پر داده و بازگو می‌کردند و اخیراً آن را هم چاپ و منتشر کردند.

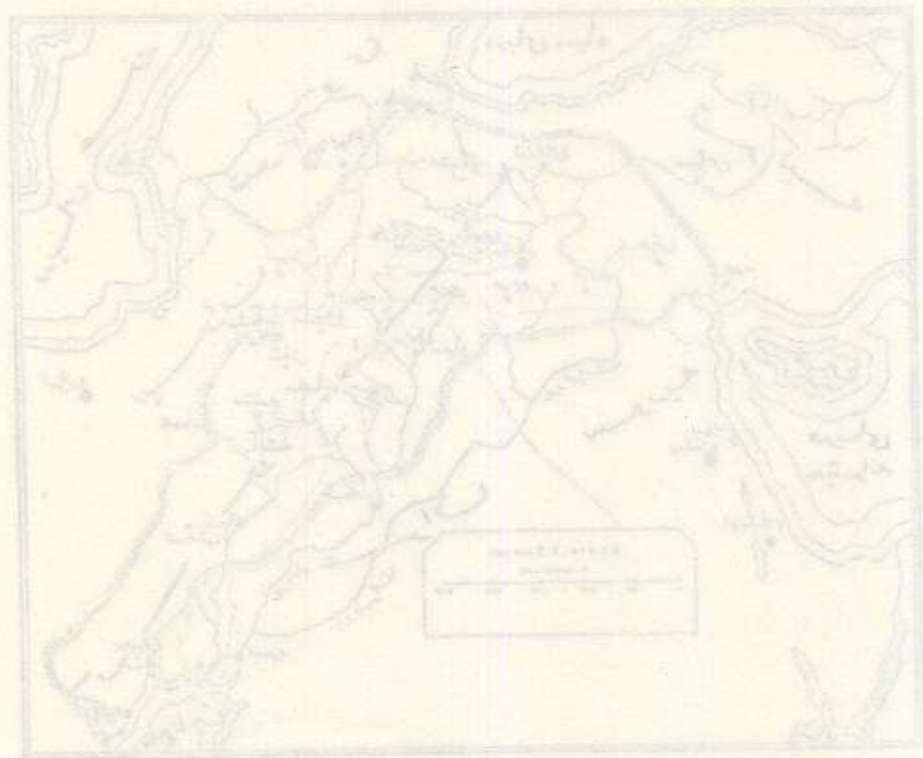
۱۶۵- صرف‌نظر از اینکه موضوع مربوط به زمان مینورسکی است، می‌دانیم امروز حلبچه و سلیمانیه جزو کشور عراقند و ترک‌ها مدت‌ها است که در آن مناطق صاحب‌اختیار نیستند. مترجم.

۱۶۶- کردها با این خصویات که پروفیسور مینورسکی به آن اشاره دارد، مربوط به یک قرن گذشته‌اند که تا سه دهه قبل از این، با قانون و شیوهٔ عشیرهای و مقررات جامعهٔ کوچنده (البته در دهات و روستاها) زندگی می‌کردند و در چنین شرایطی مثل یک نظام مترقی و پیشرفتهٔ امروزه در کشورهای اروپایی که قانون حاکم است و هرکاری طبق قانون انجام می‌گیرد و بود و نبود حاکم و رییس جمهور و... در آن فرق نمی‌کند، در آنها هم مقررات ایلدانی و کوچروی در بین افراد حکومت می‌کرد و تا زمانی که با ایل و حکومتی دیگر برخورد پیدا نمی‌کردند، حاکم و رییس ایل وجودش مورد نیاز نبود. هرچند که این گفتهٔ مینورسکی احتیاج به توضیح و بررسی بسیار دارد. مترجم.

۱۶۷- البته این نظریه مینورسکی است در زمان خود که ظاهراً به علت ضعف دولت و نابسامانی در

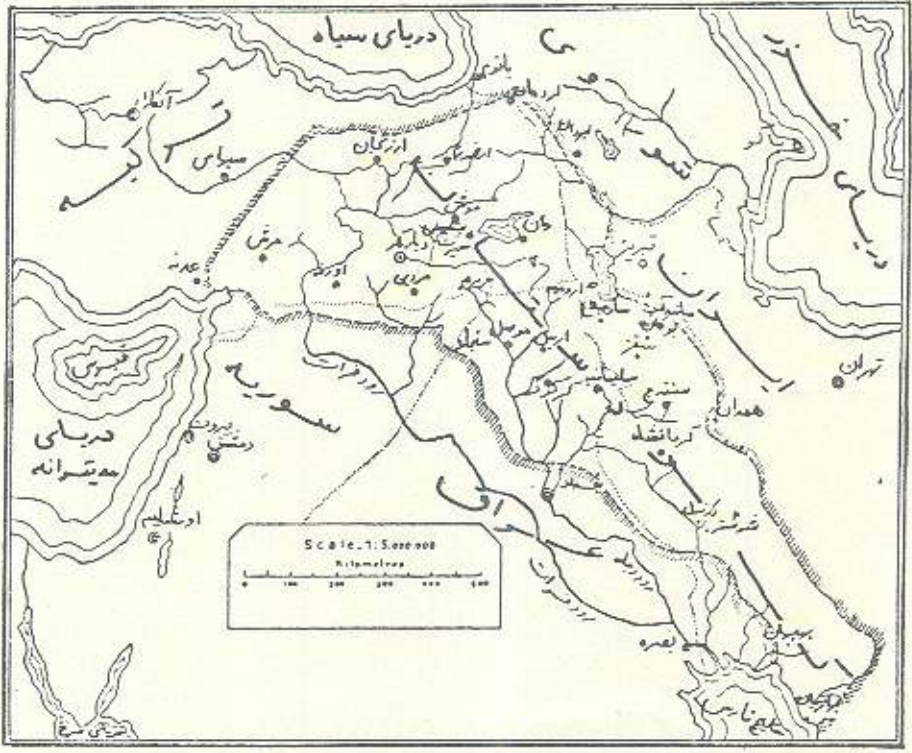
مملکت ایران و عدم وجود افرادی مدیر و مدیر در رأس کار در این کشور، افروامی نظیر کردها به دیگران روی می‌آورند. مترجم.

۱۶۸- البته آنچه را که مینورسکی می‌گوید مربوط به زمان حیات او است (۳۰ مارس ۱۹۱۵) و بخصوص مربوط به زندگی کردها در روسیه است. چون امروزه کردستان پر است از کتاب و کتابخانه و مراکز پژوهشی و علمی. مترجم.

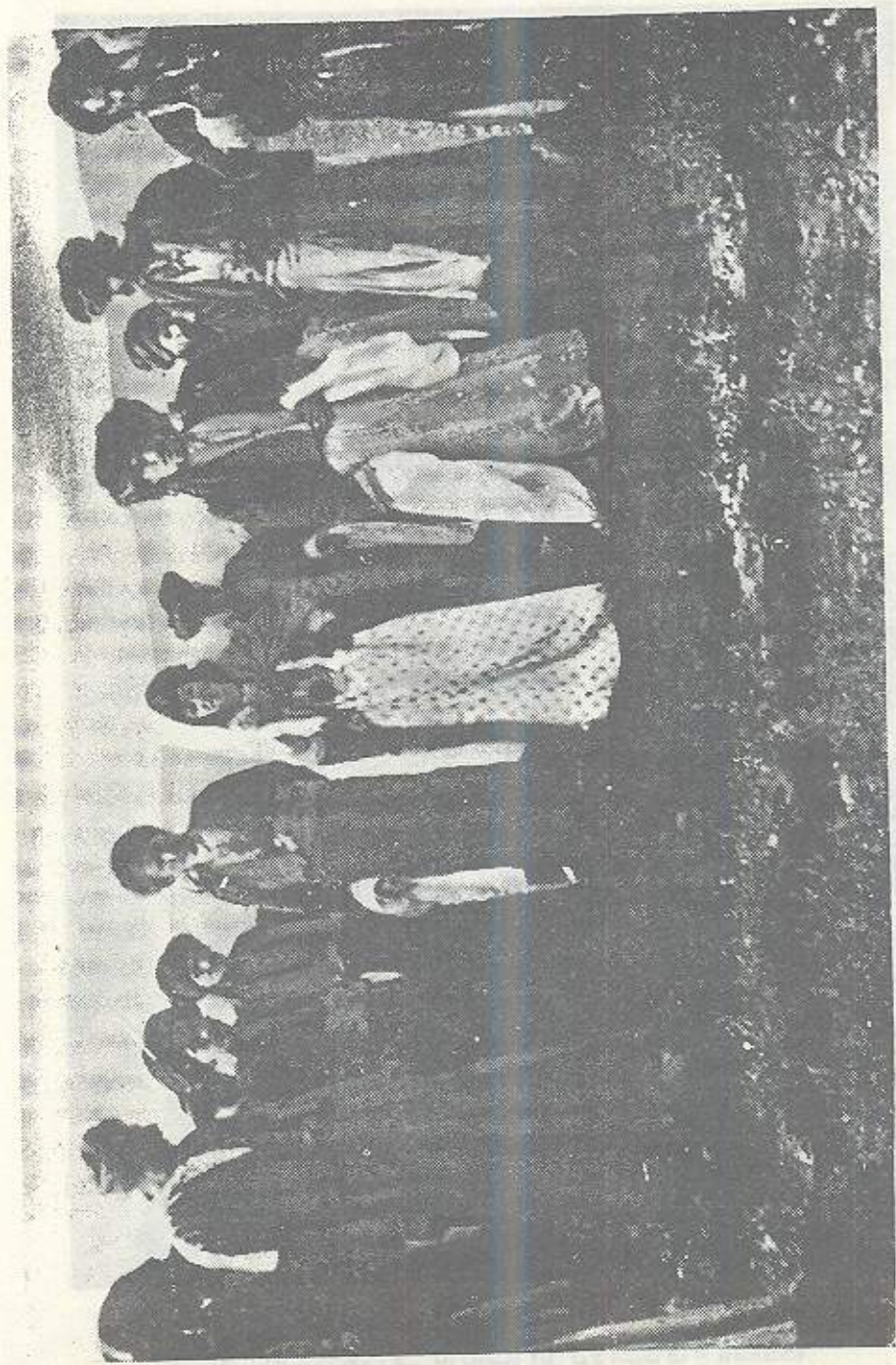


(۱۶۸) پانوشت - نقشه جغرافیایی منطقه کوهستان کردستان

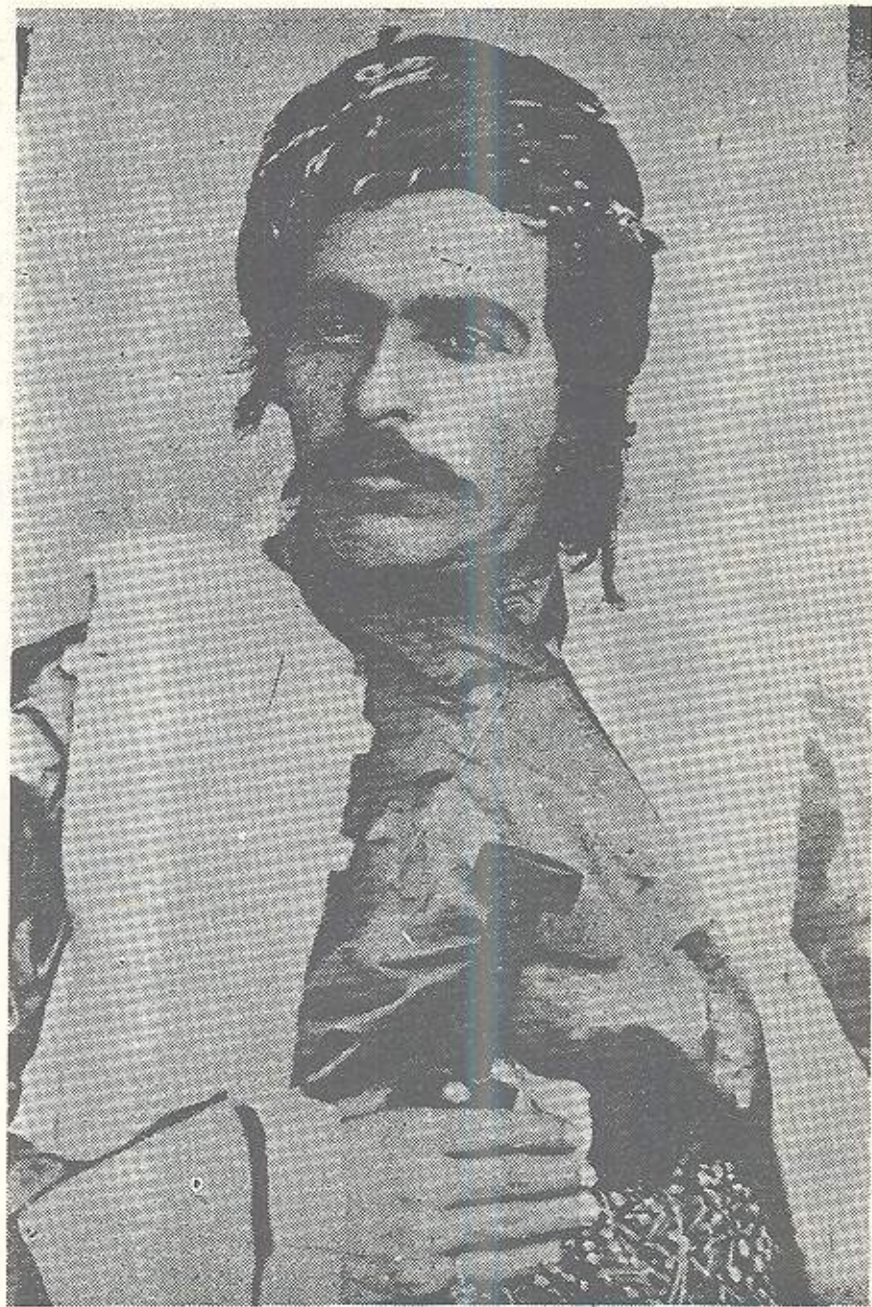
این نقشه بر اساس نقشه‌های کنتفرانس ساخته شده است و در سال ۱۹۴۵ میلادی در فرانسه منتشر شده است. این نقشه به منظور نمایش مرزهای ایران و عراق در آن زمان تهیه شده است. در این نقشه، مرزهای ایران و عراق به وضوح مشخص شده است و شهرهای مهم هر دو کشور نیز نشان داده شده است. همچنین، رودخانه‌ها و مناطق کوهستانی نیز در این نقشه به وضوح مشخص شده است.



کردستان نقشه عرضه شده به کنفرانس سانفرانسیسکو (۱۹۴۵)

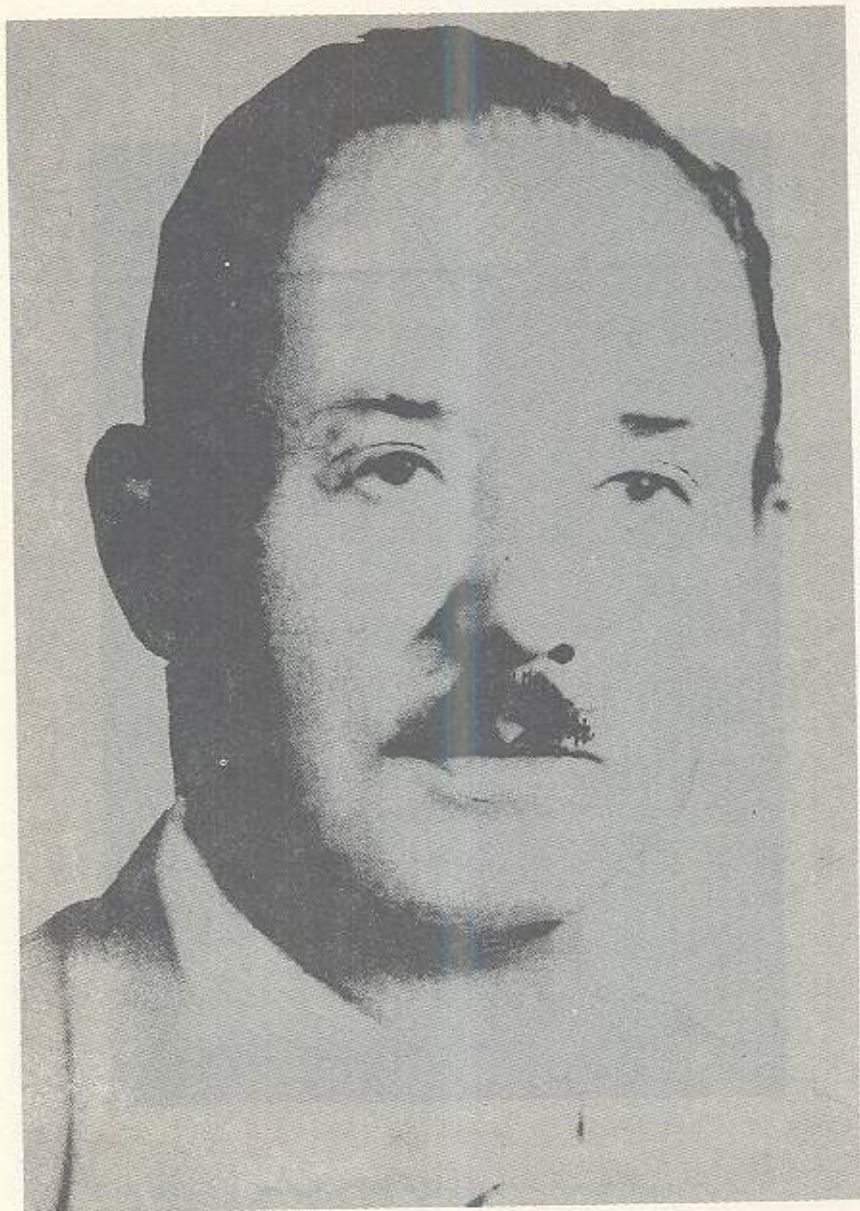


عاده خانم رئیس ایل جاف که با مینورسکی ملاقات داشته است



۱۲۹۳ هـ ش

اسماعیل آقا سمتیکو رهبر تاریخ‌ساز ایل کرد «شکاک = Shkak»



ژنرال احسان نوری پاشا رهبر کردان در قیام علیه مصطفی کمال پاشا - آتاتوزک



شیخ محمود برزنجہ رہبر قیام کردان در زمان مینورسکی و قبل از آن

قیمت: ۶۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۵۹۵-۰۸-۱

